

سفرنامہ ہندو کش

ہندو کش



مترجم : عبدالصمد آصفی

مقدمه

بشر با حس کنجکاوی خود از سپیده تاریخ تا امروز اساس تمدنهای مختلف را (که مقهور تاخت و تازها و یاطبیعت گردیده) گذاشته است، بشر در زندگی امروز راه را بسوی کرات دیگر نیز باز نموده سعی می نماید تا قدمی فراتر بگذارد و در قلب کرات دیگر کاوش را آغاز واز آن به نفع بشریت استفاده نماید .

درین کره که مازندگی می نمائیم نقطه مجهول و تاریکی باقی نمانده که بسا انسانها بر آن چیره و مسلط نشده باشند، و یا به مشاهده و تسخیر آن مجاهدت نکرده باشند. جستجو در زیر ابحار ویا تسخیر قلل شامخ و رفیع جهان معمولا در سایه مساعی و تحمل زحمات آنان انجام پذیرفته است . چنانکه ایورست بلند ترین قله جهان بدست فرزندان آدم تسخیر شده و برای مشاهده و کسب معلومات در مورد هندو کش که از نظر بلندی سومین قله جهان است نیز هیئت منظمی از اروپائیان چند سال قبل دامن همت بکمر زده از میان برف ها راه را به تسخیر آن باز کردند .

کوهنوردان سوئسی در پایان مجاهدات خستگی ناپذیر خویش سفر نامه یا جریان مجاهدات و مشاهدات خود را در تسخیر این قله نوشتند. از آنجا که این راهپور بر گوشه های مختلف کلتور و تاریخی کشور و طبیعت زیبای آن روشنی می افکند مترجم لازم شمرد و طنداران عزیز را ازین جریان بیخبر نمانده مظهری از حماسه های طبیعی وطن را به پیشگاه نسل جوان تقدیم نماید .

(عبدالصمد آصفی)



سفر نامه هندو کش

مقدمه مولف

باموتر در بین غلف زار های افغانستان :

حقیقت این بود که ما به قلل پنج و شش هزار متری هندوکش علاقه نداشتیم و علاقه ما در قدم اول صعود بر قلل بلند تر و قللی بود که بعد از مونت ایورست بلند ترین کوه محسوب میشود از طرف دیگر در قلل هندوکش غربی جاپانی ها و پولیندی ها صعود نموده و قله هفت هزار متره موسوم به کوه کشمی خان هدف یک هیئت کوه نورد اطریشی بود که ده روز قبل از ما از کابل بطرف هندوکش حرکت نموده بودند قلل شامخ هندوکش شرقی و تماشای سرزمین کهن آریانا و مملکت شاهی افغانستان امروز یکی از رویای دیرینه من بود مملکت شاهی آسیای مرکزی در زمره ممالک غیر آشنا و نامعلوم جهان محسوب میشود دره های این مملکت تا سطح مرتفع واخان امتداد پیدا کرده است .

مارکو پولو - اهل ونس در قرن ۱۳ طی مسافرت ۲۰ ساله خود در راه ابریشم از تنگای واخان گذشته و به امتداد دریای اوکوموس که حالا به آمو موسوم است به چین رفته است مملکت افغانستان دارای مناظر زیبای طبیعی است هیئت کوهنوردان سویسی برای صعود بدومین کوه مرتفع جهان دریافتند که ارتفاع آن در حدود هفت هزار متر میباشد این قله مرتفع در واخان و چترال زیر یخچال ها قرار دارد .

یونانیها درك کرده بودند که هندوکش بسیار مرتفع است و از اینرو اورا (پاراپامیر می‌رسد) نامیده بودند. یعنی بلندتر از پرواز عقاب که در چترال واقع است از طرف ناروژیا امریکائیها و ایتالویها فتح شده درحالیکه درخاک افغانستان فقط از سال ۱۹۶۰ به این طرف فعالیت های کوهنوردی آغاز گردیده است و ما از انجمن همالتیکه در سال ۱۹۶۳ تاسیس شده متشکریم زیرا روا داری های این انجمن بود که توانستیم پرچم سویس را در قله مرتفع دومین کوه مرتفع جهان نصب کنیم و ضمناً از رفقای کوهنورد المانی و پولیندی و سویسی های مقیم کابل که اطلاعات و معلومات تازه را به اختیار ما گذاشته اند اظهار امتنان می‌نمائیم.

هدف اولین سفر کوهنوردان سویسی تاسیس ارتباط حکومت افغانستان و کسب اطلاعات کوهنوردی در کوه های واخان بدون انجام کار علمی و ساینتیفیک بود و توانستیم به قله شش یا هفت هزار متری صعود نمائیم.

با همکاری رفقای کوهنورد خود سیمون بورکهارد هانس پیتر ریف الویس سترایکلر، ویکتور ویس توانستیم به هدف خود برسیم و پلان خود را بصورت عالی انجام بدهیم ما یک اساس عمده را بنا نهادیم که به اساس آن مسافرت های آینده نیز صورت گرفته می تواند. جغرافیه دانها، علمای طبیعی و کوهنوردان که خیال مسافرت و تتبعات علمی را در دره واخان داشته باشند از تجارب ما میتوانند مستفید شوند.

از همه بیشتر می‌خواهیم روابط مملکت کوهسار الپ را با سویس آسیا مستحکم تر سازیم.

ماجرای کوهنوردان سویسی در دومین کوه مرتفع جهان :
مادر تنگنای واخان پیشرفت داشتیم و می‌خواستیم دره هائی

را ببینیم که تا حال کسی ندیده و به قللی بالا برویم که کسی قبل از ما به آنجا نرفته باشد.

دره واخان در مسیر دریای معروف او کسوس که امروز بنام آمو دریا یاد میشود و این دره را آبیاری میکند واقع است در کتاب هائیکه راجع به افغانستان نوشته شده کسی قادر بر رفتن درین دره نشده و مارکوپولو یگانه خارجی بود که درین منطقه پا گذاشته و در کتاب خود از آن ذکر نموده است. هیئت کوهنوردان بولیندی اولین هیئتی بود که از ریگزار واخان که بین وادی نسبتاً عریض واقع شده گذشته و در دره او کند بالا رفته و اولین فعالیت کوهنوردی خود را درین منطقه آغاز نموده است.

یکی از مامورین یونو برایم گفت که من از راه چترال به افغانستان مسافرت نمودم در اشکاشم پهره داران سرحدی مراد دوباره فرستادند و مجبور شدم تمام راه را دوباره پیاده طی نمایم راجع به مردم و واخان آوازه های نسبتاً وحشیانه شنیدیم اما این آوازه ها قابل باور نیست و حقیقت ندارد. راجع به واخان اطلاع کافی داشتیم و میدانستیم که برای کوهنوردان، واخان بهشت کوهنوردی است.

یخچال ها در بین کوه های مرتفع پامیر قراقرم و هما لیا واقع بود:

یگتن از مامورین افغانی ما را درین راه تشویق کرد او از دوستان او سوئیس بود. سرمستی جلیل ژنف و کوههای سوئیس را دیده بود و می شناخت وی میدانست که کوهنوردان اشخاص صالح پسنداند و سوئیس یک مملکت استعمار طلب نیست.

وی گفت که افغانستان و سوئیس دو مملکت کوهسار میباشد و راهی به بحر ندارد او گفت تاریخ ما با شما شباهت زیاد

دارد مردم بیکانه در مملکت ما و شما لشکر کشی نموده و لئی مردم ما و شما آنها را به عقب زدند و نابود نمودند و امروز افغانستان و سویس به هیچ پیمان دفاعی شامل نیستند و بی طرفی خود را حفظ نموده اند .

وی ضمناً اظهار کرد : ما به شما کمک خواهیم کرد و واقعا به وعده خود وفا کرد با گرفتن این جواب از دفترش خارج شدیم .

ما عجله برای آغاز کار نداشتیم و با خاطر جمع و آرام چند روز را در کابل گذشتانیدیم زیرا برای ترك نمودن کابل آماده نبودیم .

به استثنای من چهار نفر رفیق کوهنورد من از اروپا تا کابل باموتر مسافرت نموده و بادو سرویس فولکس واگون دشت های وسیع و جلگه های مختلف را طی نموده بودند . سرک ها در آن منطقه بمثل اروپا نیست و رفتن ما بسیار خسته بودند و چند روز استراحت در کابل برایشان ضروری شمرده میشد . موتر ما قابل وازستی بود و باید موبایل اتجن آن عوض میشد و همچنان ترمیمات قابل ملاحظه ای را ایجاب می کرد لهذا طی چند روز اقامت ما در کابل موتر ما وازسی میخانیکی شده فلمبردار ما ویکتور هرروز مصروف عکاسی کابل و مناظر زیبای آن بود تا فلم مسافرت ما بمنظر زیبای کابل و مردم بیدار آن رنگ و طراوت بگیرد .

هانس پیتز روز های کابل را برای استراحت مطلق خیلی دوست داشت زیرا زکامی را که از ترکیه برداشته بود با استراحت در کابل مرتفع شد .

طیب ما باوی مصروف شده توصیه بعضی واکسین های آنتی بیو تیک مینمود . سیمون نه تنها به طبابت میرداخت

بلکه در دواپر افغانی همراهی میکرد و به حیث ناعه نگار اجرای وظیفه مینمود لجاجت برنی و جلد ضخیم او برای مذاکره و مناقشه مناسب کافی داشت .

تمام اعضای هیئت کوهنوردی درهوتل آریانا بود و باش داشتند هر پنج نفر در یک اتاق بزرگ جا بجا شده بودیم و طوریکه آرزو داشتیم بستر خواب خود را ترتیب مینمودیم بعد از هوتل برهارد بینر در سرقات واقع سویس برای کوهنوردان هوتل آریانا بهترین محل رهایش بود و گمان نمی رود که کوهنوردان مادرهچ جای دنیا نسبت به هوتل آریانا محل رهایش بهتری پیدا کند .

درهوتل آریانا برای ما سهولت زیادی فراهم کرده بودند بعضی اوقات ویکتور با اطاق مخصوص خود برای مادر داخل اطاق غذا طبخ می کرد و منیجر هوتل آریانا به حمل و نقل ذخایر سنگین ما مخالفت نمیکرد چون راجع به غذا حرف میزنیم اخیراً در کابل یک رستوران سلف سرویس باز شده که غذای آن برای خارجیها قابل توصیف است علاوه بر اینکه غذای خوب دارد یکدهم مردم مودرن کابل تیزترین رستوران غذا صرف میکنند .

چیز قابل تعجب چادری بود چادری عبارت از روپوشی است که چند سال قبل تمام زنان افغان مجبوراً آنرا میپوشیدند. ولی اخیراً چادری برداشته شده و حتی در شهر کهنه کابل تعداد چادری پوشان روبه اقلیت است .

کابل تغییر قیافه داده، و همان کابلی که در کتاب چند سال قبل که راجع به افغانستان نوشته شده بود نیست دیوارهای گلوخی و فرسوده که مارا به یاد داستانهای هزار و یک شب می اندازد تنها درحواشی و کنار شهر کابل بملاحظه میرسند.

مرکز شهر کابل باجاده های اسفالت شده. عمارات بزرگ
و قشنگ فواره های آب که در شب توسط چندین پروژکتور
رنگ آمیزی می شود و احداث پارک های جدید بکلی تغییر قیافه
داده است .

جویهای کنار سړك که در شرق برای خروج آب های
اضافی و در عین حال برای جریان آب های نوشیدنی استعمال
میشد به نظر نمی خورد مازیک افغان پرسیدیم. آیا شبکه
آبرسانی کابل چه وقت تکمیل میشود . گفت افغانهای
زحمت کش عنقریب این مشکل شهر خود را مرتفع میسازند
واقعاً اگر مشکل آب نوشیدنی کابل رفع شود کابل از بسیار
شهر های شرق زیبا تر و بهتر است .

کابل ۱۸۰۰ متر از بحر بلندتر است و آب و هوای گوارا
دارد و چون تابستان خشک دارد گرمای تابستانی آن قابل
تحمل و گوارا بوده. و بهترین محل تفریح در مرکز آسیا
شده میتواند .

میدان هوایی زیبای کابل و شرکت هوا پیمایی افغانستان
آریانا بهترین وسیله ارتباط کابل با تهران، کراچی، دهلی،
دمشق، بیروت، و ماسکو میباشد و به این ترتیب کابل در شبکه
ارتباط بین المللی جهان وصل میشود. این امتیازات فرخنده
کابل در اکثر شهر های شرق موجود نیست. در کابل برای
يك سیاح خارجی آبدات و محل دید کافی سراغ میشود .
بامیان بایك مجسمه ۵۳ متری که در قرن دوم عیسوی بناء
یافته و دور خرابکاری های چنگیز خان، تیمور لنگ و لشکر کشی
اعراب را گذشتانده است بی نهایت تماشایی و جالب میباشد.
دوستاناران کلب کوهنوردی همالیا و سویس با اشتراك خود
عملیات کوهنوردی ما را تقویت بخشیدند .

یکمده زیاد اعضای کلپ کوهنوردی مواد خوراکی که سامان وادوات کوهنوردی برای ما اعانه دادند و ما را به يك سفر جدید در يك منطقه کاملاً بیگانه تشویق نمودند و از شانس خوب ما تعداد این اعانه دهندگان و دوستان اران عملیات ما بسیار زیاد بود. شمار رفقا و دوستان ما به اندازه ای زیاد بود که در پوسته خانه کابل به تعداد و مقدار شان تکت پوسته پیدا کرده نمی توانستیم و بازحمت زیاد چند هزار تکت پوسته ای که حاشیه آنها خیلی خراب قطع شده بود دریافت نمودیم. در چهار هزار کارت که بعداً ارسال نمودیم باید تکت پوسته جدیداً چاپ میشد علاوه بر آن در کارت های سلام ما باید يك تابه مخصوص استعمال میشد و به يك تابه عادی زرقای ما از گرفتن کارت خوش نمیشدند و برای این منظور باید يك تابه مخصوص ساخت کابل را استعمال میکردیم.

قونسل سوئسی که از همکاری با ما احساس خستگی نمی نمود برای تپیه يك عدد تابه بوسیله یناغلی ضیاء ترجمان خود ما را به مطبعه دولتی رهنمایی کرد.

از مطبعه دولتی مثل يك مطبعه اروپایی صدای ماشینها بگوش میرسید.

باشی چاپخانه شخص دوست داشتنی و مهربان بود. و با ما روی خوش نشان داد. و مصروف ساختن تابه ما شد. و بما وعده داد که فردا تابه شما خلاص میشود و گفت که هفتاد افغانی اجرت کار آن خواهد شد. متعاقباً از طرف آمر مطبعه به يك جای دعوت شدیم برایمن تعجب آور بود که يك آشنای سابقه خود را دوباره دیدم. با او احوال پرسى کردم.

یناغلی قندهاری مرد بلند قامت یکی از اشخاص خوب و آماده کمک بود. و در عین زمان اولین افغانی بود که با او آشنا

شدم. در زاهدان بین دشت لوط و دشت مارکو که یکی از خطرناکترین دشت های مرگ آور جهان محسوب شده میتواند، با بناغلی قندهاری آشنایی حاصل کردم. میدان هوایی زاهدان در اثنای جنگ دوم جهان ساخته شده و امریکائیها مهمات حربی را از راه زاهدان بدون خطر به اتحاد شوروی انتقال میدادند و ایران در جنگ جهانی دوم بحیث يك پل بین هند و اتحاد شوروی قرار داشت. و اگر حایز اهمیت سوق الجیشی نمی بود کسی درصدد تعمیر يك رنوی کانکریتی در بین صحرا نمی افتاد.

در زاهدان تمام بکس های مارا پائین نمودند. وقتی که من از طیاره فرود می آمدم گرمی خفه کننده ای گلیم را گرفت بعداً بداخل يك اطاق سرپوشیده داخل شدیم بادپکه های کهنه و فرسوده هوای گرم را يك اندازه تخفیف می بخشید. مامورین گمرک خوش بودند که بالاخره يك طیاره بمیدان زاهدان فرود آمده است. تمام بکس ها را باتباشیر نشانی نمودند. مسافرین از توقف بیجا و سرگردانی بی سبب و دیدن بکس ها ناراضی بودند. وضع نیک و خوش آیند مامورین يك اندازه رفع آیین ناراضی ها را می نمود برای حمل های طیاره بردن و آوردن بکس ها در گرما طاقت فرسا و رنج آور بود. در تمام ایران نوشابه کانادا درای به وفرت وجود داشت. و از اینکه در منطقه گرم و خشک زاهدان این مشروب پیدامیشد باز هم مورد تعجب من قرار گرفت. فروشندم دستار پوش يك بوطل آب نارنج برایم پیش کرد. درماتك گرم و مخصوصاً در جاهایی که آب نوشیدنی پیدا نمیشود این نوشیدنی نعمت بزرگی است. قیمت يك بوطل کانادا درای يك تومان بود من هر قدر به بکس خود جستجو نمودم پول ایرانی نداشتم

و از طرف دیگر نمی خواستیم بنا بر نداشتن پول ایرانی ارزشی
هلاک شوم از فروشنده سوال نمودم که پول سوسیستی را قبول
می نماید در جواب گفت نه. تنها پول ایرانی می خواهم درین موقع
بود که مرد بلند قامت بناغلی قندهاری به کمک من شتافت.
حالا در دفتر قندهاری نشسته ایم و یک و یک و جای می خوریم.
در دفتر بناغلی قندهاری باشخص دیگری نیز معرفی شدم
وی معین وزارت مطبوعات بود.

مذاکرات ما بر موضوع کوهنوردی نبود زیرا نه بناغلی
قندهاری و نه مهمان وی به کوهنوردی علاقمند بودند بلکه
تمام صحبت ما را موضوعات سیاسی تشکیل میداد و قتیکه
دفتر بناغلی قندهاری را ترک دادم ضیاء مرا با موتور فرستاد
خود به آن طرف شهر بود. از شانسی نیک که ضیاء یک موتور
مرسیدس داشت و رنه در کابل بدون موتور رسیدن از یکجا
بجای دیگر مشکل است و جای تعجب هم نیست زیرا شهر
کابل خیلی وسعت دارد و سیصد هزار نفر تماها در خانه های
یک منزله و حویلی های وسیع زندگی می نمایند.

به اداره سروی جیالوجی رفتیم در آنجا عکس های هوایی
هندوکش و نقشه جدید افغانستان موجود بود و برای اینکه
این نقشه را ملاحظه کنیم باید اجازه وزیر معادن و صنایع را
بدست بیاوریم.

دفتر وزارت صنایع و معادن در یک کنج دیگر شهر واقع
بود ضیاء بزودی منبع اصلی را پیدا کرد و بعد از پنج دقیقه
بگرفتن اجازه نامه موفق شدیم. در یک باغ مغرورانه و درخت
های چنار و سپرس مونسنه سروی جیالوجی واقع است.
در حالیکه اجازه وزیر صنایع و معادن را بدست داشتیم اطاق
رئیس سروی جیالوجی بناغلی تسلیم و جستجو نمودم اتفاقاً

این شخص نیز مثل ښاغلی قندهاری رئیس مطابع دولتی در حلقه آشنایانم شامل بود. ښاغلی سلیم بنابر تصادف عجیبی در سفر تهران، کابل در پهلویم نشسته بود.

ښاغلی سلیم اجازه دخول را در اطاقهاییکه نقشه در آنجا قرار داشت برایما داد وما از ښاغلی سلیم بسیار مشکور هستیم که بما اجازه داد تا فوتوکاپی مناطقی را که ما به آن ضرورت داریم بطور عاریت جهت ملاحظه دقیق وآرام برای چند روز باخود ببریم. بعد از آن ښاغلی سلیم از یککفر جیولوجست سویسی موسوم به پوهان پیتر هونگر تعریف نمود. نامبرده مدت مدیدی در خدمت سروی جیولوجی حکومت شاهی افغانستان مصروف خدمت بوده با افغانستان بسیار خوب آشنا شده بود. اما بدبختانه در اینموقع او بوطن خود رخصتی رفته بود وبماکم کرده نمیتوانست اگرما قبلا از او اطلاعی میداشتیم ممکن از نظریات قیمتدار او استفاده میکردیم. در دفتر نقشه های سروی جیولوجی خیلی ازدحام بود.

دوهیئت کوهنوردی امریکا يك هیئت کوهنوردی پولیند اینطرف وآنطرف مصروف دید وبازدید نقشه توسط ذره بین بودند. يك فضای مهیج حکمفرما بود. هیچکدام از این هیئت ها اجازه رسمی حکومت افغانستان را حاصل ننموده بودند.

حتی هیئت کوهنوردی شتو تکاردی برای سفر به هندوکش وسطی دچار مشکلات شده بودند نقشه ها بسیار خوب بود امریکائیهاور وسبا این نقشه ها را تکمیل نموده بودند وکار ساختمان يك نقشه (۱:۱۰۰۰۰۰) زیر کار بود ازبخت بد نقشه مربوط به والاخان تنها يك کانال کوچک دوجناح دریای آمورا تشکیل میداد. وکوهای جنوب که مورد علاقه ما بود درین نقشه ها نشان داده نه شده بود اما با آنها نمیتوانستیم

از این نقشه ها مدخل دره را ملاحظه نمائیم .
 از عکس های هوایی چیزی فهمیده نمیشد ویزا فهم آن
 برای يك شخص عادی مشکل بود این نقشه ها از ارتفاع
 زیاد عکاسی شده و با وجود ذره بین برجسته بین بحيث يك
 شخص عادی از نقشه مذکور چیزی فهمیده نمیتوانستیم
 و فقط يك سلسله كوه ها مشاهده میشد. از روی عکس های
 هوایی پلان منظم حرکت يك دسته كوهنورد ترتیب شده
 نمیتوانست در حالیکه مصروف مطالعه نقشه ها، عکس های
 هوایی و سکیچ ها بودم شخصی بینی دراز از عقب من
 سر خود را پیش نموده مرا مخاطب ساخته گفت میخواهید
 بوخان بروید اجازه سفر بوخان را حاصل نموده اید عملیات
 كوهنوردی ما موجب ناآرامی شان بود. و از رقابت می ترسیدند.
 در عین زمان نه من و نه آنها اجازه مسافرت را حاصل نموده
 بودیم .

پولیندی ها باید مدت زیادی منتظر سامان و ادوات خود
 باشند چه سامان شان هنوز بکابل نرسیده بود . گفتم جای
 اندیشه نیست اگر ما اجازه حاصل نمودیم تمام قلل و بوخان
 را از نزد شما نمی گیریم . هدف شما دره شخاور بطرف غربی
 و هدف ما دره لنگر بطرف شرق است . مناطق زیبای دره
 انجمن را نیز تحت مشاهده قرار دادیم اینکار برای این بود
 که اگر بوخان بروی ما مسدود ماند درین مناطق كوهنوردی
 خود را انجام بدهیم .

يك جوان خوش مشرب كه موهای سرش مثل یگخار پشت
 ایستاده بود نقشه این منطقه را برایم آورد . ماشین فوتو کاپی
 درست کار نمیداد و برای این منظور نقشه ها را بروی چوكرات
 بزرگ در آفتاب روشنی میدادند و در روز بعد از اولین ملاحظات

ما در وزارت خارجه باز بدفتر مامور قبلی وزارت اجضا رسیدیم چون من بسیار مصروف بودم وظیفه رفتن بوزارت خارجه را به سیمون واگذار شدم تا به همراهی یکی از استادان فاکولته حقوق افغان که بامار فیق بود کار مارا سر بره سازد .

این بار سیمون دست خالی برنگشت و گفتار و وعده سردار خلعی محمود غازی نتیجه داد. دروازه و اخان بروی ما باز شد و ما اجازه سیر و سفر را حاصل نمودیم بروز دیگر در پاسپورت ما اجازه نامه مخصوص سفر در این منطقه داده شد و یک بار دیگر افغانستان ثابت ساخت که برای برآورده شدن خواهشات و آرزو های مهملان خود کمال توجه مبذول میدارد .

در هوتل آریانا

در هوتل آریانا روزمره اطلاع تازه جهان میرسد . تنها منبع اطلاعات تازه اخبار کابل تایمز نبوده بلکه هر سفارت دوپاسه روز بعد یک بولتن بچاپ میرساند و به هوتل یک نسخه این بولتن یافت میشود. هر سفارت در بولتن های خود راجع به مملکت خود و فعالیت های مربوطه خود تبلیغات میکنند .

برای اینکه از غلط فهمی ها جلوگیری شود یک نفر ترجمان استخدام نمودیم چه واضح است که در ولایات افغانستان بازبان انگلیسی و یا آلمانی چاره کار ما نمیشد و در آن مناطق تنها با فارسی و یا پښتو حل مطلب میتوانستیم در کابل آوازه شد که ما یک ترجمان ضرورت داریم یک تعداد زیاد مراجعین و داوطلب برای اجرای این وظیفه به ما مراجعه نمودند. اما مطالبه معاش آنها ۱۵ دالر در روز بود که از قدرت مالی ما بلندتر بود

خدا را شکر که در بین پسران آسیا اشخاص قانع نیز موجود است .

بالاخره مازمري قاضی يك متحصل فاكولته را بمعاش كمتر استخدام نمودیم . زمري علاقه به كوهنوردی نشان میداد و حاضر بود بگوها صعود نماید . برای آرامی خاطر هنس پتر كه از حیوانات درنده آن سرزمین وحشت داشت زمري يك تفنگچه باخود حمل میکرد زمري به هر دوزبان افغانستان حرف زده میتواندست و به آلمانی وانگلیسی خوب بلد بود و چون دوماه در چكوسلواکیا سپری کرده بود چكي نیز میدانست و پسر ذكي و فعال كشورش بود .

از سویس تا کابل باموتر سرویس كوچك فولكس واگن در آخرین شب توقف خود دو کابل بخانه یکی از سویسی های مقیم کابل جشن وداعیه گرفتیم . کباب و خوراكه های لذیذ اروپایی و افغانی از طرف میزبان تهیه شده بود و همچنین چند بوظل بیز پلینز چكي پیدا نموده بودند ما نیز از ذخیره خود مقداری از بیز لوزرن را در اختیار شان گذاشتیم . میوه های درجه اول افغانستان خربوزه، انگور، و چارمق در میز ما جلب نظر میکرد . درینوقت بود که زبان رفقای ما آزاد شد و بالاخره ماجرای سفر (۸ هزار کیلو متره) خود را شروع کردند من از جریان سفر شان بکلی بی اطلاع بودم .

بروز ۱۲ جولایی ما در سرویس كوچك كاملا جدید خود لوزرن را ترك دادیم . هدف ما افغانستان بود و از ممالك یوگوسلاویا، بلغاریا، ترکیه، ایران میگذشتیم . این راه راه باستانی تجارت بین اروپا و آسیا است که تاجران و سوداگران در زمانه های قدیم مصالح و غیره و پیداوار هندوچین را ازین راه بدوش اشتر به اروپا حمل مینمودند .

ما در طول سفر خود تغییر کلتور و بعضی اوقات مثل اینکه وقت بطرف عقب برود تمدن و تهذیب های مختلف را مشاهده می نمودیم شهر های زیبا و مدرن ایتالیا ، یوگوسلاویا را به عقب گذاشته از خانه های مخروطی و گلی ترکیه گذشتیم . بالاخره به تهران رسیدیم در پهلوی خانه های گلی و خشت جاده های اسفالت شده و مدرن ، عمارات بزرگ ، بانك ها و میدان هوایی مدرن که نشانه ارتباط کلتور قدیم با عصر حاضر بود جلب نظر میکرد . در تهران بخانه دو کتور بوستن برگر یکی از اهالی لوزرن توقف نمودیم به این ترتیب اولین قرارگاه سیاحت خود را در خانه نامبرده تاسیس کردیم يك صندوق مملو از مواد خوراکی را برای بازگشت در آنجا گذاشتیم و بعد از رسیدن هر کدام برای غسل کردن به تشناب هجوم بردیم . یافتن خانه داکتر لوستن برگر پرمایه ترین فصل سفر ما را تشکیل میدهد .

در تهران ترافیک زیاد و درهم و برهم است گاهی از طرف راست و گاهی از طرف چپ متوقف میشود و سرعت موتر بصورت سرسام آور زیاد است اتفاقاً هارن موتر خراب شده بود معیناً خوشبختانه که صحت و سالم بخانه لوستن برگر رسیدیم .

جاده های اسفلت شده ایتالیا و یوگوسلاویا را به عقب گذاشتیم بین تریست و بلگراد در یکروز ششصد گیلو متر را طی نمودیم اما آهسته آهسته جاده دشمن پیشرفت مآشد شکل سړک ها تغییر نمود و در کتاب سفرنامه خود چنین یاد داشت نمودیم :

۹۰ کیلو متر آخر یوگوسلاویا مانند راه اشترو است . بین نیچه و سرحد بلغاریا در هر نقطه سوراخ ها و کپرک

فوق العاده مارا تکلیف میداد برای ما در نقاطی که سرک جدید تحت ساختمان بود نیز خوش آیند نبود و اکثر مجبور میشدیم به بیراهی سفر نماییم و برای يك مسافه ۹۰ کیلو متری شش ساعت بکار داشتیم ممکن دريك یا دو سال آینده این منطقه کوهستانی اصلاح شود و بيك و ياد و ساعت طی گردد .

در بلغاریا جاده هاروی مناسب نشان داد و از اینجا آخرین سرک های خوب را ترك دادیم جاده های طبیعی تركیه مارا به اندیشه انداخته بود ولی سرک های تركیه از تصور ما بیشتر اصلاح شده بود .

در ایران از شهر تبریز مرکز بافندگان قالین گذشتیم و در راه تبریز، تهران فوق العاده زحمت دیدیم از پستر دریا های خشك شده و دشت ها عبور نمودیم در دامنه آراغات که قرار گرفته مردم کشتی نوح در آنجا قرار دارد و بلندترین قله ایران محسوب میشود قلب ما می طپید و قطعاً گمان نمیکردیم که درین منطقه گرم قله دماوند (۵۶۷۶ متر ارتفاع) با برف و یخ پوشیده باشد .

بین تهران و جبهیل کسپین ۴ روز قبل از ورود ما شاهدشاه ایران يك جاده صد کیلو متری را افتتاح نمود که این جاده کاملاً آسفالت شده بود مگر خاک رفیق دایمی ما بود. ویزی ناگزیر بود نقاط حساس ماشین را از گرد و خاک پاک نماید .

سرک های افغانستان :

راجع به سرک های افغانستان نسبت به ایران بیشتر در اندیشه بودیم اما خوشبختانه سرک های افغانستان مثل ایران بود و حد اعظمی سرعت موتر ما تا ۳۰ الی ۴۰ کیلو متر در ساعت بود. در دشتهای بین هرات و قندهار موترهای

باربری بهر طرفیکه میل شان بود. رانده اند و هر کس برای خود جاده ای جدید ساخته است. در این منطقه نیز ساختمان سرک بشدت جریان داشت تجارت افغانستان و حمل و نقل آن ذریعه موتراهای باربری اجرا میشود. افغانستان خط آهن ندارد. برخورد با دهاقین و مردمی که به دورویش جاده ها بسر می برند غیر قابل فراموش شدنی است.

در بلغاریا يك دهقان ما را دعوت کرد و خواست که از او یکس برداریم در ایران بمجردیکه موتر ما توقف می کرد اطفال خورد سال سیاه موی دور و پیش موتر مرا احاطه میکردند و آهسته آهسته کلان سالان با آنها می پیوستند. در سیمای شان يك تبسم دوستانه بنظر می خورد و بالاخره دهقان ایرانی بمشکل کلمه هیئت کوهنوردی هندوکشی را خواند. ولی پر خورده ما با افغانها خاطره خوبی از خود باقی گذاشت. با ما رویه دوستانه داشته و همیشه حاضر بکمک بودند. در افغانستان گدایی نبود و هم بخشش را به آسانی نمی پذیرفتند.

در مناطق سرحدی ایران بین جبهیل کسپین و مشهد در تمام مناطق کنترل میشدیم. در تمام مناطق پولیس ها اسم های ما را درج دفاتر خود میکردند و اگر یکی از پهره داران احساس میکرد که بین ما یکنفر داکتر هم وجود دارد تمام پهره داران مریض می شدند یکی از معده شکایت میکرد و دومی میگفت صاحب اولاد نمیشود، و سومی راجع بمرضیکه در تمام ایران شیوع یافته شکایت می کرد.

به این ترتیب سفر ما چند ساعت به تعویق می افتاد زیرا داکتر ما مصروف ویزیت مریضان می شد در اخیر چون تشخیص صحیح شده نمیتوانست و موقع اینکار نیز نبود موجب نارضایتی طبیب ما میگردد.

هر قدر بطرف شرق پیش میرفتیم سرك بیک باغ حیوانات
مبدل میشد مرکب های بارشده و یا مرکب هائیکه یکمرد بالای
آن نشسته و پاهايش تابزمین میرسید جلب نظر میکرد، رمه
های گوسفند بادم های روغنی شان جاده را مسدود میساخت
و مدتی را دربر میگرفت تا موتر از بین رمه عبور کند. گاومیش
ها در کنار سرك در بین جویها خوابیده بودند و خود را با آب
سرد میساختند بعضاً که حرارت از ۴۰ درجه بالا میرفت
آدم آرزو میکرد که کاش به عوض این گاومیشها میبود.
دراغانستان یکنوع گوسفند دیگری دیدیم که عوض دم
روغنی دارای دم عادی است و پوست قیمت بهای آن در بازار
های دنیا خریدار زیاد دارد، قره قل که در زبان المانی به پریزانر
معروف است و بالا پوشهای عالی از آن ساخته میشود، ارزش
زیاد دارد مگر در افغانستان يك متاع غادی است و هر افغان
کلاهی از آن می سازد و بسر می کند.

در عرض راه باخیمه های کوچی ها که بصورت هنرمندانه
آنها برافراشته بودند برخوردیم در کنار این خیمه ها اشتر
های تنبل خوابیده و خار میخوردند. شغال، روباه، خارشنت
و سنگ پشت جاده را عبور می نمود در حفره های کنار سرك
خر و سنگ مرده افتاده بود و کل مرغها بدور آن جمع شده
بودند اسکلت مرده های حیوانات نسبت به بادی موتر های
شکسته و از جاده منحرف شده، کمتر نیست.

در ترکیه، ایران و افغانستان موتر های باربری در حیات
اقتصادی مردم رول بارزی را بازی میکند. در یوران این
موترها کوچی های مدرن اند. موتر های خود را دوست دارند،
و آنها برنگ های مختلف رنگمالی می نمایند و درجای دریور
پرده های مختلف می آویزند در یوران اکثر بر بالای موتر خود

میخواهند این دریورها اکسل موتر خود را خوب میشناسند. وبدون اینکه کدام مکتب میخانیک را خوانده ویا فارغ شده باشند دربین صحرا اکسل موتر خود را خود ترمیم واصلاحات ماشین را بخودی خود انجام میدهند.

دریوران لاری مردم را رضاکارانه در موتر خود حمل میکنند. در شرق یکعهه زیاد مردم علاقه بمسافرت های رایگان دارند و از آخرین نقطه خالی یکموتر بار بری استفاده مینمایند. ۱۵ دقیقه قبل از اعلان جشن فدرالی سویس به قونسلگری سویس رسیدیم تمام تبعه سویس مقیم کابل در قونسلگری جمع شده بودند و ما را بخوشی استقبال نمودند. بارش های رسیده و روی خاک آلود و لباس های سفری مثل مردم کوه نشین سویس قدیم معلوم میشدیم. از طرف دیگر بارسیدن بدون مشکلات خود، خوشنود بودیم و به این ترتیب اولین مرحله سفر ما به انجام رسید.

قافله به حرکت افتاد

ساعت ۳ صبح زنگ ساعت بصدا آمد چند دقیقه بعد یکی از رفقای ما از بستر برخاست ده دقیقه بعد يك نفر از رفقای دیگر بستر را ترك نمود. که بالاخره در اولین روز سفر ما بی نظمی که شایسته يك هیئت کوهنوردی نیست رخ داد.

يك ساعت بعد آماده حرکت شدیم موتر ما بار سنگین تر نسبت سفر سویس الی افغانستان داشت زمی نیز با ما افزوده شده بود و برای سفر بعضی مواد جدید با خود گرفته بودیم.

به رفقای خود گفتیم که در جاده با کمال احتیاط دریوری نمایند. شهر بخواب بود، از رنگ آمیزی شرقی وهیاهوی

روز خبری نبود. درسکوت مطلق جاده‌ها و کوچه‌های تنگ موتر ما از شهر خارج شد پنجاه کیلومتر اول، سرك مثل يك سرك اروپایی بود ولی در اولین کوتل خارج از شهر موتر ما بمشکل بلند شد و از سرعت فوق‌العاده خود کاست يك کوتل كوچك ما را مجبور ساخت كه از گیر اول استفاده‌نمائیم. چینیكه کوتل را طی نمودیم يك وادی سرسبز رسیدیم. در هوا و فضای صبحگاهی سیر و سفر بالای جاده اسفلت‌كه محاط به مناظر زیبا بود بسیار جالب بود.

در سابق دره خیبر راه ترانزیت افغانستان باممالك دیگر بود ولی افغانستان کوشید راه‌های جدیدی برای صدور و ورود اموال خویش تاسیس نماید كه یکی راه اتحادشوروی و دیگری هم راه ایران است.

راه کابل و شیرخان بندر، كه از آن‌جا اموال به اتحادشوروی صادر میگردد یکی از راه‌های معروف افغانستان است این راه ذریعه افراد قوای كار به قرضه اتحاد شوروی تحت ساختمان است.

به این ترتیب وسیله ارتباط افغانستان با خارج تنها راه خیبر نمیباشد. سرك جدید از بین كوه‌های هندوكش كشیده می‌شود. در سالنگ تونل بزرگی حفر میگردد. اموال در شهر ترمز واقع اتحاد شوروی میاید و از آنجا از دریای آمو عبور نموده ببندر قزل قلعه (شیرخان بندر) آورده میشود چون اندیشه سرك رفع شد توانستیم كوه‌ها را از نظر بگذرانیم ۴-۵ هزار متر ارتفاع بلند كوه هندوكش را در نقطه كهستان از دور نظاره نمودیم. در كهستان بر قزل كوه آفتاب زرد شده بود و عنقریب ما نیز از اشعه آفتاب برخوردار می‌شدیم مردم هم آهسته آهسته بیدار شدند و در كنار مزرعه شان به نماز

و نیاز مصروف گردیدند. و خدا را شکر می‌گذاشتند که یکروز جدید برایشان آغاز گردید بعد از چاریکار سرك اسفلت شده زیبا و آرام بطرف شمال تادهانه تونل امتداد می‌یافت و ما بطرف غرب راه خود را پیش گرفتیم .

درست در محل انشعاب هردو راه تانك تیل نصب شده است ، و چون تا مسافه زیاد دیگر تانك وجود نداشت ما تاحد امکان تانك های خود را از نفت مملو ساختیم راهی را که در پیش داشتیم از راه قدیمی کاروان رو یعنی راه عبور قشون اسکندر کبیر می‌گذشت این راه از فراز کوتل ۲۹۸۷ متر شبر عبور می‌نمود از آن زمان تا حال در سرك تغییری وارد نشده و مانند اعانه‌های قدیم سرك بائر عبور و مرور بوجود آمده است چنانچه يك مشت کانگریت واسفلت در آن بکار نرفته .

ما هنوز نمیدانستیم که آیا موتر های مملو از بار سنگین ازین کوتل صعب العبور چگونه می‌گیرند. راجع به این راه کاروانرو و میلان زیاد کوتل شبر بسیار شنیده بودیم علاوه‌آ نظر به ارتفاع زیاد در هوا اکسیجن در این منطقه کمتر بود از اینرو موتر ها و کار بریتر هایش از سرعت اولی کاست بعد ازینکه سرك اسفالت را ترك دادیم. وضع سرك تغییر قابل ملاحظه ای نمود بدن های ما باید بالرزه و تکان عادت میگرفت .

ویکتور گفت خوب است این تکان های جاده برای هاضمه مفید است و همچنان برای سپورت سکی مشق خوبی است. در طول راه گولایی ها متواتر و کم عرض زیاد بود و در جاهائیکه سرك يك اندازه بصورت مستقیم امتداد داشت

حفرة های متعدد سرك، زندگی را بر ما تلخ میساخت سرعت
وسطی ما کم شده رفت عقربه سرعت موتر بین ۵ وده کیلو
متر را نشان میداد. مابه سرعتی حرکت می کردیم که گویی
دربین يك ترافیک مزدحم گرفتار شده باشیم. ازین نقطه
نظر افغانستان از ممالك اروپایی فرقی ندارد. در اروپا امروز
ممالکی است که جاده هایشان برای ترافیک روز افزون
امروزی ناکافی است. در آنجا هم مردم مجبور میشوند
برای اینکه راه پیشرفت موجود نیست خیلی بطی حرکت
نمایند آهسته راندن يك فایده داشت و آن این که مامیتوانستیم
درخلال حرکت خود مردم و مناظررا خوبتر از نظر بگذرانیم
وزحمتیکه ازناخیه لرزه و تکان های متواتر میدیدیم بادیدن
مناظر زیبا يك اندازه رفع میشد.

مناطق که درمسیر ما قرار داشت دشت های وسیع و غیر
مسکون نبود بلکه طبیعت آنها رنگ آمیزی ماهرانه کرده بود
بعد يك قریه، قریه دیگر میامد. در دکانها رنگ و متاع
مختلف النوع عرضه میشد که برای ماخیلی جالب و برخورد
مابا کاروان های کوچی بی انتها بود.

این مردم با طفل و بار خود درحال یکسفر دایمی حیات
بسر میبردند.

ویکتور از برداشتن چند قطعه عکس از کاروانهای رنگین
و خانم های بی چادری و مغرور شان بسیار دچار مشکلات بود.

گوئل شبر کلید کوه هندوگش

دره های تنگ و محاط با سنگ و مزارع سر سبز درمقابل
ما قرار داشت و سبزی مزارع بارنگ متضاد کوهها مناظر
تماشایی را بمیان آورده بود. آهسته آهسته سرك ارتفاع
گرفت و بعض اوقات دفعتاً جاده سرانشیب میشد و ارتفاع

حاصله را ازدست میدادیم اما وضع راه و خرابی جاده لاتغیر بود و راننده بیچاره باید قدم بقدم سرك را زیر نظر میداشت اگر يك ثانیه چشم راننده از سرك دور میشد جبین های موتر بصدامیامد و هر کدام ما یکطرف پرتاب میشدیم. افغانها استادان حقیقی سرك سازی میباشند اگر يك حصه سرك توسط سیلاب و یا لغزش کوه خراب شود فوراً يك راه جدید اعمار مینمایند اما صورت ارتفاع و میلان سرك برای شان بی تفاوت است و اگر راهی پیدا نشود دربین بستر دریا سرك را میگذرانند. اگر آب شفاف باشد عمق آب تخمین شده میتواند و به این صورت بحرئت داخل آب می شدیم و اگر آب کمی تاریک میبود احتیاط زیاد را ایجاب میکرد بالاخره دریافتم که سرك ها دربین دریا نسبت بسرك های عادی بهتر است .

کوتل شبر ترافیک زیاد دارد و تا وقتی که سالنگ ساخته نشود شهر اه ترانزیتی افغانستان است موتر های دیوپیکر بابارهای زیاد خود از مقابل مامیگذشت. آهن گادر. و تراکتور و ترانسفارمر سنگین از راه و از پیچا پیچ همین کوتل بداخل مملکت آورده میشود. سرك به آسانی عریض شده میتواند اما افغانها برای عریض نمودن جاده علاقه ندارند تنها سرکهارا باهموار نمودن جفله و سنگ های کلوله دریایی محافظه مینمایند. سمنت يك شی نادر است پل های كوچك از چوپ و تخته سنگ ساخته شده و بالای همان پل های غیر فنی موتر های باربری سنگین میگذرد اگر ما موتر های باربری سنگین را نمیدیدیم اصلاً جرئت نمیکردیم با موتر های خود از روی این پل ها بگذریم .

دیری نگذشت که اولین موتر چپه شده را در کنار سرك دیدیم کنار بدون مواد باسنگ دیوار شده و يك قوه کم کافی

است که ستك های كنارسرك از بين رود . يك موترلاری بابار سنگین آن از كنار سرك چپه شده بود و درپور این موترخوش قسمت بود چون عراده های عقبی موتر بروی سرك مانده بود يك درخت ازچپه شدن موتر جلوگیری نمود و به درپور خساره ای نرسید هنوز بموتر چپه شده فكر میکردیم غافل از اینکه درطول همین روز عین واقعه به سرما آمدنی بود دریکروز ۴ واقعه نظیر واقعه اول صورت گرفت يك لاری بدريا افتاده بود اموال آنرا پائین نموده بودند درسرصندوق های بزرگ نو شته بود اسن المان غرب ترانزیت ازراه اتحاد شوروی شاید صاحب اموال ازقضیه اطلاع حاصل کرده باشد .

و یا ساده تر اینکه اموال بین اروپا و کابل مفقود شده و کمپنی بیمه برای اعاده خساره پول خواهد پرداخت .

ارتفاع سرك بیشتر شده می رفت تا اینکه برفراز کوتل شپورسیدیم درینجا سرك خوبتر میشد . عمله معابر بر روی سرك جفله فرش میکردند . وقتیکه موتر مارا بایبرق سویس دیدند بدوطرف سرك صف بستند و ازجلو آنها مثل ناپلیون که از برابر قشون خود بگذرد مغرورانه گذشتیم .

موتر مامی نالید و ازپیچاپیچ کوتل بلند میرفت و ازاینکه موتر ماتوانست ازین محل خطرناك بگذرد مایه تعجب ما بود تعجب ازین که يك انجن با ۱۲۰۰ سی سی قوت بارسنگینی را از فراز کوتل مرتفع سه هزار متره عبور داد .

درسركوتل، جو وجوار زرع شده بود و از وزیدن بادتند خوشه های جو و ساقه نازك آن گاهی بیک طرف و گاهی طرف دیگر خم میشد . وقتیکه میلان کوتل شرواع شد . يك منظره جدید در برابر ماعرض اندام نمود، سنگلاخ های بزرگ و دره



کم عرض اطراف جاده را احتوا نموده بود گاه و ناگاه دره
عریض تر میشد و مزرعه دلکش که گندم های آن را شمال
بهر طرف پیچ و تاب میداد جلب نظر میکرد. آب درین منطقه
به وفرت وجود داشت. باچنین فراوانی آب فکر میکردیم که
دهاقین شبر از خوشبخت ترین دهاقین افغانستان بحساب
میروند .

در خط سیر چنگیز خان

بعد از ظهر به دوراهی بامیان رسیدیم. بامیان را بطرف
چپ گذاشته در دره بامیان سرازیر شدیم قصد نمودیم در باز
گشت از این محل تاریخی دیدن نماییم. بامیان مرکز بودا
است و قتی که بودا می خواست از راه ابریشم به چین برود
در بامیان مرکز دینی جدیدی را تاسیس کرد. حقیقت این
است که مجسمه ۶۰ متری بودا در این جا جالب و دیدنی است.
منظره بار دیگر شکل جنون آمیز تری گرفت کوه ها
دو کنار سړک را پوشانیده بود .

آسمان نیز بلند و آبی مینمود. مادر اینجا بیاد سویس
افتادیم .

سرگرمی عجیبی برای ما پیدا شده و باهمدیگر راجع
به صعود برین صخره ها صحبت مینمودیم .
ویزی وهانس پیتز در بین موتر طاقت نتوانستند و قبول
نمودند که تکان بیشتر را متحمل شوند ولی در بام موتر
نشسته از زیبایی های طبیعت حظ بیشتر ببرند. کوها
زیبا و کوهسار دلچسپ را باید کم از کم از یک نقطه بدون
دریچه نظاره کرد. شما خود فکر کرده میتوانید که برای
یک کهنورد چقدر مشکل است به یک صخره اگر صعود نکنند
لااقل باید باچشم آنرا خوب ملاحظه کند .

آب شفاف بامیان

آب بامیان بسیار شفاف و نقره فام بود. سنگ های زیرین دریا بارنگ های متنوع جلب نظر میکرد .

در بین دره از سایه سردمحفوظ شدیم در حالیکه آفتاب حرارت فوق العاده داشت و قلل جبال بالحاف برف پوشیده شده بود. بملاحظه این زیبایی ها بفکر افتیدیم که سکندر کبیر، چنگیز خان، تیمور لنگ و اعراب حق بجانب بودند در این مناطق زیبا لشکر کشی نمایند .

کوه های سربفلك کشیده کمی ازهم فاصله گرفت و يك میدان نسبتاً وسیع عرض اندام نمود. برفراز تپه ها خرابه های عهد قدیم که توسط لشکر کشی های چنگیز خان به خاک یکسان شده بود، دیده می شد. بدیدن این خرابه ها قدرت معماری و سوق الجیشی مردم آنوقت آشکار میگردد. چه بااسلحه آنوقت، تسلط برین قلعه ها غیر ممکن بود اما باوجود چنگیز قدرت زیاد داشت و توانست آن منطقه را تسخیر و مردم، حیوانات و دارایی آنرا تار و مار نماید .

دریوران لایق افغان

پنج ساعت کامل روبه پائین طی طریق نمودیم. بالاخره يك چایخانه توقف کردیم تادمی بیاساییم. سماوارچی بما چای تعارف کرد. در برابر هر کدام ما يك چاینك چای و يك پیاله را در حالیکه بانگستان خود داخل پیاله را پاك نمود گذاشت ویزی بینی خود را بلند کشید چون از احوالش جویا شدیم گفت: تصادفاً چای من چای سبز است و در افغانستان چای سبز خیلی رواج دارد .

سایر مهمانان چایخانه را دریوران موتر های باربری تشکیل میداد ایشان بعد از استراحت مختصر موتر های

خود را در مقابل چایخانه می‌شستند حقیقت این است که در یوران موتر های باربری موتر های خود را بسیار دوست دارند .

در چای خانه ها در یوران نشسته باهم صحبت و شوخی میکنند آنان مردم خوش مشرب و نهایت شوقی اند .

اطاق موتران برنگ های مختلف رنگ آمیزی شده رسم های دلچسپ هر طرف کشیده شده و جای نشستن در یور در موتر باربری یعنی خانه اصلی این دسته است . در یورهای افغان اشخاص فعال و زحمتکش هستند و بمسلك خود عشق دارند . بالای موتر خود حاکم و در حال به ترمیم اصلاح موتر خود موفق شده میتوانند در کنار جاده هاشب و روز مصروف ترمیم موتر خود میباشند و تا اینکه عراده شان دوباره فعال نشود از کنار موتر خود دور نمیشوند .

قبل از اینکه هوا تاریک شود بدو آب میخ زرین رسیدیم . نشیبی شبر در سرعت رفتار موتر ما افزوده بود و بعد از ۱۴ ساعت مسافرت توانستیم ۲۶۴ کیلو متر را طی نمائیم (تقریباً ۲۰ کیلو متر فی ساعت) در دو آب تانك تیل بود . موتر های ما بآبار سنگین خود ۴۰ لیتر درصد کیلو متر مصرف نموده اند بار سنگین و راه خراب دلیل مصرف زیاد موتر های ما بود .

بعد از قریه دو آب در هموار ی، قرارگاه خود را برافراشتیم . درین منطقه قبل از ما کوچی ها بود و باش نموده بودند چنانچه وضع سبزه ها این جریان را حکایت میکرد .

در اینجا این سوال در ذهن ما خطور کرد که آیا ما هم کوچی نیستیم که از یک قله به قله دیگر صعود می نمائیم . و هیچ وقت به هدف آخری نمی رسیم . و اگر در دور ترین نقطه دنیا يك قله

نامکشوف پیدا شود فوراً به آن نقطه می‌شتابیم .
در زیر آسمان روشن و پرستاره شرق در کنار دریای
خروشان شب را صبح کردیم و غرش موتر های باربری
و نیش دردناك پشه ها مانع مانشد .

قطن مروارید شرق نزدیک

برای من آنروز اولین روز مسافرت به سبك كوهنوردی
بود. بعد از نمایان شدن اولین روشنی روزهمه از جابر خاستند.
اقلیم صحرای آسیای مرکزی برای ما اطمینان بخشید که بدون
خیمه در زیر آسمان بخوابیم و همچنان عقب محفوظه ای نکردیم.
بعد از مدت کوتاهی ناشتارا صرف کردیم و آماده حرکت
سرزمین زرخیز و حاصلخیز شمال افغانستان شدیم. فکر
رسیدن به يك منطقه گرم که یونانیها آنرا باکتریا یاد کرده
اند ما را اذیت میکرد. گرمی کابل را بعقب گذاشتیم و از هوای
سرد کوهای شیر محفوظ شدیم حال باز به يك ناحیه گرم تر
و حاصلخیز می‌رسیدیم و ازین ناحیه اندیشه بدل داشتیم.
ما خیال میکردیم که به دو آب کوهای صعب العبور و مشکل
به انجام میرسد . ولی چند کیلو متر نگذشته بودیم که دره
باسنگلاخهای آن دوباره رفیق راه ما شد. ویزی وهانس پیتتر
ببام موتر بالا شدند تا مناظر کوهها را بدون کلکین و مانع
سقف موتر ببینند .

اینجا و آنجا قلعه ای می‌رسید. مردم از دریای بامیان برای
آبیاری مزارع كوچك خود استفاده مینمودند این مردم از يك
و جب زمین خوب هم برای کشت و کار استفاده میکردند.
برنج، گندم و جوارى حاصلات عمده این منطقه بود . دهقانان
ساعی در تلاش بدست آوردن حاصل بهتر از مزرعه كوچك
خود بودند .

هر قدر بطرف پائین میرفتیم هوا گرمتر می شد. اما باز هم به سطح اوکسوس نرسیده بودیم.

بعد از طی يك گولایی قله مدوری نمایان شد اگر از رنگ سرخ آن صرف نظر شود به ورکروس در نزدیکی گرونویل شباهت تام داشت. بعد از آن يك خط سیاه درین منظره دیده میشد گویا مابه دوشی رسیده بودیم دوشی بطرف شمال کوتل سالنگ واقع است ورشته سیاه سرکی است که از چاریکار به طرف سالنگ تمدید یافته است. يك سال بعد يك دربور ورزیده میتواند دريك ساعت از چاریکار بدوشی برسد در حالیکه ما دو روز و يك شب سفر نمودیم.

ما خوش بودیم که از راه سالنگ نگذشتیم و بزودی بدوشی نرسیدیم زیرا اگر ما این راه کوتاه را طی میکردیم از تماشای کوهای زیبا و عبور از بین دره های هندوکش کاملاً بی بهره میماندیم. تنها دیدن کوهای وسطی و عبور از دامنه های آن برای ما با ارزش بود.

اما بهترین سرك اسفلت دیر دوام نکرد زیرا بیش از دو کیلو متر نبود و دوباره راه خاکی را درپیش گرفتیم اما این راه خاکی يك راه کاملاً طبیعی نبود بلکه برای اسفالت آماده شده بود و کیلو متر سنج ما بعض اوقات ۴۰ کیلومتر سرعت موتر را نشان میداد.

ما صلت به پلخمري:

کوها آهسته آهسته دور شد و در مقابل، دشت وسیعی نمایان گشت. چند دقیقه بعد به پلخمري رسیدیم از دور يك فابریکه نمایان شد و زمري گفت این فابریکه سمنت است که توسط چکها ساخته میشود چند کیلومتر بعد فابریکه برق که زیر ساختمان بود جلب نظر میکرد.

وادی پلخمری و بغلان سرسبز و حاصلخیز است. در بغلان
زمري برای دیدن برادر خود رفت. برادر اودریکی از پروژ
های آبیاری کار مینمود. بخانه برادر زمري بجای وشیرخ
دعوت شدیم.

گرمی روز را درسایه خانه او گذشتانیدیم و او ما را دعوت
نمود که برای چند روز به بغلان بمانیم ولی ما باید از بقیه روز
استفاده کرده پیش میرفتیم.

شهر باغچه ها

بغلان مرکز قطن و یک شهر مخصوص باغچه هاست.
از بغلان بطرف پائین حرکت نمودیم. اطراف ما را مزارع
زیبا و حاصلخیز تشکیل میداد. ما بعضاً با اشخاصیکه براسپ
های قشنگ سوار بودند مواجه میشدیم. زیبایی وقشنگی
اسپ و وضع لباس مردان دلالت بثروت این منطقه مینمود
درسرکی که ما پیش میرفتیم سرکی بود که از کابل
شروع وبه سرحد اتحاد شوروی منتهی میشد کارگر ها
مصروف ساختن سرك بودند بعضی اوقات سرك اسفلت
نصب ما میشد که میتوانستیم کمی سرعت بگیریم وخود را
سرد بسازیم.

بالاخره گیر سوم و چهارم مورد استفاده قرار گرفت و از
خطر زنگ زدن نجات یافت. زمین خشک و از گرمی در آن
حفره های ایجاد شده بود لهذا مشکلی را برای مامورین
سرکسازی ایجاد نموده بود.

بعضاً زمین های گرم قدرت برداشت بار سنگین موترهای
باربری را نداشت.

دو افغانستان مثلث احتیاط رایج است. اما این مثلث
دراکثر جایها وجود ندارد. وبصورت بسیار ساده ازسنگ

استفاده میشود. سنگ را بروی سرک قبل از مانع یا پل خراب و یا خرابی سرک میگذارند.

آفتاب آهسته آهسته به غروب شروع نمود. مزارع رنگ زرد و نارنجی را بخود گرفت و روشنی درست برای عکس رنگه خیلی مساعد بود.

ویکتور میخواست از طفلی که بر مرکب کوچک سوار بود فلمبرداری کند اما بمجردیکه آواز کمره فلمبرداری بلند شد پسر کوچک بگریستن پرداخت. هر قدر کوشیدیم که او را راضی سازیم سودی نه بخشید. و به سرعت زیادی از ما دور شد. در همین موقع بود که يك رمه باچوپان از مقابل ما گذشت و بدامنه کوه بچرا مصروف شد. این تصویر زیبا و تماشایی تصویری از عصر ابراهیم علیه السلام بود.

چند دقیقه بعد در محلی توقف کردیم و در جستجوی پناهگاه و محل شب باش شدیم. این منطقه را باید دشت و یا صحرا بنامیم زیرا اشجار ذرین منطقه قطعاً دیده نمیشود و زمین رنگ سرخ آمیخته بخاکی و نسواری دارد و تنها در حاشیه دریای قندز چند عدد درخت و بته بنظر میخورد.

ویزی به آب بازی علاقمند بود و به بهانه اینکه چند بوتل بپیرا برای سرد نمودن با خود بدریا میبرد از تپه سرازیر شد. بعد از چند دقیقه مایوسانه برگشت و اظهار داشت که نتوانست بیرهارا سرد سازد آب دریا نسبت به هوای منطقه گرمتر بود. چون آب بازی هم نتوانسته بود متاثر و اندوهگین معلوم می شد.

از محل اقامت خود شفق و تاریکی را در صحرا نظاره مینمودیم. از دور نور کم رنگ یک چراغ تیل خاکی جلب نظر میکرد. يك قریه کوچک تك و تنهادر بین دشت وسیع و ریگهای آریانا قرار داشت.

دیگ ماست ریش سفید

ویکتور غذای لذیذی آماده ساخته بود و بپز نسبتاً گرم باغذای مذکور مزه میداد هنوز غذای خود را تمام نکرده بودیم که بصورت غیر مترقب پیر مردی بملاقات ما آمد. زمزمی گفت این پیر مرد از قریه دور آمده و چون چراغ های قرار گاه مارا دیده آمده تاشمارا بحیث اهل این منطقه خوش آمدید بگوید. این پیر مرد خوش قلب و مهربان دریگ مخصوص مخصوص برای ما ماست آورده بود. در عوض ما برای او نان نمکی و چاکلیت تعارف نمودیم مرد مسن به رسم وطن خود خدا حافظی نموده بدون اینکه قطعی های خالی را که در آنجا ارزش دارد، باخود بگیرد، مارا ترك داد.

پیش آمد این مرد نمونه از مهمان نوازی افغانها است. رفت و آمد به دهکده چندین ساعت را در بر می گرفت ازین رو چندین ساعت از وقت آن مرد ضایع شد ولی افغانها به خاطر مهمانان خویش این تکلیف را برخود روا میدارند. مهمان نوازی از عادات خجسته افغانهاست و این عادت بصورت عنعنه در بین افغانها ریشه عمیق دارد. بعضی اوقات ممکن بنا بر کنجکاوی بدیدار بیگانگان بشتابند ولی اکثراً از خاطر مهمان نوازی و پذیرایی مهمان می باشد.

فردای آن شب يك روز مشکل و پر زحمت داشتیم. صبحگاه باید میخواستیم براه بیفتیم چون نمیخواستیم وقت زیادرا جهت یختن و آماده ساختن ناشتا ضایع کنیم. شب ترموز هارا مملو از چای نمودیم. وبعد به انتظار نیش های تیز پشه های صحرائی و شب گرم و ناآرام به بستر رفتیم. اما برعکس گرمی تکلیف ده به نسیم سرد مبدل شد و ازشه ها اثری نبود.

آسمان روشن و پرستاره موضوع صحبت و تفکر ما بود
ما اجسام را در آسمان تحت نظر گرفته و راجع به آنها صحبت
مینمودیم که انسانها راجع به آنها معلومات کافی نداشته
و آنچه راجع به اجسام سماوی و ستارگان میدانند
حدسیات و تخمین هاست .

درین جا باید ادعا کرد که در هر جا و هر موقع از يك قله کوه
و یادشت مشاهده طبیعت کیف مخصوص دارد .

صحرا ها دشت ها و کوچیها

برای اینکه دیر نخوابیم ساعت را به ساعت ۴ عیار کرده
و در بین ریگ گذاشتیم مگر ساعت ۴ شده زنگ ساعت
نتوانسته بود ما را از خواب عمیق و گرام بیدار سازد همان
بود که ساعت ۳۰-۴ از خواب برخاستم دور و پیش من مثل
روز روشن شده بود . و رفقایم به خواب عمیق رفته بودند .
حتی ویزی هم از خواب بیدار نشده بود . شمال سرد صبحگاه
و روشنی مرا از بستر تکان داد همه رفقایم بخواب شیرین
رفته بودند و لازم بود که دیر بخوابند . بستر سفری و یکتور
قات شده بود ولی او قطعاً خرابی بستر خود را حس ننموده
بود . بایک صدای بلند تمام اعضای هیئت را از خواب بیدار
نمودم و با عجله کامل ناشتای مهیا شده را صرف نمودیم .
هدف ما فیض آباد مرکز ولایت بدخشان بود . ما میخواستیم
بهر نوعی که شود دز طرف یگروز بفیض آباد برسیم فیض آباد

شهری است که در بین کوها به ارتفاع بلند واقع شده و اگر ما به آنجا برسیم دیگر از گرمی خاک و زیگ نجات میابیم آنچه بدیدن آن آرزو داشتیم کوه های بلند ، قله پر برف و صخره های شامخ بود و تمام اینها در فیض آباد و نواحی آن برای ما میسر بود .

موتور های سنگین بار از حصه علی آباد بطرف خان آباد در بین دشت بحرکت افتاد :

خط عمومی ترافیک را گذاشتیم و چون سطح راه نرم بود تکان و خرابی سرک نسبت به راه عمومی کمتر بود .

سفر صبحگاهی بسیار جالب بود دهاقین سوار به مرکب های خود بطرف مزارع در حال حرکت بودند و کاروانهای کوچی از مقابل وارد می شدند . مرد های کوچی از مردم دهنشین افغانستان فرق ندارند ولی زنان کوچی بزرگان کوچی اروپایی شباهت تام دارند .

ازنجیر ، سکه های طلا مانند و دستبند های متعدد می پوشند .

بستی و بلندی های متعدد مقابل ما آمد اما موتور های فولکس واگن ما با قدرت و قوت کامل از موانع میگذشت . منظره زیبای صبحگاهی آهسته تغییر میخورد ، اطراف خشک و خالی بمزارع سر سبزی مبدل شد و از عقب يك تپه سفید رنگ بلند شهر خان آباد نمایان گردید .

خان آباد

خان آباد يك شهر مشخص افغانی است که تمدن غرب در آن چندان سرایت نکرده و پروبلم تهیه آب به شکل خاصی درین شهر حل شده ازیک جوی که آب آن تیره بنظر میخورد سقاب ایستاده و بادهل چرمی خود مشکي را که ازچرم خام

گوسفند و یا گاو ساخته بود از آب جوی مملو مینماید. این آب ارزش زیاد داشت و هیچکس باید از آن نفرت ننماید. باوجودیکه حیوانات از همان جوی آب رفع عطش نموده و اطفال خورد سال دربین آن آب بازی مینمودند.

بر فراز سرك ريكي، بسفر خود ادامه دادیم. زیرا سطح سرك فوق العاده نرم بود اما وزن زیاد موترها كمك نمود که موتر ما دربین زمین نرم موقعیت خود را حفظ نماید و به اصطلاح سلیپ نکند. حینیکه از ریگ گذشتیم به سرك خاکی مواجه شدیم. خاک بداخل موتر داخل میشد و ما را به سرفه و عطسه میآورد ویزی بیچاره مجبور میشد تمام کار بیتر را از گرد و خاک پاك نماید.

باد شدید عقبی كمك مینمود که خاکباد زیاد شود و بعضی اوقات سرعت باد از سرعت موتر ما زیاد میشد و دفتا دربین يك گرد و خاک و غبار مخصوص احاطه می شدیم و بایک سرعت اعظمی ۱۵ کیلو متر در ساعت به بسیار مشکلات راه می پیمودیم.

بعضی اوقات جاده بسیار تنگ و فقط برابر عرض هر دو ارا به ما میشد چون خاک نرم اطراف جاده را گرفته و بیک طرف جاده دریای عمیق قرار داشت جرئت ما سلب شد که درین جاده چگونه پیش برویم. ترس ما وقتی بیشتر شد که يك موتر باربری را دیدیم که در اثر لرنمودن حاشیه سرك دربین دریا چپه شده بود. درین راه کم عرض و خطرناك ترافیک طرف مقابل زیاد بود اما ترافیک طرف مقابل ما موتر نبود بلکه کاروانهای کوچی و اشترهای بارکش بود که بار بار زیاد خود شان نصف بیشتر سرك را بند انداخته بودند. صرف نظر از اینکه اسب ها، خر ها، گاوها و گوسفندان شان

روی سرک را اشغال کرده بودند .
چراگاه معروف و محبوب شان روبه اتمام گذاشته بود .
از اینرو کوچیها بطرف دره ها سرازیر شده بودند . حیوانات
شان ازدیدن موتر وحشت مینمودند .

بطرف چپ ماسنگ ها و دیوار های خاکی مرتفع قرار
داشت . در بعضی نقاط طرف چپ ما هموار بود و چند چوب
بحیث علامه نصب شده بود که دلالت به قبرستان مینمود .
عنان موتر بدست من بود دفعتاً دیدم که جاده توسط يك
جوی قطع شده يك لعاب نسواری رنگ بعرض ده متر در مقابل
ما جریان داشت در همان لحظه در برابر يك معمار قرار گرفتیم
تا اینکه اسب سواری از مقابل آمده و از بین آب گذشت و نشانه
چرخ های موتر های باربری در آن طرف جوی دیده میشد و از این
معلوم میشد که جوی قابل عبور است . من بالای اکسلیتزر
فشار دادم و مقاومت شدید آب که تابه شیشه های پیش روی
بلند میشد محسوس بود .

از درز های دروازه آب بداخل موتر نفوذ نمود ولی ما بزودی
از بین آب گذشتیم . قطرات آب از موتر سرازیر شد و این
بزرگترین آبی بود که در طول سفر خود از آن گذشتیم .
ما منتظر رفقای خود بودیم .

ویکتور کامره فلمبرداری خود را آماده ساخت و من بکمره
عکاسی خود فلم انداختم هنوز رول فلم بداخل کامره خوب
جا بجا نشده بود که موتر رفقای ما رسید و برای دیدن آب
موتر را در کنار جوی ایستاده کردند .

ویزی باور نمیکرد . يك بار از جوی با پای گذشت و بعد
توسط يك چوب عمق آب را اندازه نمود . هانس پیتزر با گاز
مکمل از شربت غلیظ گذشت منظره زیبایی بود و ما در

انتظار فلم ویکتور بی قرار بودیم.

درکنار دریا خیمه گاه کوچیان بود درزیر خیمه مرد دستار دار خوابیده بود، ازدور طوری معلوم میشد که قبیله ثروتمند باشند چه تعداد اشتران درحال چرا، بسیار دیده میشد و همچنان در اطراف خیمه گاه و گوسفندان زیاد جلب نظر میکرد. مردان ازسر تابه پا مسلح بودند. و تفنگ های شان که بامیخ نقره یی زینت داده شده بود باکمربند های مملو از مرمی در اشعه خورشید برق میزد.

دود آتش خیمه ها بهوا متصاعد بود بسوی سوخت فضله اشتر توأم بابوی کباب گوشت گوسفند تمام اطراف خیمه ها را فرا گرفته بود.

چشمان ویکتور برق زد و گفت بالاخره به یک چادر عالی کوچی ها برخوردیم واقعاً موضوع خوبی برای کمره اش بود اما کوچی ها برایش اجازه فلمبرداری ندادند. و برو نگفتند و از محوطه خارجش نمودند. برای ویکتور این وضع و پیش آمد مردم مهمان دوست غیر قابل فهم بود. و از جدیت موضوع وقتی یقین حاصل کرد که یکی از اطفال قبیله سگ رابطرفش فرستاد ویکتور به مهارت کامل خود را بموتر رساند و دروازه موتر را از عقب خود بست. باسگ های کوچی مزاح لازم نیست زیرا این سگ ها بسیار خطرناک اند و صاحبان سگ ها گوش های آن ها را از لحاظی قطع کرده اند تا در مقابل گرگ ها نیکیه در زمستان بداخل دره میاید و گوسفندان شان را میدرد خوب بجنگند. و در میان جنگ گوش سگ بدهان گرگ نرسد.

تعجب من درین بود که تاکنون سگ مو دراز (تازی افغانی) چرا که در جهان شهرت فوق العاده دارد ندیده بودم. ممکن نام

این سگ بصورت تخیلی در اروپا مانده شده است زیرا
در افغانستان بنظر نمی خورد .

(سگ تازی افغانی که در اروپا شهرت دارد در مناطق
اگرگون مقر، گنواز و بعضاً فراه به وفرت پیدا میشود. مترجم)
دوساعت بعد راه خاکسار ختم شد و از بین مزارع حاصلخیز
و قریه های سرخ رنگ گذشتیم. در برابر يك پرتگاه بزرگ
مجبور به توقف شدیم كمك جمپنك ما بكلی از كار رفته و برك
هم طور دلخواه كار نداد. با شانس خوش موتر ایستاد .
ویكتور مرا مخاطب ساخته گفت آدم كم فكر! تو باید بدانی
كه بعد از گذشتن از آب ، برك ها بزودی كار نمیدهند گفتار
ویكتور جنبه شوخی داشت و از چوكات رفاقت و همسفری دور
نبود چون بسیار خسته شده بودم جلو موتر رابه و یكتور
معارف نمودم .

ویكتور با خوشی و خوشحالی این تقاضا را پذیرفت. و به این
ترتیب، به مسافرت خود ادامه دادیم .

در گوه های بدخشان :

به قصبه تالقان رسیدیم . تالقان محل تجمع مردم و
مرکز بازار است. به جز موتر ما در اطراف و اکناف موتر
دیگری بنظر نمی خورد . حمل و نقل بصورت عمومی توسط اسب
خر و اشتهر صورت میگیرد. اما افغانستان به پیش رفت های
آینده خود خوش بین است. در چارراه شهر موقع برای ترصد
پولیس ترافیک ساخته شده و پولیس ترافیک نیز در آنجا استاده
بود. و قتیكه پولیس ترافیک ما را دید با اشاره دست ترافیک
جناحی را كه وجود نداشت قطع نمود و بما اجازه عبور داد. در
تالقان موترهای باربری كمتر در فعالیت است ازینرو تانك

پطروول رابه‌شکل رومانتيك دربين يك مزرعه يافتيم. برای آخرين بار قبل ازرسیدن به‌فيض‌آباد، تانك‌های خودرا مملو ازپطروول نموديم. مسافه‌تالقان تافيض آبادمكصد وهشتاد كيلومتر بود. وچون اكثر اين‌مسافه ازبين دره‌ها وكوتل‌ها می‌گذشت موترهای سنگين‌بار ما ازپطروول نوع كم‌اوكتان‌ازحد زياد مصرف مينمود. وبرای احتياط دوپنج گيلنه‌ای را كه اصلا برای آب نوشيدنی اختصاص داده بوديم ازپطروول مملو نموديم وچون درمسافه دورتر كوها بنظر ميخورد پروبلم آب‌نوشيدنی ما يك مساله‌حل شده تلقی ميگرديد.

ما از بالای دریای کف آلود خان‌آباد گذشتيم، ودرپس منظر يك دره‌وحشتناك اولین امتداد سلسله كوه‌های خواجه محمد بنظر رسيد. درهمين وقت يك هيئت كوهنورد جمهوريت اتحادي آلمان درآنجا مصروف كوهنوردی بودند اين سلسله كوه برای ما يك تسليت بود و آشكار شد كه لااقل به‌هندوكش وسطی نزديك شده‌ايم.

سفر ما بطرف واخان ادامه داشت ونظاره قتل شامخ نیرو و قدرت پیشرفت ما را ازدياد می‌بخشيد. در بعض نقاط بصورت عجيبی سرك خوب وسرعت ما زياد ميشد. اما مي‌كوشيديم از سرعت زياد اجتناب كنيم. چه دفعتا يك مانع ويایك پريدگی ما را به‌برك زدن آنی مجبور ميساخت واين برای رفقای كوهنورد ما ناگوار بود.

ويكتور به‌سرعت از بالای يك بلندی كوچکی كه در آنطرف بلندی پارچه‌سنگ بزرگی قرار داشت گذشت. وموتر ما به سرعت كامل به‌آن پارچه سنگ خورد وجلو موتر به‌شدت پيك زد خيال كرديم كه حتما تيرات ويا اكسل جلو شكسته است خورا من وويكتور از موتر به‌برآمديم خوشبختانه با وجود تصادم

شدید، موتور صدمه کلی نه برداشته بود. فقط سنیم هارن شکسته بود. وبس که آنرا هم توانستیم بزودی ترمیم نمائیم. این پیش آمد بما فایده کرد چه مامتوجه چنین تصادفی نبودیم. و از آن ببعد سرعت خود را زیر کنترل گرفتیم. سرك آهسته آهسته ارتفاع می گرفت و همه ما خستگی احساس میکردیم و باید ساعتی می نشستیم و جای می نوشیدیم ولی چایخانه ای در نزدیکی ماسراغ نمی شد. دل ما برای آب صاف چشمه می پیید زیرا آبی میخواستیم که مجبور به جوش دادن آن نباشیم.

ویکتور سیمون و من در موتور جلوی سوار بودیم. دفعته راه خود را گم کردیم. این بار نخست بود که چنین واقعه اتفاق افتاد. فکر میکردیم در آلپ سویس هستیم. تنها موتور ما مخصوص کوهنوردی بود بلکه و تازه خط سنیرو سرك را گم کردیم. ویزی، هانس پیتر و زمی از عقب رسیدند. ترجمان ما راه را می شناخت راه بین خرسنگ ها از فراز يك کوتل کوچک میگذاشت.

موتور شان آهسته آهسته ازین خرسنگ ها گذشت و از فراز کوتل عبور نمود. این راه اصلا راه موتور رون بود ولی در نقشه بصورت عادی بحیث سرك نشان داده شده بود. بعد از عبور کوتل راه مشکل شده میرفت اصلا به سرعت پنج کیلومتر در ساعت کنترل موتور و پیدا نمودن راه کار مشکلی بود. بعد از اینکه از يك دریا گذشتیم موتور ما دیگر قدرت پیش رفتن نداشت. یکنفر بجلو نشست و باقی پنج نفر موتور را تیله مینمود و یاقوت کامل ماشین موتور و کلچ نیم سوخته که بوی آن بلند شد بر فراز پشته بلند شدیم. بعد از اینکه نفس تازه کردیم موتور دوم را کم نمودیم بعد ازین همه زحمت خود در دريك

منطقه سرسبز یافتیم ارتفاع ماساعت بساعت زیادت‌تر میشد. باوجود گرسنگی و خستگی رفقای خود را بجای خانه دعوت دادم. پرندگان رنگارنگ که هر ساعت بنظر میخورد موجب تعجب و حیرت ما بود. میلان بطرف بالا بصورت ترسناک افزایش می‌یافت. ساعت ۲ بود که به‌مشهد رسیدیم قریه زیبا و مردان دستار پوش آن مارا بیاد کشمیر می‌انداخت.

در نزدیکی دریای کشم که یکی از شاخه کوچک بود در يك چایخانه صاف و پاك استراحت نمودیم ، ۹ ساعت راه پیموده بودیم لهذا هر کدام فوری سه‌چاینك چای فرمایش داد و در عین حال از ذخیره خوراک خود غذا صرف نمودیم ، تمام نفوس ذکور قریه بدور ما گرد آمدند ، تاهمانان بیگانه خود را به تعجب نگاه کنند خانم‌ها بنظر نمیخورد . در آن منطقه خانمها باید در بین دیوارهای گلی و خاکی مستور بمانند .

زن‌ها بسیار کار میکنند و مردها اکثر مجلس نموده روز خود را در چایخانه ها میگذرانند . مشاد قریه زیبایی است . خانه‌های پاك و صفا با گل های مقبول و زیبا تزئین شده است . نهار را صرف کردیم مردم دهکده به تعجب مینگریستند که رفقای ما چگونه بدريا داخل شده و با صابون و اسفنج گرد و خاك بدن خود را پاك می‌نمایند .

زمری و سیمون خود را در بین امواج انداخته مصروف شنا شدند . آخرین مرد قریه نیز در حلقه دیگر تماشاچیان افزود شد . یکمرد جوان از بین تماشاچی در حالیکه تنبان به تن داشت خود را به آب انداخت و میخوست نشان بدهد که نسل جوان افغان نیز به سپورت علاقمند است و به شنآوری دست کم

بعد از نوشیدن چای و کمی استراحت مشاد را ترك دادیم .
نقشه ما که بدست داشتیم چنان دقیق بود که سرك فیض آباد
بصورت معکوس در آن نشان داده شده بود و وقتی که راه نقشه
را پیش گرفتیم . به يك باغچه رسیدیم .

زمری به تلاش از عقب ما آمد و هارن کنان مارا به ایستادن
و ادا ساز ساخت . وی از موتر فرود آمد و مارا به اشتباه ما ملتفت
ساخت . بعد از آن گذاشتیم که زمری جلو بیفتد و ما در عقبش
پیش برویم . چه زمری فرزند وطن بود و اگر ایجاب می نمود
راجع به راه از مردم سوال می کرد . حینیکه بدریای اصلی
کو کچه رسیدیم منظره دفعتا تغییر خورد .

ما خود را در ساحه ای یافتیم که شکل احجار و صخره های
آن عکس های افریقا و فلم های کوبائی را در خاطر زنده می ساخت .

در صخره شکل هر نوع حیوانات تخیل شده می توانست
تمساج سنگ شده ، دهن شیر و ماهی های مختلف النوع و
تخیلات نسبت به آلپ ترسناکتر بود . در بین این نوع احجار
باز هم حیوانات و گوسفندان در حال چرا دیده میشدند و یک منظره
زمان ابتدائی را تمثیل مینمود .

جاده مشکل تر میشد و سنگ ها و صخره ها مثل نزدیک

شیر بلند و خطرناک بود . بعض اوقات توسط چوب زیر سنگها
را خامکوب داده بودند . در بعض نقاط چوب را به شکل

يك پل هوائی ساخته سرك را آماده استفاده ميسازند و نقطه مهم اين پل همانا محكم نمودن چوب با سنگ است كه در بين خاك داخل شده و با سنگ محكم گرديده است . به يك نظر عمومي و خارجي پل ها قابل اطمینان معلوم ميشود و اگر يك موتر باربري از فراز آن بگذرد و چوبهای آن خم شود و يا بشكند ، موتر چپه می شد مگر خوشبختانه تاحال واقع نشده كه چنين پلها بشكند .

ديوران محتاط بار خود را بیک طرف پل خالی مينمايند و موتر را بدون بار از پل ميگذرانند . در طرف ديگر پل دوباره موتر را مملو از بار مينمايند . ما با موتر ۵ و ۲ تنه خود اين زحمت را قبول ننموديم ، وزن مخصوص و اصلي يك موتر سرويس كوچك فولكس واگن ۸-۱ تن است و ما از قدرت موتر زيادتر بار داشتيم با گذشتن از اين پل احساس هراس نموديم .

(فيض آباد - شهري از هزار ويكشپ) :

هر قدر بلند تر ميرفتيم با مردم دوست داشتنی و خلیق مواجه ميشديم . هر كس كه از برابر وارد ميشد ، با سلام مي داد

ویا دست های خود را به سینه گرفته از احوال ما جو یا میشد .
هر وقتیکه جاده توسط گوسفند ها و حیوانات مسدود
میشد . چوپان به عجله کامل حیوانات را بیکطرف میبرد و راه
را برای ماباز مینمود . و مثل چوپان اروپائی بما بنگاه حاکی از
بی پروایی و عدم اعتنا نمی نگریست .

وضع این مردم چنان نیکو بود که در مقابل آنها می شرمیدیم
آخر ما هم انتظار کشیده میتوانستیم ولی بزعم ایشان که مهمان
آن مملکت بودیم نباید انتظار میکشیدیم . وقتیکه از يك دره
خارج شدیم و بیک نقطه نسبتاً هموار رسیدیم . صنعت معماری
و سرکسازي افغانها بار دیگر موجب حیرت ما شد .
از يك دره جناحی دریای کوچکی بکوچه داخل میشد .
چون عرض دریا زیاد بود و رسیدن پل مشکل بنظر میخورد .
سرکسازان محلی بصورت بسیار ساده و بسیط سنگ های
بزرگ را یکی بالای دیگر بمثل يك بند گذاشته بودند آب از بین
سنگ ها میگذشت و درعین زمان راه عبور موثر نیز از بالای آن
بند خام ساخته شده بود و این طرز ساختمان برای يك مهندس
راه سازی غربی دور از تخیل است .

کم از کم همین راه در عالم بی وسیلگی جاده خوبی است .
مهمتر از همه اینراه خام و بی ثبات راه رفت و آمد فیض آباد را
تأمین می نماید .

بطرف شمال کوهای قابل صعود جلب نظر میکرد و مثل
دره و تنگه های هندوکش حوالی شبر مارا بطرف خود جلب
مینمود و اشتیاق صعود بر صخره ها را در قلب ما تقویت می
بخشید . ولی وقت کم و عجله پیشرفت مانع صعود شده و
صعود بر صخره های كوچك را برای بازگشت خود موكول
نمودیم .

سړك دوصد متر از سطح كو كچه بلندتر شد. سطح سړك تماماً ازگل زرد متشكل شده و اين خاك و گل تابه سطح كو كچه ميرسپيد. در موسم باراني وزمستان درچنين سړك خامه حركت مجاز نيست. درپيچ ديكر باقوای كار مصافف شديم كه مصروف پاك نمودن سړك ازگل های ريخته بودند.

در اروپا ناممكن است كه سړك را دريك مدت باهيلا ن زياد اعمار نمايند. افغانستان دوزمره ممالك در حال انكشاف است و اعمار جاده اساسي و فني پول و مصارف گزاف بكار دارد كه ازتوان مالي مملكت خارج است اما اگر سړك ها بكمك ممالك خارجي ساخته ميشود موضوع ديكری است. اين سړك با چنين ميلان زياد، بكمك يكمعه عساکري كه درآن نزديكي بود وباش دارند برای همیشه قابل استفاده است. چنينكه راه به اثر افتادن و يا غلطيدن خاك مسدود شود راه را دوباره پاك و برای ترافيك آماده مينمايند. سړك ريگي و خامه توسط كار وزحمت معابر كه اصلا دوران مكلفيت عسكري خود را ميگذرانند قابل عبور و مرور شده است. يگانه راه چاره برای سړكي كه يك گرام كانكریت درآن بكار نه رفته همين است تا اشخاص آماده باش در نارش وجود داشته باشد اشخاصيكه دوره مكلفيت را می گذرانند برای حكومت افغانستان بهتر است كه بدین راه خدمت نمايند و راستی راه معقول استفاده از اين اشخاص نیز همين است.

بعده ازطی يك حصه ترسناك سړك كه كاملا خامه بود بريك نقطه ديكر رسيديم كه ارتفاع زياد بود و موتر ما به بسيار زحمت توانست برآن بالا شود. بصورت مستقيم موتر مانميتوانست اين كوه بچه راعقب بگذارد. از اينرو دربين سړك راست و چپ حركت نموديم تا از بلندی آن بكاھيم درآن طرف نشيب فوق العاده

زیاد بود و به سرعت پائین شدیم در کنار کوچه درخت و مزرعه سرسبز وجود داشت و طوری معلوم میشد که پروگرام استراحت ما را قبلاً تهیه کرده بودند زمی، سیمون و ویزی فوراً آماده شدند که برای چند لحظه در بین آب خروشان کوچه غوطه بزنند. ویکتور خربوزه‌ای را که توسط زمی بصورت مخصوص قاش قاش نموده بود برای ماداد و بلژدزه بی انتها را در پیش گرفتیم. قرار حساب قبلی باید به فیض آباد میرسیدیم ولی از فیض آباد اثری نود. در چنین سفرها بهترین وقت خوش و خوب را دریور دارد که مجبور است به سرك نگاه کند و موتر را از تکان های بیجا و سوراخ های آنی حفظ نماید. برای اشخاصی که مصروفیت ندارند سفر های طولانی دلتنگ و خفه کننده است.

راننده ماهیچوقت احساسی خستگی نمیکرد چه هر کس داوطلبانه خود را برای گرفتن عنان موتر حتی قبل از پوره شدن وقت آماده می ساخت.

تاریکی شب آهسته آهسته هموار میشد ولی از فیض آباد اثری مشهود نبود. چراغ‌ها را روشن نمودیم. شب پره‌های چرمی و دیگر پرندگان شبانه از جلو موتر، رد میشدند شاید بجنگل و درختان ارچه جهت چرا و پیدا نمودن خوراکی میرفتند. بالاخره بعد از یکنیم ساعت مسافرت در شب، جاده نشیب و میلان زیاد پیدا کرد و از فراز یک پل به شهری که در آرزوی رسیدن آن بودیم رسیدیم. اولین اندیشه ما پیدا نمودن یک محل خوب برای شب گذشتاندن بود. اهل آنجا بما کلوپ رایشنهاده نمودند. کلوپ یکنوع هتل رایگان بود که در بین یکجزیره کوچک قرار داشت و یک چوب باریک جزیره را با ساحل پیوست می نمود ما فیصله نمودیم در نزدیکی موترهای خود غذای

خود را طبخ کنیم و تمام بار و بارخانه را از بالای چوب باریک در شب تاریک حمل ننملیم کلوپ ما را بیاد قلعه های مستحکم قرون وسطی اروپا انداخت .

مردم بما کمک نمودند آب نوشیدنی و چارپائی آوردند گرد و خاک و گرما و یکتور را بسیار ضعیف ساخته بود . این طباخ خستگی ناپذیر فوری بخواب رفت و نتوانست از ماهیان بسیار خوب کوچکه مستفید شود و علاوه بر آن کار همان روز ما ختم نشده بود .

ویزی باید علاوه بر دیگر ترمیمات دوتیر احتیاطی را پینه میکرد زیرا میخ موثر مارا پنجر نموده بود . هانس پیترو دومین طباخ ما بود و بعد از اینکه ویکتور خوابید برای او موقع پیدا شد هنر طبابخی خود را نمایان سازد . درین ضمن من و سیمون و زمیری بملاقات والی بدخشان رفتیم تا اجازه مسافرت و کوهنوردی خود را برایش بسپاریم .

در مملکتی مثل افغانستان که آسمان بلند و محلات دور افتاده است والی قدرت زیاد دارد و حاکم مطلق منطقه خود است .

در ازمنه قدیم که ارتباط مرکز با ولایات با اسب و اشتر بود والی ها قدرت بیشتر داشتند و حاکم مطلق منطقه خود بودند و حتی اکثرا خود را بمركز مربوط نمیدانستند . در آسیای مرکزی با مکتوب هدایات ارسال میشود امروز کابل با ولایات توسط جیب و یا سرویس باهم ارتباط پوستی دارد . و در بعضی شهرها طیاره وسیله حمل و نقل پوسته است .

یک تن از عساکر که تعداد شان در افغانستان زیاد است ، ما را بمنزل والی رهنمونی نمود . مسافه پیاده روی زیاد بود . در تاریکی شب ازین کوچه های فیض آباد حرکت مینمودیم و به

وجود چراغ جیبی گاهگاه دست خود را بدیوار های گلی تکیه میدادیم . بالاخره سر ما بیک دروازه تصادم نمود خود را در شرق حقیقی که در زمان طفولیت از آنان می شنیدم یافتیم . يك عمارت بزرگ رومانتیک در تاریکی شب معلوم می شد .
دكانها تماماً بسته بود و خانه های بزرگ قصر مانند که با باقصور عصر قدیم شباهت داشت در تاریکی شب جلوه خاصی داشت .

در چایخانه ها حرکت و زندگی محسوس میشد مردها دور هم جمع شده چای می نوشیدند و چلم میکشیدند چند خواننده و نوازنده با آلات موسیقی ساخته دست خودشان محفل را گرم نموده بودند از تاریکی يك كوچه داخل يك چایخانه که توسط چراغ بطرولی روشن شده بود معلوم میشد برای تماشای بعضی چهره ها که بانور عجیب برازندگی مخصوصی حاصل کرده بود خیلی تماشائی بود و دیدن این منظره تصویری از هزار و يك شب را تمثیل میکرد .

در قدم اول ما به مرکز پولیس رفتیم . شخصی که کمی انگلیسی بلد بود پاسپورت های ما را گرفته و وعده داد که فردا صبح مجدداً به قرار گاه ما اعاده میکند . پاسپورت را بدست پولیس دادن و عقب آن اندیشه نکردن در دیگر مملکت امکان پذیر نبود و من در دیگر ممالك حاضر نمیشدم بدون رسید پاسپورت خود را برای پولیس واگذار شوم اما در افغانستان به اطمینان کامل این کار را انجام داده میتوانستم زیرا به صداقت و راستی شان ایمان داشتم . بعد از نیم کیلومتر در تاریکی شب محل رهائش والی از عقب دیوار های بلند و يك جنگل انبوه معلوم میشد در مقابل دروازه يك پهره دار استفاده بود و بدون ممانعت داخل محوطه شدیم از يك راه باریک از بین

پارك گذشتيم . بعد ازده دقيقه به ديوار دومي رسيديم كه در دهن دروازه سه نفر پهره دار ايستاده بود و از داخل شدن ما ممانعت كردند. زمري براي پهره داران ترجمه كرد و توضيح نمود كه چرا در اينوقت شب بملاقات والي شتافته ايم .

دروازه باز بود و ما ميتوانستيم ب داخل حويلي نگاه كنيم درين باغچه درپرتو نوريك چراغ برق بدون شيت، شخصي بانيك خانم سياه موي زيبا نشسته بود .

زمري به آهستگي به من گفت: شخصي كه دربين باغچه نشسته والي است او دو خانم دارد اما در حال حاضر يك خانم او همراهش زندگي ميكند .

سيمون گفت : چه وظيفه خوب اگر آدم گور نر فيض آباد باشد .

سپاهي به همان سرعتي كه از ما دور شده بود دوباره برگشت و اظهار داشت .

گورنر حاضر است شما را بپذيرد حينكه ما از بين دروازه داخل شديم فرشته سياه ب داخل عمارت رفت مادر دل خوش حال بوديم كه در فيض آباد دريك نقطه دور افتاده صحبت با خانم دست ميدهد ولي اين خيال ماحقيقت پيدا نكرد. در افغانستان مردها خانم هارا مربوط خود ميدانند و درين مورد كوچكترين انحرافي را به ايشان اجازه نميدهند .

والي در حدود چهل سال داشت و اهل كابل بود و از اينكه در دل شب مزاحمشي شديم معذرت خواستيم و متعاقبا دو مکتوب سفارش دوستانش را برايش سپرديم هر دو مکتوب را سر سر خواند و از ما تقاضاي اجازه نامه رسمي سفر بواخان را نمود. از سيمائش معلوم ميشد كه در مورد ما چه فكر ميكند و

چنان معلوم میشد که فکر کرده باکمک این مکاتیب سفارشی
میخواهیم بواخان برویم و قتیکه مامکتوب را با اجازه نامه
مخصوص بصورت سیاه و سفید برایش دادیم عینک خود را از
جیب کشید و مکتوب را چند بار خواند آنوقت گفت شما میخواهید
بواخان بروید اجازه نامه دارید اما قتیکه به اشکاشم رسیدید
بحاکم محلی خود را معرفی نمایید. امشب برایش تلیفون میکتیم
و اگر به کمکی ضرورت داشته باشید بگویید. میدانید که مردم
افغانستان مهمان نواز است. (یس سر، وری هوسپی تال
لیبل اندوری نایس اند دید).

بلی بسیار مهمان نواز و خوب.

پیش خدمت با شربت توت زمینی حاضر شد و ما بزودی آن
را نوشیدیم زیرا عطش زیاد دامنگیر ما شده بود، مارا بیتاب
ساخته بود لہذا گیلاسها را بیباکانه نوشیدیم و به پشه‌هایی که
در پرش بودند و گاه‌گاه در بین شربت ما می افتاد توجهی
نہ نمودیم.

والی گفت در فیض آباد زندگی کردن بسیار خوب است
و اکثرا در تابستان فیض آباد گواراتر و سرد می باشد اما کار در
اینجا زیاد است (ای ام وری بیزی).

ما نمیخواستیم وقت زیاد والی را بگیریم و از طرف دیگر
برای مدت زیاد او را از فاملیش جدا سازیم. من یحیث یادگار
سفر خود یک سگرت لایتر سویسی که در عقب آن منظره
(فیروالدشتتھرہ) یکچھیل معروف سویس رسم شده برایش
دادیم.

خسته و مانده که خطر افتادن و لغزیدن نیز موجود بود
بطرف بازار روان شدیم. در راه بازگشت سپاهی مارا مشایعت
نکرد و از همین لحاظ راه اصلی را غلط نمودیم، سه بار راه را غلط

نمودیم از يك كنج بكنج ديگر ميرفتيم و اگر زمری باما نمیبود
تأصیح بمحل اقامت رفقای خود برنمیگشتیم .

هانس پيتر بقدر کافی خسته بود. ویزی کار مشکل و

زپاد خود را به انجام رسانیده بود موترهای سرویس فولکس
و اگر ن ما یا تیر های جدید آماده حرکت بود. برای مدت کوتاهی
پشه های گزنده و مورچه های پرنده مارا اذیت نمود بعد از آن

هوا سرد شد و پشه ها فرار نمودند و بدون زحمت تا سحر
خوابیدیم . ما از استحقاق مقرر خود چند جعبه بیرز یاد تر

مصرف نمودیم و ازین ناحیه مورد اعتراض شدید هانس پيتر
صرفه جو گردیدیم .

هانس پيتر موظف ذخیره مواد خوراکی ما بود و لهذا
هر جا وقتی اضافه روی مارا میدید بنای پر خاش را میگذاشت

اما این بار حق بجانب نبود چونکه یکروز پر زحمت و مشکل را
گذشتانده بودیم .

در محضر کاروان باشی :

آرروز بیشتر استراحت نمودیم چه واضح بود که به
یکروز بواخان نمیرسیم مشکلترین راه را باید طی میکردیم

ازینرو در صد شدیم دیر تر بخوابیم من در بستر افتاده و به آواز
امواج خروشان دریای کوچک و به ترنم پرندگان گوش داده

بنزین در فیض آباد : در پهلوی ملاقات با والی در فیض آباد وظیفه مهم دیگری هم داشتیم که آن عبارت از مملو ساختن تانک های بنزین بود فیض آباد آخرین مرکزی بود که ما از آن بطرول گرفته میتوانستیم زیرا از آن بعد و اخان شروع میشد و یکقطره بنزین میسر نمیکردید.

در آخرین نقطه فیض آباد در بین یک سرای بیلرهای بنزین جلب نظر میکرد.

تانک تیل اصولی وجود نداشت و معامله بنزین از بین بیلرها صورت میگرفت.

علی پسر جرار و چالاکی بود مثل برق خود را به نزدیک بیلر رسانید و یک نل را برای زاب داخل بیتلر پائین نمود و افاقوت کامل هوا را از بین نل بادهان کش نمود و قتیکه بنزین جاری شد ستر دیگر نل آن را به تانک فولکس واگن ما گذاشت این باز نه تنها تانک و گیتنه های خالی را پر نمودیم بلکه علاوه آن یک بیلر صد لیتره را برای احتیاط با خود گرفتیم. گرچه گرفتن بنزین با وجود بار سنگین کار خوبی نبود ولی چاره دیگر ستر را نداشتیم و چون موتر ماطی ۹ هزار کیلومتر بیش از طاقتش زیاد حمل نموده بود لهذا این محمول اضافی در چند کیلو متر دیگر بر موثر تأثیری نداشت. اما معضله دیگر جای پیدا نمودن برای بیلر مملو از بطرول بود و بالاخره یک جای مناسب پیدا شد. خواستیم که این شهر را خوب تماشا کنیم برای این منظور به تمام بازار شهر

گردش کردیم در بازار ظروف کهنه مسی، و کلاه های مندرس مخصوص همان منطقه و آلات موسیقی کهنه را تماشا کردیم. ولی فعلا آرزوی برای آنها نداشتیم چه لازم نبود که موتر های بیچاره ما بیشتر سنگین شود.

بودم .

صبح بعداز يك ناشتای تقریبا دوساعته براه افتادیم . هنوز ۲۰ کیلومتر از محل شب‌باش دور نشده بودیم که جاده بانداژه بلندی پیدا کرد که وتر ۱۲۰۰ سی‌سی ماقدرت بالا رفتن را نداشت ، به عقب آمدم و به سرعت زیادتری موتر را حرکت دادیم . موتر ناله کتان تاحدی بلند شد و بوی کلچ به مشام ما رسید . تمام این مساعی بی‌سوده بود زیرا از قدرت موتر بالا بود اهالی باماكم نمودند و باكمك ایشان موتر را بلندتر بردیم . در هر قدم عقب عرابه سنگ می‌گذاشتیم به این ترتیب بالاخره توانستیم به سر بلندی برسیم .

این نوع دریوری در افغانستان معمول است و آنرا دنده پنج می‌گویند از این لحاظ معروف است هر دیور لاری يك شاگرد دارد و این شاگرد در تمام سفر در عقب موتر ایستاده و یانشسته می‌باشد وظیفه اساسی و عمده کلینر این است که يك چوب کلوله همسته‌دار بدست دارد و حینیکه موتر دريك کوتل مرتفعی بلند شده نمیتواند و دریور مجبور شود ماشین را خاموش و بار دیگر برای گرفتن قوت زیادتر روشن نماید کلینر دنده پنج را عقب موتر می‌گذارد و از عقب آمدن موتر جلوگیری مینماید و اگر بلندی به اندازه‌ای باشد که هر بار موتر فقط چند سانتیمتر پیش برود باز هم دنده پنج موتر را به هدف میرساند رای اینکه اهمیت دنده پنج را بدانیم دردگان‌های اطراف کوتل شبر غیر از همین چوب‌های مدم موتر به خوردی و بزرگی مختلف متاع دیگری عرضه نمیشود . اما این روش بعضا به حیات کلینر نیز پایان می‌بخشد زیرا دنده پنج در برابر سرایشی سرک و وزن موتر مقاومت نتوانسته موتر پایین میرود و کلینر رازی می‌گیرد .

پنا بدعوت هانس پيتر در يك چايخانه چای نوشيديم درست و قتيكه چای می نوشيديم ويكتور درحالیکه پنير وروده پر کرده در دست داشت بعجله نزما آمده و گفت که بيلر سوراخ است و تمام موتر بوی بنزين ميدهد .
ويزی درحالیکه دشنام میداد گفت :

— چه کار ابلهانه ای ! حالا مجبور هستيم تمام بار موتر را پائين نمايم .

سيمون گفت پروا ندارد چون بدون آنهم ناوقت شده و علاوه مواد خوراکه و آنچه از بوی بنزين متاثر ميشود در بين موتر نيست .

به اينصورت باز به سرای کاروانباشی رفتيم . بيلر را بزحمت از موتر خارج نموديم و يك بيلر ديگر گرفتيم . بعد از اينکه موتر ما دوباره باز شد و سامانهای خود را جابجا نموديم فيض آباد زيارا در حوالی ساعت ده ترك داديم .

موتر در حال صعود بر صخره ها :

راجع به سرك های واخان بسيار چیزهای تضاد شنيدم بوديم که اين مطلب از همه بيشتر موجب ناآرامی مانده بود . و از خود می پرسيديم که آیا ما با موتر فولکس و اگن خود اين راه صعب العبور را طی نموده خواهيم توانست .

جان موستوفسکی عضو هيئت پوليندی که يك سال قبل به بدخشان مسافرت نموده بود گفت موترهای فقط تافيش آباد ميرود و ازان ببعد کار موترهای جيت است .

بهر حال میخواستيم يك بار بيازماييم و در صورت ضرورت ميتوانستيم هر دو موتر را در محل امنی بگذاريم و بجای موتر يك تعداد حمل ها را استخدام نماييم اما تا جاييکه درخور امکان بود از موترها استفاده نموديم .

در مراحل اول جاده تا دامنه‌های کوچک يك اندازه هموار بود قریه‌های کوهی زیبا در اطراف دریا قرار داشت. سایه‌های سرد درختان چنار و دیگر اشجار میوه‌دار منظره جالبی را تشکیل داده بود بعضی اوقات جاده بهتر میشد و بما اجازه میداد که به گیر دوم سفر نماییم و به این صورت از مصرف تیل جلوگیری بعمل می‌آمد.

هنسی پیتز و من در موتور عقبی نشسته بودیم. برای اینکه از گرد و خاک موتور جلوی دریا مان باشیم از موتور اولی قدری مسافت گرفتیم. در يك پیچ بالائی يك پل دفعتاً بارفقای خود مصادف شدیم.

عبور از گذرگاه خطرناك :

دلیل توقف شان واضح بود. رفقای ما در قبال موتور ایستاده و به تعجب بجاده‌ای نگاه میکردند که مرد خرسوار دستار پوش بدون اندیشه‌ای از برابر آنان میگذشت جاده موجب توقف نشده بود ولی در جناح راست جاده دیواری از کوه بصورت عمودی قرار داشت که در ارتفاع کم صخره ویا پارچه‌های بزرگ کونک لامرادی (نوعی از سنگ چونه‌ای که در بین آن سنگچل دریایی محکم شده باشد) به بزرگی ۲-۳ متر مکعب معلق بود و ممکن بود با کوچکترین حرکت، سنگ‌ها پائین بریزد راکب و مرکوب را زیر تن هاخاك و گل بسازد.

فرمری ترجمان مانیز چنین صحنه‌ای را هرگز ندیده بود. هیچکس در فکر آن نبود که همین سنگ‌های معلق که با کوچکترین حرکت از جایش بیجا میشوند.

تعجب فایده نداشت ما باید بالای اکسلیتز فشار میدادیم و از منطقه خطرناك بزودی هرچه تمامتر میگذشتیم این صخره‌ای که چند سال نیاftاده شاید در همین ثانیه‌ای که ما از زیر آن

عبور مینمودیم نمی افتاد . ویزی عنان را بدست گرفته
انشاء الله گفته موتور را حرکت داد .
در بهارک :

در بهارک دره جرم . بطرف چپ جدا میشود . انتهای
دره جرم کونل انجمن است که آلمانها چندین بار در آنجا
کوهنوردی نموده اند . ما دره وردوچ را پیش گرفتیم و بطرف
شرف مسافرت خود را ادامه دادیم دفعتاً راه خراب شد .
بحدی که در بسیاری نقاط مجبور به استفاده گیر پنجم شدیم .
شخصی از اهل بدخشان از ما تقاضا نمود وی را نیز
با خود برداریم . و با آواز بلند صدا زد که مرا تا واخان با خود
ببرید . بسیار دردناک بود اما با تمام نیت نیک که داشتیم
نمیتوانستیم به آن مرد کمک نماییم . زمري مشکلات مارا برای
مرد واخانی توضیح کرد . ولی او مشکل مارا درک نکرد . و
ناراضی معلوم میشد .

میلان بطرف بالا زیادتر میشد و از همه زیادتر مشکل
دیگری نیز داشتیم که مادر بلندی ها سرعت موتور را زیاد کرده
نمیتوانستیم و آن اینکه اگر موتور بسرعت پیش میرفت ساعان
و لوازم داخل موتور صدمه میدید .
در سایه یک درخت چارمغز برای صرف نهار چاشت توقف
نمودیم .

ویزی به عجله در میان درختان رفت و یک مقدار چارمغز
خام سبز رنگ را با خود گرفته برگشت .

بعد از يك انشاء الله بادل نا آرام به سفر خود ادامه دادیم .
تا حال سفر يك موتور عادی مشکل نبود و گاه ناگهان از دنده
پنج استفاده مینمودیم . سفر ما با موتورهای عادی یکوضعی
عجبی داشت هر قدر بیشتر میرفتیم بهمان اندازه برای ما
ثابت میشد که ادامه سفر ناممکن است و ممکن موتور ماقدرت

پیشرفت را نداشته باشد .

هانس پیتر جلورا بدست داشت و مایوسانه میکوشید که موتر را در حال سرعت نگهدارد . ویزی و من از موتر پائین شده موتر را بجلو تیله میکردیم . و آواز موتر آهسته آهسته خفه میشد و بالاخره آرام شد . کوهی که در مقابل ما بود سیصد متر طول داشت و میلان بلندی آن به اندازه بود که باباز مکمل مسافرت درین راه ناممکن می نمود و بکمک گیر پنجم بموتر نقصان میرسید و کلج نیمه سوخته را بکلی از کار می کشید . تصمیم گرفتیم که مسافت باقی مانده را با کاروان اسب طی نمائیم . ارتفاع سنج ۲۴۸۰ متر رانشان میداد وجود میلان و ارتفاع زیاد و قلت اکسیجن کافی بود که موتر بعد مطلوب کار ندهد .

پیاده کوتل را بلند شدیم و از آخرین نقطه بلندی در برابر خود یک سطح هموار لایتناهی را دریافتیم فیصله نمودیم بهر قیمتی که میشد موتر را بالا بیاوریم و اگر بدین کار توفیق می یافتیم تا مسافت زیاد از موتر های فولکس و اگن خود می توانستیم کار بگیریم . حین بالاشدن موتر ، دریافتیم که اصلاً سرک در امتداد دریای وردج بینک همواری کشیده شده است . ولی سقوط کوه های اطراف سرک موجب این تغییر ارتفاع و تغییر مسیر سرک از راه های صعب العبور شده . این بی راهی در پهلوی سایر بی راهی های دیگری است که در چنین موارد سرک سازان از آن استفاده می کنند .

یگانه راهی که برای بالا بردن عراده ها به این بلندی موجود بود همانا پائین کردن تمام بار و استفاده از گیر پنچ بود . وقتی موتر تا بالای غندی میرسید دوباره بارها را یک یک حمل مینمودیم بعد از یک ونیم ساعت زحمت و کار متواتریگی

از موترها را به سرکوتل رسانیدیم . حینیکه من وویزی در
صدد بالانمودن موتر به کوتل بودیم زمري و سیمون سرک
سابقه را دریافت و پیش نهاد نمودند که تمام اموال را از راه
سابقه و هموار به آنطرف کوتل برسانیم و بعدا موتر را برده
محمول خود را در آن بگذاریم :

بدبختانه این راه حل جدید نیز منفی بود و زمري مجبور
شد که در نزدیکترین قریه رفته يك تعداد اهالی و ابا خود
بیاورد ، تا ما را برای بلند نمودن موتر بکوتل و حمل اموال
کمک نماید .

وقتیکه اهل قریه بسر وقت ما رسیدند از آنان راجع
به وضعیت سرک جويا شدیم طوریکه زمري ترجمه نمود راه
بعد ازین بلندی زیاد نداشت و هموار بود .

برای اینکه یقین کامل حاصل شود من یکی از اهل قریه
را یکطرف نموده به اشاره و یاد نمودن اسم های زیبک و اشکاشم
از وضع راه معلومات گرفتیم . جواب او این بود که بعد ازین
راه هموار است . آرزو میکردم که گفته آنها حقیقت داشته
باشد . مردمیکه یکمک ما آمده بودند اشخاص قوی و تندرست
بودند . در اول فکر کردیم که بار موتر را پائین نمیکنیم زیرا
آنان خواهند توانست به فشار از عقب ، موتر را بالا رفتن
کمک نمایند . اما بعدا از فرط احتیاط نصف بار موتر را پائین
کردیم .

تاجیکها مردم قوی هیکل بودند . طاقت باربری ایشان
موجب حیرت مآشد . وزین ترین بیلرهای فایبر مارافقطیکنفر
به بالا حمل مینمود . يك جوان بیلر صدلیتری بنزین را پابرهنه
به پشت حمل کرد .

با معاونت اهالی توانستیم موتر دوم را به زودی بر سر

کوتل برسانیم .

راه يك اندازه هموار بود و به این ترتیب در انتظار ماجرایی دیگر براه افتادیم .

مردم تاجیک افغانستان بدون اینکه توقع مزدی داشته باشند این کمک را برای ما نمودند و من به هیئت عالی ایشان ، مرخصا گفتم .

زمری برای ما ترجمه کرد که حکومت افغانستان جاده های این منطقه را بالای مردم قریه و دهاتی که ذرامتداد سرك واقع اند تقسیم نموده و هرگاه موتری در حصه سرك یکی از قریه ها خراب و یا محتاج بكمك شود مردم قریه همچو اواز موقوف اند بموتر مذکور كمك كنند . اما بريك نفر پنجاه افغانی بخشیدیم و طوری معلوم میشد که ازین بخشش ما بمسجید خوش بودند و مافکر میکردیم که این مردم بلند همت و مہمان نواز در هر حال شایسته چنین بخشش بودند .

يك شب ناآرام :

شام شد و درست نبود که دوتاریکني به سفر خود ادامه میدادیم در صدد افتادیم که يك محل شب باش پیدا کنیم . لهذا تصمیم گرفتیم در نقطه ای که بین مزرعه گندیم و دریا و در بین سرك واقع بود محل شب باش خود را انتخاب کنیم .

هانس پیتر و ویکتور مصروف پختن شدند و سیمون و من موتراهای خالی را دوباره بار نمودیم . گمان نمیرفت که بعد از شام موتری ازین سرك عبور کند از اینرو به آسانی خاطر حد وسطی سرك را محل شب باش و توقف خود انتخاب و بسطه های خود را هموار کردیم . هوا پوره تاریک شده بود که من و سیمون از بار نمودن موترا فارغ شدیم و به سراغ رفقای که مصروف طبع بودند افتادیم . در حالی که میخواستیم يك بوتل

بنزین را برایشان بدهیم دیدم که هانس پیتر مثل یک مشعلی بدست داشته باشد، بصورت ترس آوری از اجاق دورتر دوید. یک دست و یک پای او در حال سوختن بود این منظره مرا سخت متأثر ساخت. هانس پیتر وارخطا شده در عوض اینکه شعله فروزان را به اثر قطع نمودن ارتباط با هوا خاموش نماید اول در بین مزرعه گندم دوید که به اثر آن یک حصه گندم را آتش گرفت بعدا بطرف دریا سرازیر شدند بعقب او دویدم و میترسیدم که از ترس زیاد و احساس درد شدید از کدام لر خیز نکند و از ارتفاع زیاد در بین دریا نیفتد. بعقب او صدا زد که خود را بزمین بینداز و بلافاصله خود را باورساندم. در ضمن ویکتور یک چوکی کامپی را بدست گرفته در صدد خاموش ساختن آتش مزرعه بود. عنقریب مصیبت بزرگی رخ میداد. تاجیکهای دوست داشتنی و آماده برای یاری بر ما قهر میشدند.

سیمون موضوع را درک نکرده بود و ویکتور دشنام میداد که چرا این چوکی زیبارا بهر طرف پرتاب میکنند. وضع هانس پیتر خطرناک بود. دست هایش جراحت برداشته و در پاهای او جراحت های شدید و خونریزی بملاحظه میرسید. ولی وی خونسردی خود را حفظ نموده گفت: هی بابا باکی ندارد فقط یک اندازه پوست سوخته است. هانس پیتر را بالای یک چپرکت سفری جا دادیم و سیمون پیچکاری مسکن نموده زخم های سوختگی را پانسمان نمود. این واقعه بمادرس عبرت داد که بآنزین شوخی نکنیم و بیلر و تانک بنزین را ستر باز نگذاریم. در حالیکه هانس پیتر پیچکاری تسکین درد نموده و بالای بستره استراحت کرده بود ما در اشعه کم رنگ چراغ تیل خاکی بصرف غذای شام

برداختیم . و آرزو میکردیم که خدا کند به اثر زخم های پیتس
عملیات کوهنوردی ما بسیار معطل نشود .

هنوز به بستر های خود استراحت نکرده بودیم که يك
كاروان مركب از پهلوی ما رشد و سلام عليكم گفته آوازنگ
های مركب ها در تاریکی شب بادور شدن مركب ها معدوم
شد . يكبار ديگر استراحت ما با نمایان شدن چراغ موتور از
دور مختل گردید فوراً همه ما از بين خريطه خواب بیرون شدیم
و بستره های خود را از راه کنار نموده موتور ها را يكطرف ايستاده
نمودیم . هانس پیتس را که در حال نیمه اغماض میبرد با
بسترش يکجا در نزدیکی کرد گندم گذاشتیم . موتور همانزديک
شد و از چراغ هایش بر می آمد که از موتور های جیب است .
چينیکه موتور رسید در بين آنشش نفر افغان سوار بودند که
يکی از آنان بسیار خوب انگلیسی حرف میزد همه اهل کابل
بودند و برای بکار انداختن بعضی پروژه ها درواخان مصروف
خدمت بودند . با ما بسیار پیش آمد نيك نمودند .

از آنها از وضع راه جویا شدیم گفت ازین به بعد ديگر
میلانهای زیاد و قابل اندیشه ای موجود نیست گفتار
اشخاصی که توسط موتور درین سرك بصورت متواتر رفت و
آمد داشتند مایه تسلی و يقين مایه موتور جیب روسی علامه
یونیسف را داشت و معلوم بود که این اشخاص در رشته
های مربوط به آن درواخان خدمت مینمایند . علاوه بر ما مژده
دادند که سرك سازی درواخان انكشاف نموده است سال
گذشته فقط ۳۰ كيلومتر بداخل واخان سرك موجود بود اما
اخيراً تا قلعه پنجه سرك ساخته شده و تقریباً يكصد كيلومتر
در امتداد سرحد اتحاد شوروی با موتور میتوانستیم سفر
نمائیم .

افغانهای آماده برای کمک ما را دعوت نمودند که همین حالا با ایشان یکجا به سفر ادامه بدهیم تا در تنهائی و نابلدی راه را گم ننمائیم. ما دعوت آنان را نمیتوانستیم بپذیریم زیرا هانس پیتز قابل حرکت نبود. از طرف دیگر رسیدن موتر های ما باموترجیب در اراضی و سربك های خراب غیر ممکن بود. صبحگاه يك تاجيك ما را از خواب بیدار ساخت يك چوپچه آب در بین سربك سرازیر شده و نزدیک محل خواب ما رسیده بود و اگر برای چند دقیقه دیگر بیدار نمیشدیم تمام البسه و بستر های ما زیر آب میشد درین منطقه رایج است که در زردی آفتاب مزارع خود را آبیاری مینمایند.

صبح سرد و خوشگواری بود. اگر چه ما در يك منطقه کوهسار و وحشی خوابیدیم ولی از گرگ و شغال انری ندیدیم دو کتابها راجع به افغانستان و راجع به حیوانات درنده بسیار نوشته شده چنانچه يك خانم سویسی در کابل بامتوصیه نموده بود که از گرگ، شغال و سگها احتیاط کنیم. زمري از تفنگچه خود استفاده کرده نتوانست گر چه هر شب آنرا از مرمی پر نموده به زیر بالشت خود میگذاشت.

سیمون با مریض خود ویزی در موتر يك دیگر جابجا شد. ویکتور، من و زمري در موتر دومی نشستیم بعد از توقف مختصر در بین يك دهکده، با بلندی نسبتاً زیاد مواجه شدیم ولی از آن بدون حادثه و زحمت گذشتیم.

بعد از آن راه هموار و بسیار خوب شد.

دورنمای قله ۷ هزار متره آسیای مرکزی

بعد از يك مسافه ریگی و کوتاه سربك به دو سمت منشعب

می شد.

یکی بطرف جنوب که به زیباک می رفت و از کوتل بلند گذشته به سرحد پشتونستان منتهی می شد. سربکی که ما

را به واخان می برد سرکی بود که بطرف چپ قرار داشت و از فراز يك کوتل ۲۷۸۴ متری سرداب می گذشت . و به قریه اشکاشم منتهی می شد . اشکاشم در دروازه واخان قرار دارد . بعد از دو راهی راه توسط يك چوب گچ و گنجینه درخت مسدود شناخته شده بود دیدن این چوب ما را به توقف مجبور ساخت . بمجرد توقف ما يك مرد از کاروانسرای خارج شد از تنه پائین به لباس منجلی ملیش بود ولی يك جاکت ژاندارم و يك کلاه نظامی به سر داشت همین قیافه هتوق که برای رسم نمودن بسیار مناسب بود از ما طالب اجازه نامه و پاسپورت های ما شد . بعداً يك کتاب بزرگ را بیرون گفتید . و اجازه مخصوص سفر واخان ما را به ذقت و ضبطی درج نمود . حین اجرای این مراسم بما اجازه داده شد که بداخل کاروانسرای بویم . داخل الحاقیه مثل يك اطاق پاسبان پولیس بود . چند چوکی و يك ميز در آن قرار داشت و قتیکه بخاری آتش شده او را دیدم فکر کردم اینجا نسبت به دره های پائین بسیار سرد تر است و پولیس موظف اصلاً از کدام منطقه گرم افغانستان است که به اینجا آمده .

همین نقطه مرتفع کوتل سرد آب بود و ضرورت به صعود بیشتر نبود و راه به صورت هموار امتداد می یافت . اسب ها بصورت آزاد در بین سبزه های نرم به چرا مصروف بودند و صخره های تاریک با آسمان آبی منظره جالبی را تشکیل داده بود .

از راه کمی میلان دار که به تناسب دیگر جاده هالوکس معلوم می شد به بلند ترین نقطه کوتل سرد آب رسیدیم . نقشه ثابت نیست و من از وجود کوتل در شک و تردید بودم .

من فکر می کردم که دود تر به کوتل رسیدیم و ممکن کوتل

سرد آب همه از آن دره پر پیچ بیاید .
ویکتور توقف نمود و بعد از بلند ترین نقطه کوتل منظر
موتز دوم خود شدیم . شمال سرد می وزید تا حال از گرما
شکایت داشتیم ولی حال مجبور شدیم که در بین شامان و
لوازم خود جاکت های خود را پیدا کنیم .
وقت بسیار را در بر گرفت تا توانستیم از موتز که
حالت غیر منظمی را داشت جاکت خود را پیدا کنیم .
بالاخره رفقای ما رسیدند اما وضع هانش پیشتر خوب نبود
و تنها بکمک تابلیت مسکن ممکن بود به سفرش ادامه بدهد .
سیمون محتاطانه گفت : همین کوتل زرد آب است .
اما پیدا نمودن ارتفاع سنج در بین موتز و سلمانهای هریم
و بروم ما کار آسانی نبود . و علاوه بر ارتفاع سنج از دیروز به
اینطرف عیار نشده بود .
ویزی گفت شما خود فکر کنید که همین کوتل است و یا
نه بهتر است به سفر ادامه بدهیم اگر نه تا شروع زمستان
بکوه مورد نظر خود نخواهیم رسید .
ما باو حق دادیم و بهتر بود پیش برویم .
بهمان آهستگی که بکوتل بلند شدیم از کوتل فرود
آمدیم . چار اطراف ما فقیر معلوم میشد ریگ و سنگ اطراف
ما را احاطه کرده بود تنها از دور یک خانه با چند درخت جلب
توجه میکرد .
صد متر را طی نکرده بودیم که معما حل شد و بدون
ارتفاع سنج ثابت گردید که کوتل قبلی کوتل زرد آب بوده
است و حالا دانستیم که به دره دریای آهوبائین شدیم به این
ترتیب آخرین شک و تردید ما رفع شد و در برابر نظر ما
کوه های دیو پیکر نمودار گردید . این کوه ها از سنگ سیاه و
یخچال ها متشکل شده و آنقدر بلند بود که تنها کوه های

شش هفته هزار متره با آن رقابت میتوانست. کمره عکاسی و غلبه‌داری ما بفعالیت آغاز نمود و مثل همیشه هر وقت چیز نوری بنظر میخورد دست بکامره‌ها برده میشد. با استعداد کمی که در رسامی دارم در کتابچه یادداشت خود قتل کوه‌ها را سکیچ نمودم معلوم نبود ممکن این سکیچ‌ها در حالیکه نقشه نامکمل بدست باشد کمک‌شایانی نماید. بالاخره درواخان با احساس اینکه انتظار ما برای صعود به کوه‌ها دیر طول نمی‌کشد پیش رفتیم دریای‌امو و اکسویس که در تاریخ از آن نام برده شده بنظر نمیخورد.

يك آبادی در چپ و راست سرك دیده میشد. قرار نقشه باید این آخرین قریه اشکاشم باشد و طوریکه در زیباک تیر چوبی‌ما را متوقف ساخت در اینجا نیز يك چوب کج‌ما را متوقف ساخت. پولیس مربوط بما واضح ساخت که ما به اشکاشم رسیدیم.

پس اشکاشم تنها در روی نقشه وجود دارد.

برای ما اشکاشم تنها يك راه دخول و اخان نبود بلکه از ماه‌ها به این طرف کلمه اشکاشم برای ما يك کلمه اسرار آمیز می‌نمود. دردل‌آرزو میکردیم که اگر يك بار به اشکاشم برسیم...

هنوز پاسپورت‌های خود را ارائه ننموده بودیم که يك پولیس کاملاً مسلح از راهی که دو طرف آن چنار‌ها ایستاده بود ما را بداخل محوطه رهنمائی نمود بداخل اطاق گلی رفتیم و در آنجا شخص چهل ساله که کلاه قره‌قلی سیاه بر سر داشت از ما استقبال نمود چهره این‌مرد به یونانیها شباهت داشت علاوه بر اینکه نیم رویش به یونانی نزدیک بود نامش‌طوری بود که اصوات یونانی از آن بر می‌آید.

زمری مطلبی را که او بزبان گفت ترجمه نمود وی
را این چنین معرفی کرد .

سردار محمد یونس حاکم اشکاشم متعاقبا با قوماندان
واخان حمیدالله جان معرفی شدیم .

حمیدالله دگر من اردوی شاهي افغانستان بود . اردوی
افغانستان از زمره اردو دلاور و شجاع جهان محسوب میشود .
همین عساکر افغان بود که چندین بار عساکر امپراطوری
انگلیس را شکست دادند . چشمان حمیدالله به یگمرد غیور
و جنگجو شباهت داشت چنانکه با او احوالپرسی نمودیم داستان
نازک و نرم مادر بین دستانش مفقود شد پیش خود گفتیم
مقایله با این شخص کار آسانی نیست .

سردار محمد یونس ما را بجای دعوت نمود از ماصیمپانه
استقبال کرد و از ما دعوت نمود که جای را در خانه اش صرف
نمائیم . خانه شخصی او يك خانه چوبی بود که بخانه های
چوبی سویدنی شباهت تام داشت هانس پیتز گفت فقط در
کوه های اروپا باشیم حمیدالله خان هم در همین خانه زندگی
میکرد چند دقیقه از نظر غائب شد و بعد از چند دقیقه سر تا
به بالباس خود را عوض نمود . برای شرکت بدعوت جای ما
لباس رسمی خود را پوشیده بود که بیش از پیش مردمبارزو
دلاور معلوم میشد

محل رهایش خوب نگهبانی میشد عساکر یونیفورم خاکی
بوت های امریکائی بر تن داشتند و باتفنگ آماده با مرمی
استاده بودند و فقط يك اشاره دگر من کافی بود که حاضر
باش آماده فیر شود .

یکی از سپاهان جای گرم آورد و ما از ذخیره خود چاکلیت
و بسکیت و قطی خوراکی به آن ضم نمودیم و یزی بمن سرگوشی
نموده گفت دیدی آب را از کجا آورده اند از جوی مقابل گفتم

آب جوی از این ارتفاع بلند و در حالیکه جوشانده شود خطر ندارد .

میزبان ما خورانه های او بانی را پسندید ولی از صرف قطی های گوشت و روده پر کرده خود دازی کرد .

حمیدالله خان قطی های ماهی را پسندید چند قطی آن را صرف کرد تون و ساردین که بالای يك بازچه تان و پنیر گذاشته میشد مورد پسند میزبانان ما قرار گرفت درین محفل چاکلیت هم علاقمندانی داشت .

سردار محمد یونس از هفت نوع پنیری که داشتیم خورد در همین موقع بود که يك توتہ پنیر گوشت دار بدستش آمد و ناوقت بود که او را بقطی های ملتفت بسازیم از بخت خوش که پنیر گوشت دار مورد پسند قرار نگرفت و فوراً به يك نفر که در دهن دروازه ایستاده بود داد شخص مذکور پوزخند کنان توتہ پنیر را در جیب گذاشت .

دگر من گفت بهتر است يك نفر از سپاهیان ما را برای محافظت قرار بگاه و موتر های خود با خود ببرد .

واخان يك منطقه دور افتاده است و برای خارجیهائیکه به این سرزمین پا میگذارند باید لقب دلاوری و شجاعت داد .

من فکر می کردم که شش نفر به يك بازگی در واخان کم نمی شود . از تاجک های کوهنشین ترسی نداشتیم زیرا تا حال گذاره بسیار عالی با ایشان نموده بودیم .

بطرز دوستانه از قبول خواهش شان امتناع نمودیم و گفتیم که برای يك نفر اضافی در موتر خود جای نداریم علاوه نمی خواستیم از پیش آمد نیک و مهمانوازی افغانها زیاد تر استفاده نماییم . گم شدن و از بین رفتن در کوههای واخان يك امر استثنائی نیست هر سال يك تعداد نفر در آلپ سویس نیز مفقود الاثر میشود .

سردار محمد یونس گفته شما دیر آمده اید زیرا يك گروه کوهنوردان ایتالوی قبل از يك ماه به اینجا آمده بودند .
اطریشی ها هم در دراه صعودند . شما باید عجله کنید سی روز بعد درین جا برف باری آغاز میشود ما خود می فهمیدیم که کمی ناوقت شده بود . یازده روز توقف و انتظار در کابل بحال ما غیر مفید بود زیرا در عوض می توانستیم در دره لنگر داخل شویم و يك منطقه کاملاً تازه را وارد عملیات کوهنوردی قرار بدهیم .

برای سردار محمد یونس مایه تعجب شد و قتیکه برایش گفتیم که ما آخرین دسته امسال نیستیم .
يك هفته بعد از ما يك گروه بزرگ پولیندی می آیند .
ما پولیندی ها را به کابل دیدیم که منتظر بار خانه خود بودند بار خانه شان بین تاشکندو شیر خان بندر معطل شده بود .
در آسیا خطرناك است که بارخانه بدون مشایعت صاحب آن فرستاده شود و چنانچه بعضی از هیئت هادرین مورد نغمه ها سرانیده اند .

ناوقت شده بود و موقع آن رسیده بود که این غذا و محفل را ترك بگوئیم و به سمت واخان در حرکت شویم با حمیدالله خان و سردار محمد یونس خان طرح رفاقت ریختیم و خوش بودیم موقع بازگشت با این ها موفقیت خود را جشن بگیریم .
و قتیکه حرکت میکردیم دگرمن به عقب ماصدا زد به بلندترین قله کوه های ما صعود نمائید .
در برابر دروازه چین .

سرك گرد آلود در بین دره اوکسوس روبه سرایشی گذاشت . و بعد از آخرین پیچ به رودخانه مطلوب که مدت ها در انتظارش بودیم رسیدیم آهسته آهسته آب گل آلود وريك آلود امو در دشت ها و جلگه های تاجکستان پیش میرفت .

آبیکه از کوهای بلند آسیائی سر چشمه میگیرد راه طولی را می پیماید، بالاخره به جهیل ارال میریزد . و یا در موسم گرما در بین ریگ هاخشه ك میشود . دیدن دریا کدام کیف مخصوصی ندارد ولی اگر فکر شود که این دریادر تاریخ آسیا مرکزی رول بارزی دارد و در سیاست این منطقه شامل است قدر و قیمت دریا بیشتر میشود و اگر به تاریخ نظر انداخته شود دریا اوکسوس در تحولات و دگرگونیهای ازمنه قدیم تاثیر بارزی داشته است . به آن طرف دریا تاجکستان شورى واقع است و عمارات و مزارع ك كلخوز معلوم میشود در سرحد دومملكت کدام علامه مهمی نبود ك برج تر صد و كتاره سیمی وجود داشت که در بین ريكها از نظر ناپدید میشد . و این تمام علامات سرحدی را تشکیل میداد .

در يك قریه نزدیک يك جوی خروشان توقف نمودیم . نوشیدن يك جرعه آب صاف و پاك بسیار پر كیف بود سطح دره در حدود ۲۵۰۰ متر ارتفاع داشت و گاه گاهی کوههای پر برف از بلای کوهای جانبی نمایان میشد و کوهای یخچال دار دیو پیکر موجب خربان شدید قلب ما میگردد . درواخان بالاخره از نقشه جدید سروی جیولوجی استفاده میتوانستیم و اگر چه این نقشه تنها يك فوتو كاپی بود ولی بما خدمات خوبی انجام میداد . در اشكاشم نقشه سروی جیولوجی را تطبیق نمودیم و ثابت شد که نقشه يك سر موااصل اراضی فرق ندارد . و از بخت بد این نقشه فقط تا دریای اوکسوس و خود دره را که مربوط افغانستان است نشان میدهد و از روی نقشه قلل کوها را تثبیت نمی توانستیم . به سرك بطرف شرق امتداد داشت اراضی حاصلخیز نیز وجود داشت . سنگ ريكی و تپه های جفله سنگ به هر دو طرف دیده میشد و بعضا کمی سبزی که نشانه يك مزرعه و علف زار باشد در داخل خاک افغانستان و

یا اتحاد شوروی جلب نظر میکرد.

وقتی که از دره قاضی رد شدیم به چهار موتور فولکسواگن هیئت اطریشی بر خوردیم این موتورها مربوط به هیئت کوهنوردی اطریشی هندوکش بود که به دره نوشاخ منداراس صعود می نمودند سکی که اصلاً تعمیر است و به آن دسته منسوب میباشد رفیق صمیمی من بود و همچنان سکی برای هیئت کوهنوردی مارول مخصوصی را بازی می نمود . ۶ ماه قبل در يك جشن خم باهم دوريك ميز نشستیم . او راجع به کوهنوردی در هندوکش با من صحبت نمود و مفکوره که سالها در کله ام خطور نموده بود از صحبت با سکی دوباره تجدید و تقویت شد . و حالا او به دره نوشاخ بلند رفته و من با پنج رفیق خود در قاضی ده نشسته ایم .

در عقب تپه ها کوه کشمی خان هدف رفقای کوهنوردی اطریشی ما قرار داشت . کوه کشمی خان که هفت هزار متر ارتفاع دارد قله مشکل و برای رفقای ما زحمات بسیاری را فراهم نموده . يك سال قبل کوهنوردان اطریشی به همین قله بلند رفته و از نزدیکی قله مجبور به مراجعت شدند دلیل بازگشت شان از نزدیکی قله این بود که هیئت مذکور يك و نیم ماه در کابل منتظر سامان و باز خانه خود بودند . اطریشی ها نیز اموال خود را بدون مشایعت کننده فرستاده بود .

در سطح سرک مقدار يك افزود شد می رفت از تمام چال ها و هنرهائی که یاد داشتیم استفاده نمودیم تا در بین ریک بند نمائیم بالاخره موقعی رسید که تمام چال های دریوری مفید ثابت نشد و عرابه جلوی ما در بین ریک فرو رفت . ویزی می گفت که بار موتور را کم نمائیم .

اول بكمك موتور عقبی موتور را بطرف عقب كش نمودیم . ریسمان نیلون را نزدیک به پاره شدن رسیده بود اما بالاخره

طاقت آورد و موتر دوباره براه افتاد .
قبل ازینکه دوباره حرکت نمائیم راه سنگ‌دار را انتخاب
نمودیم درین تجربه خود موفق شدیم و ما به طرف شرق بطرف
سرحد چین سفر خود را ادامه دادیم .
مبالغه است که می گویند زوریخ باچین سه برابر مسافه
کابل با زوریخ است حالا ما به دروازه سر حدی چین رسیده
بودیم و قتیکه کلمه چین یاد می شود معلوم می گردد که ما از
خانه خود چقدر دور رفته ایم .

در واخان جوی ها را از بین سړك گذشتانده اند بعضاً
از دنده پنج استفاده می نمودیم . در يك منطقه که سړك يك
اندازه راست و هموار بود نفسی به آرام کشیدیم . از آنطرف
دریای اوکسوس تاجك های خوش مشرب یا دست شور دادن
بما سلام می کردند .

کارگرها بعد از ختم کار بایک موتر بار بری بخانه شان
بر گردانیده می شد . بکمک نقشه دقیق می دانستیم که هر
دره چه نام دارد و به کدام نقطه کوهها منتهی می شود . و دره
قاضی دره از دره نوشاخ و دره وارگ را از شش دره بی نام که
به کوههای شش هزار متری را داشت تفریق می نمودیم .

يك سکیچ از کوهنوردان پولیندی را بدست داشتیم
توسط سکیچ مذکور قللی را که مقابل ما می آمد از همدیگر
تفریق می نمودیم .

قله ۶۲۰۰ متری وارگ با دیگر قلل بصورت اشتباه
عوض شده نمی توانست در انتهای دره که سر بالائی خطرناکی
داشت . کوه کشمی خان واقع بود که از طرف پولیندی ها
بحیث يك کوه هموار نام گذاری شده بود . در جنوب يك
هرم یخ دیده می شد که سر به آسمان می سایید .
ممکن این قله کوه نادر شاه باشد که هفت هزار متر

ارتفاع دارد و توسط پولیندی ها فتح شده بود . بادشدید غربی می وزید و ریک را در برابر مامی آورد . ما از قریه شخاور گذشتیم درختان بید که به ندرت یافت می شد از شدت شمال خم شده بود . در سکیچ پولیندی ها این منطقه را قرار گاه شمال خیز در زیر درختان بید نام گذاشته بودند پولیندی ها با مشکلات بادشدید مواجه شده بودند و حقیقت این است که باد تند از علامات مشخصه واکان است .

قرار نقشه ، دست داشته تا به قریه لنگر مسافه زیاد نبود . به امتداد مسیر دریا باریک و ارتفاع در مجادله بودیم . یک گروپ ژاندارم افغانی از برابر ما رد شد . این ژاندارم ها سر حد طبیعی افغانستان و اتحاد شوروی را کنترل می نمودند .

باوجود مناسبات دوستانه بین افغانستان و اتحاد شوروی سرحدات خوب مراقبت می شد .

یک پوسته سوار سه نفری که لباس یونیفورم به تن داشتند در بالای یک خرسنگ ایستاده بودند . اسب های شان نیز در یک نقطه علف می خوردند و مثل آقایان خود از استراحت لذت می بردند .

زمیندار و یک جرمنی دلاور

ساعت ۶ شام به قریه لنگر رسیدیم عقب قریه لنگریخچال هرم مانندی جلب توجه میکرد . شاید همان قله ۷ هزارمتری ای که پولیندی ها آن را به سوزنیک مسمی نموده اند ، باشد یخ ها و برف های آن زینه آسمان را تشکیل داده بود . و برای ما مایه تسلیت بود که در دره لنگر چنین یک قله عالی وجود دارد . ما به لنگر آمدیم درحالی که کوچک ترین حدسی راجع به کوه های آن نداشتیم .

موترا را به عقب راندم و در جستجوی اقامتگاه و شب باش

برای خود بر آمدم محل اقامت ما باید نزدیک موتر ۱ و از شمال محفوظی بود .

از بین یکی از کلبه ها شخصی ظاهر شد . پاهایش برهنه و کلاه قدیمی تاجکی بر سر داشت . و چون ریگ درین منطقه زیاد است و شمال همواره ریگ را بادی نماید . روی اینمرد مثل پاهایش یک قشر محفظه داشت .
زمری گفت : زمیندار است .

زمیندار مثل دیگر هموطنانش پیش آمد نیک و دوست داشتنی داشت از ما پرسید که از کجا آمده ایم . یک سلسله ممالکیرا که نامش را می دانست نام برد ولی نام سنویس در آن جمله نبود . زمری گفت کاسویس بین پولیند و جر منی واقع است کوهای بلند دارد . و مثل واخان است .

وی خواست بداند که آیا سنویس هم با جرمنها و انگلیس ها جنگیده و تلفات شدیدی به آنها وارد نموده است و چون به درک این مطلب علاقه زیاد داشت قبل از اینکه زمری ترجمه کند ، زمری را خطاب موده گفت چه میگو .

جواب ما خجلت آور بود چه نسبت به جرمنی ، ماسویسی ها آنقدر با انگلیس ها نجنگیده بودیم . در نقطه دور دست واخان مبارزه برای آزادی در روح مردم اتغایستان زنده است . و در کنج دور افتاده مثل لنگر جرمنی بحیث یک مملکت دوست افغانستان در فکر مردم وجود دارد و این کشف ما موجب حسرت باشد .

مردم لنگر بصورت بسیار مهمان نوازان از ما استقبال نمود . زمیندار ها اجازه دادند که از روی زمین های شان موتر خود را بگذرانیم و به محل خیمگاه خود ببریم . و ما از این اجازه آنان خوش شدیم و از یکجا بودن قرارگاه و موتر ها مسرور بودیم .

از زحمت برافراشتن خیمه نیز نجات یافتیم چه زمیندار یکی از کلبه های خود را در اختیار ما گذاشت ، گرچه کلبه مذکور بدون سقف و متشکل از چهار دیوار بود ولی بهر صورت پناه گاه و يك محل رهايش گفته می شد .

میزبان به چند طفل که دور و پیش ما گشت و گذار داشت امر کرد که اطراف محل رهايش ما را پاك نمایند .

معلوم می شد خاطر مهمان خود را از هر جهت میخواهد گرامی و محترم بشمارد .

لنگر ، آخرین نقطه سفر پر مشقت موثر بود . مسافه ای را که از سویس تا به اینجا طی نموده ایم بالغ به ۹۲۴۸ کیلو متر میشود . از جمله این مسافه بزرگ نصف آن با گير اول و با احتیاط تمام طی شده است .

وقت آن بود که موثرهای خود را استراحت می دادیم و ویزی بصورت اساسی و ارسبی تخنیکي مینمود . بادی که از غرب می وزید شدت اختیار نمود و در حوالی غروب طوفان عظیمی را تشکیل داد . در داخل کلبه بدون سقف ما ، باد دوره می زد و ریگ و خاک برای ما مشکل بزرگی را تولید کرده بود .

ویکتور به زحمت زیاد هنر طباحی خود را بخیرچ داده بود ولی ناراحتی که از درك خاک و گرد تولید شده نتوانستیم بخوبی غذای خود را صرف کنیم . چشمان ما از خاک و بادیت شده بود لهذا با چشمان پنهان غذا را فرو بردیم .

طوفان و شمال برای ما غیر قابل تحمل شد و این اولین شبی بود که در قرارگاه نا آرام شب راسپری می نمودیم تاریکی شده و مجبور بودیم ریسمان خیمه و تناب را پیدا و در محل خوبی نقل بدهیم . هانس پیتتر مریض درعین حال آمر و سابط و لوازم بود و بعضاً مزاحم او می شدیم .

وقتیکه خیمه ما بر افراشته شد کمی آرام شدیم . زیرا

این خیمه ها در وحشی ترین پادها مقاومت می کند و مخصوص
کوه های بلند است .

نصف شب بود که با پیچ و تاب شکم از خواب بیدار
شدم . و متعاقب آن در هر ساعت یکبار به زیر آسمان مجلل
صاف و پرستاره شرقی از خیمه بیرون می رفتم .

چه مشغولیت خوبی . این درد مخصوص تمام هیئت ها
و اروپائینی است که در مراحل اول به شرق سفر می نمایند .
بعد از ناشناختن این مرض شدت اختیار نکرد و بعد از هر چند
دقیقه در عقب بته ای می خزیدم در آن روز می خواستم لنگر را خوب
از نظر بگذرانم دو تن ذخائر و مواد خوراکی ما به آسانی حمل
و نقل نمی شد .

کوه هفت هزار متره که در آخر دره واقع است هدف
خوب کوهنوردی به شمار می رفت اگر صعود از دره لنگر مشکل
می بود بهتر بود که در همین دره می ماندیم و از اینکه ما در
اول لنگر را هدف کوهنوردی خود انتخاب نمودیم خود را بمشکلات
مواجه ساختیم .

یک هیئت کوهنوردی به بسیار سهولت به ناکامی مواجه
می شود .

وازیرو باید تمام فیصله ها و تصمیم بصورت ثابت و
قطعی گرفته شود و اگر ثابت گردد که فیصله قبلی و تصمیم
قبلی موفق نمی باشد ، قبل از وقت باید تصمیم خود را تغییر
بدهد . در اجازه نامه حکومت افغانستان بصورت واضح اجازه
نامه ما بتام دره لنگر بود از قسمت نیک قرار اظهارات مردم
در دره و اخانیک تعداد زیاد دره ها به نام لنگر موسوم است .
و سردار محمد یونس نیز به این موضوع ملتفت شده بود و
گفت که شما با اجازه نامه خود بر چندین دره اجازه عبور دارید .

به نزد اپنیست های هندو کش

روز گذشته شام ناوقت به لنگر رسیدیم و موقع پیدا نشد که پشتواره های خود را آماده سازیم و یا خاک گرد سرو صورت خود را پاک نمائیم .

از ساعت هفت چیزی گذشته بود که پشتاره های ما آماده شد و بحرکت حاضر گردیدیم .

من و سیمون و یزی براه افتادیم و با هیچان کامل می خواستیم هدف خود را بالاخره بخوبی از نزدیک بنگریم . در سفر امروزی ما دوربین جزو مهم و آله مورد ضرورت شدید من بودو بكمك این آله مهم باید فیصله می نمودیم که دره لنگر را برای عملیات خود انتخاب نمایم و یا نه .

امیدوار بودیم که تا بعد از ظهر به آخر دره برسیم و تمام قلل و راه ها را از نظر بگذرانیم . به این ترتیب توانستیم خطالسییر و پلان حرکت خود را طرح نماییم . بسیار نگران بودیم ، که اگر این دره بما راه صعود ندهد دره لنگر دومی و سومی را برای عملیات خود انتخاب نمایم .

يك راه باریك از بین مزارع نخود و دیگر غله جات می گذشت و بعد از کنار خانه های رومانتیک مردم عبور می نمود این خانه ها به دامنه کوه پیوسته بودو مثل سنگ های اراضی کهنه و قدیمی معلوم می شد . از سوراخ های دیوار ظاهر بود که تمام تاجیک ها سحر خیز نیستند . حقیقت این بود که بستر خواب انسان را بستر نرم تشکیل نمیداد بلکه اکثر ابر زمین سخت مثل سنگ می خوابیدند مزارع سخت و کم حاصل خود را باشیوه مخصوصی از دریای لنگر آبیاری مینمایند بعد از آخرین کلبه راه باریکی بکوه بلند شد . به امتداد دریاچه لنگر دربین سنگ های سیاه گرانیث راه می پیمودیم صخره های بلند و دیو پیکر اطراف ما را احاطه نموده بود . هر قدر بلند

می رفتیم به همان قدر خود را با شرایط جغرافیائی وطن خود احساس می نمودیم و کوه های الب سونیس را بیاد می داد اینجا در بین کوه های بلند خود را هفت هزار کیلو متر بطرف غرب می یافتیم . من به مشکل خود را به قدم رفقای خود برابر می ساختم و احساس ضعف می نمودم .

علاوآ آنقدر احساس تشنگی می کردم که ذخیره آب خود را کاملاً نوشیدم دلیل این ضعیفی مرا عدم تمرین و مرض لنگر یتوس بود که تمام شب خواب را بر من حرام ساخته بود ، آهسته آهسته راه در بین سنگریزه ها و خرسنگ ها گم شد با کمال بیچارگی از يك خرسنگ به خرسنگ دیگری جناس تيك كنان خیز و جست می زدیم . خرسنگ گرانیت به وفرت وجود داشت . گرانیت و خرسنگ های آن در تمام جهان يك رنگ است . هنوز به روی خرسنگ ها مشغول پریدن بودیم كه يك تاجك با قدم های سریع نزد ما آمد و همراه دست خود به اشاره نشان داد كه ماراه غلط را پیش گرفته ایم و به سمت غلط دره آمده ایم . بسیار بلند رفته بودیم بالاخره آنمرد مهربان را تعقیب نمودیم و بیک راه خوب و مناسب برخوردیم . عجیب به نظر می خورد كه چرا درین منطقه يك راه ساخته شده زیرا اهالی اینجا به كوهنوردی و رومانتیک بی معنی آن علاقمند نبودند .

كشمكش زندگی و مشکلات حیاتی شان زیاد و وقت برای كوهنوردی و صخره بازی نمی گذاشت و تمام مصروفیت شان برای منافع شان بود و سعی می كردند كه برای حیوانات خود علف و غذا تهیه نمایند و تا آنها را از گرسنگی نجات بدهند . برای من يك معما بود كه در صخره های میلاندار دره لنگر چه گنجی پنهان است در حالیکه هنوز غرق تفكر بودم تاجك تیز پا درافق از نظرم غائب شده بود بالاخره خرسنگ و پشته ها هموارتر

شد و در آخر افق یخچال بزرگی را که به آسمان بلند شده و از لنگر نیز معلوم می شد دیدم . در سکیچ پولیندی هانسور نیک نوشته شده . ای کاش به زبان پولیندی آشنا می بودم و معنی این حرف را می دانستم . ارتفاع این کوه را پولیندی ها ۷ هزار متر تعیین نموده بودند . بهر حال این یخچال و قله بزرگ هدف عالی کوهنوردی است . و اگر ارتفاع آن هفت هزار نباشد و ۶۹۰۰ باشد باز هم هدف خوبی بشمار می رود برای ما کوهنوردان محلی که هیچگاه کسی قدم به آن نگذاشته و نرفته است ارزش دارد .

نیم ساعت دیگر در بین پشته طی طریق نمودیم . در ارتفاع ۴ هزار متر تراز سطح بحره يك چراگاه كوچك بر خوردیم . و برای ما واضح شد چرا اهالی اینجا يك راه بزور ساخته اند معلوم شد که از غلف این چراگاه بصورت منظم استفاده می شود .

چهره های جوانان به قهرمانان کتاب های قدیمی شباهت قدیمی شباهت تام داشت . خانم ها - بڑھا - گوسفندان و گاو ها را حفاظه می کردند . این کوهنشینان هندو کش اشخاص مورد اعتماد و دوست داشتنی بودند . خانم های شان از مادور نرفتند و به تعجب بما نگاه کردند . ویزی گفت اگر يك دختر بیگانه را تیز تیز زیر تیغ نگاه خود قرار بدهیم و بخواهیم چهره او را مطالعه کنیم از شرم چادر خود را بروی خود میکشند و این يك حرکت مخصوص و مشخص مسلمین است . پوشیدن روی را اسلام حکم نکرده بلکه این عمل زاده حسادت مردهای است که نمی گذارند خانم های شان را کسی ببیند اما هر دختر محبوب دهن خود را در برابر بیگانگان مستور می نماید . این چراگاه کوهی نیز توسط سیستم آبیاری منظم از دریاچه لنگر آبیاری می شود . در جویهای که از کوه پائین

می شود آب پاک و صاف جریان دارد در حالیکه دریاچه لنکر آب گرد آلود و سیاه رنگ داشت. در بعضی نقاط چراگاه بعضی درخت های بید و یگان، یگان گل دشتی جلب نظر می کرد که وجود چنین اشجار و بنه هادر آسیای مرکزی از نادرات است. اکثر باشندگان این چراگاه از درد چشم شکایت داشتند. بیک نظر سطحی بما ثابت شد که چشمان شان کاملاً صحت نیست. سیمون تخریش شدید را در ناحیه چشم دریافت و از اینرو مرهم چشم و کریم توزیع کرد و با یک دنیا تشکر این مردم چشم خود را با مرهم مالیدند. عقیده ایشان به طب بی انتها است. این حقیقت را باید گفت که ادویه ما برای اقوام کوهنشین تاجک مثل یک معجزه اثر می بخشید.

به سیاستگذاری از تداوی سیمون چوپانان بما ماست تعارف نمودند و سیمون توانست اعتماد مردم را جلب کند. و این جلب اعتماد تنها از ناحیه تداوی او نبود بلکه سیمون در بین ما یگانه شخصی بود که ماست را بمقدار زیاد صرف کرده می توانست. گرچه یک کلمه حرف این مردم را نمی دانستیم هر چند مدت زیادی را با چوپانان سپری نمودیم. از سیمایشان سادگی طبیعی تراوش می کرد و موجب آن بود که ما را بطرف خود جلب نمایند. متأسفانه این قدرت جلب نمودن در نهاد ما اروپائیان وجود ندارد. ما مجبور بودیم به رفتار خود ادامه بدهیم ما برای این به آنجا نیامدیم که ایله گردی نمائیم بلکه برای این آمدیم که راهها را از نظر بگذرانیم. و پروگرام خود را ترتیب دهیم با نگاه های سوال کننده بطرف ما نظر می کردند و نمی دانستند که چرا ما بالا تر می رویم. با تمام انواع اصوات با ما حرف زدند بدون اینکه یک کلمه اش فهمیده شود. از سیمایشان چنان معلوم می شد که ما را به عواقب ناگواری که ارتفاعات بلند بوجود می آورد ملتفت می سازند.

و ممکن به ستگریزه و برفکوج فکر می کردند . و همچنان
 ممکن در مخیله شان خطوری می کرد که ما در صدد پیدا نمودن
 خزانه ای می باشیم . يك بار در راه همالایا چنین واقع شد
 که مردم فکر می کردند مادر کوه های مرتفع خزانه جستجو می
 کنیم و يك گوره از من سوال نمود که طلا در آسمان یافت
 می شود ؟

کوه های خطرناک لنکر

چند قدم پیش نرفته بودیم که دومین کوه دیو پیکر دره
 لنکر به نظر خورد (لنکر ۶۹۰۰ متره) دیوار شمال که بصورت
 ترسناک و عمودی پائین آمده بود انجام بزرگ دره را تشکیل
 میداد . این دیوار مهیج ترین دیوار انجام دره ای بود که در
 عمر خود دیده بودم .

ستگلاخ های یخبندان و برف پوش تراس های یخچال را
 تشکیل میداد و بشنگستگی های به عرض صد متر که خطر
 سقوط یخ را دارد وجود داشت . در حالیکه صعود به این دیوار
 از نقطه نظر تختیک کوهنوردی نیز مشکل بود و با فقدان اکسیژن
 و وسائل امروزی صعود بر آن بگلی نا ممکن محسوب می شد .
 ولی از طرف غرب و شرق راه سراسر تیغه قابل عبور دیده
 می شد .

در اولین بر خورد ، از لنکر صر فنظر می نمودیم . چه
 قله هائی موجود بود که اگر هفته ها تلاش می کردیم به آخر
 آن نمی رسیدیم . و علاوه تا خطر برف کوچ شدید ما را تهدید می
 نمود و طوریکه دید می شد برج های یخ بسته و آماده سقوط در
 دیوار ها آویزان بود و افتادن آنها احتمال يك برف کوچ راهبر
 آن ممکن می ساخت .

هر کوهنورد ، برفکوج را از نظر نمی اندازد و کوهنوردی
 وقتی خوش آیند و پرماجرا است که آمیخته به احتیاط هنگام
 طهر باشد .

به ارتفاع بلند در يك چمن زار باشكوه استراحت نمودیم.
درین روز حال هر سه مآخوب نبود. سفر طولانی موثر و گرم
ما را به هائل مسكه نرم ساخته بود و طوری احساس می
نمودیم كه كوها و هوای لطیف و كم اكسیجن را نمی توانیم
تحمل كنیم یعنی تنبل، بدون شوق و تشنه برچمن نشسته
بودیم و خوش داشتیم كه فوراً برگردیم.
دروطن گاه گاه به اثر خرابی هوا خسته می بودیم، درین
روز نیز چنان خسته و مانده بودیم. سیمون بر ما صدا زد
ما باید پیشی برویم.

با قدمهای سست بطرف بلندی كوه بحركت افتادیم.
پانزده دقیقه بعد خواستیم، آب دریاچه لنكر بنویسیم مگر
ریك و خاك آب دریاچه ما را دیگر اذیت نه كرد زیرا آهسته
آهسته با آبخت آلود عادی شده بودیم. هانس پیتز بودر
لیموناد را از لوزان بدون اینکه ما اطلاعی داشته باشیم با خود
گرفته بود. ذایقه لیموناد كهنه با آب ريك و خاك آلود دریاچه
لنكر چندان خوش آیند نبود. اصلاً باید این لیموناد درقطنی
های فضله انداخته می شد ولی هانس پیتز بحیث وزیر خوراك
هیئت آن را باخود گرفت. او مرد مقتصد و دوراندیشی است.
گرچه سیمون و ویزی بصورت متواتر فازه می كشند
ولی باز هم حال شان نسبت به حال من خوبتر بود حینكه مادر
حواشی یخچال بدو دسته تقسیم می شدیم من راه کوتاه تر را
انتخاب نمودم.

لنكر برای ما تمام شده بود حالاتنها قله مغرور سورنیک
باقی ماند كه راه بر آمدن به آن در عقب قله دیگری مستور بود
و از محل ترصد ما دیده نمی شد. در پهلوئی سورنیک يك
قله ۶ هزار متره دیگر به نام شاه بحیث يك هدف عالی كوهنوردی

محسوب شده میتوانست .

خسته ذله بريك خرسنگ نشستيم سيمون و ویزی
در وسط دره لنگر از نظر ناپديد شدند .

بعد از يك و نيم ساعت موفق به اجرای وظیفه خود شدم
پنج های دیو پیکر سورنیک در برابرم ایستاده بود و من به
دوربین ضرورت نداشتم که امکانات صعود را طالعو از نظر
بگذرانم .

در سورنیک مانند لنگر تیغه کوه قابل صعود بود ولی
راه صعود بر هر دو قله خارج از تشریح است .

نه تنها کوهنوردی بر آن قله نا ممکن بود بلکه خطرات مربوطه
آن نیز زیاد بود . به این صورت دومین کوه بزرگ لنگر برای
ما غیر قابل تماس ماند یگانه چیزی که بعد از این باید انجام
میدادیم رفتن بیک دره دیگر و اخان و جستجوی امکانات مناسبتر
بود . بعد از درک این حقیقت تلخ بزودی به بازگشت شروع
نمودیم . يك نگاه آخری ر قله پنج هزار متری مقابل خود انداختیم
سنگ های این کوه کاملاً سیاه بود و کوهنورد پولیندهی در
سکپ خود این قله را بنام چارنی یعنی سیاه موسوم ساخته و
ارتفاع آن را ۵۶۰۰ متر قید کرده است . نقطه تقاطع سنگ
سیاه و گرانیت سفید که قله و حصص بلند کوه از آن متشکل
است به وضاحت معلوم می شود و به اثر يك درز و شکست
بزرگ صعود برین صخره بسیار مشکل بود هنوز فکر نمی کردم
که باری به فراز این قله بلند می رویم و سنگ سخت این به
مسئلمان ما چون سرمه آردمی شود .

من فوق العاده خسته شده بودم و یگان حمله تب بدنم را
میلرزاند مجبوراً به زیر سایه يك سنگ به خواب پرداختیم .
در سایه سنگ خنک گرفت به آفتاب خزیدم که آنجا نیز گرمی
کردم و سر تا به پا به عرق غرق شدم .

وقتیکه به طرف پائین دره می رفتیم نسبت به گذشته خسته تر شده بودم زیرا در فاصله های همراه بزمین دراز می کشیدیم که نیرو و قوت بگیرم تا بتوانم به سفر خود ادامه بدهم. یک نوع ضعف و بی حالی که تا حال قطعاً نمی شناختم عاید حال شده بود عادت داشتیم که بعضاً عینک سیاه آفتابی به چشم بگذاریم و تنها در غبار، یخ و برف و یا به ارتفاعات بلند همالایا عینک در چشم می گذاشتیم.

در درهٔ لنگر عینک آفتابی خود نگرفتیم چه واضح بود که به ارتفاعات بسیار بلند نمی رفتیم و ما تنها با پشته ها و خرسنگ ها سر و کار داشتیم.

چشمانم سوزش گرفت و من هیچ چاره ای در برابر آن نداشتم ممکن انعکاس نور از برف و یخ در بین دره موثر بوده است. این واقعه ای بود که یک بار در حیات خود تأثیرات شکید نور را در پائین دره در همالیا احساس نمودم. قصد کردم که دیوار های یخچال هندوکش را هیچ وقت بدون عینک ملاحظه نکنم.

در نزدیکی کلبه های لنگر سیمون و ویزی با من تصادف کردند. آنها نیز راجع به امکانات کوهنوردی اطلاع خوشی با خود نیاورده بودند.

باین ترتیب چاره جز پیدا کردن یک دره دیگر باقی نماند. چه شروع عملیات از دره لنگر حکم خود کشی را داشت. وقت کم داشتیم. دیگر هیئت های کوهنوردی به قله ها رسیده بودند و ما هنوز نمی دانستیم که قرار گاه خود را در مدخل کدام دره انتخاب نماییم.

جمعه بود به ساعت ۱۸٫۴۰ وقت کابل پروگرام مخصوص خود را از رادیو برن انتظار می بردیم. هانس پیتر دکمه رادیو را بیک طرف و طرف دیگر دور می داد ولی استیشن برن

را نمی یافت. تمام استیش ها کم و زیاد شنیده می شد ولی از نعمات محلی المانی و سوییسی اثری نبود. دفعتاً آواز پولکای سوییسی را شنیدیم بالاخره زحمت هانس پیتر موثر افتاد. باید دقت می کردیم که این استیشن دوباره گم نشود زیرا اگر یک هزارم حصه ملیتتر دکه رادیو پس و پیش شود. این استیشن از دست میرود هفته ها از وطن اطلاعی نداشتیم. و قلب ما، برای شنیدن اخبار وطن می تپید این پروگرام مخصوص سوییسی هائی بود که در خارج حیات بسر می بردند. در این اخبار از اجمال واقعات هفته گذشته را پور داده میشد و متعاقب آن يك موزيك محلی سوییسی نشر می گردید و در آخر موزيك نطق رادیو می گفت:

اطلاعات برای هیئت کوهنوردی سويس در هندوکش. آواز نطق محبوب ایدی ویف که سالها به آن آشنائی داشتیم فرقی پیدا نکرده حتی سافه ۹ هزار کیلو متر هم در آن تغییری احساس نمیشد.

در این سرویس خبر مهمی نبود اما خبر ناگوار برای نرسیدن فلم های ما به سويس بود. در حالیکه رفقای ما سه هفته قبل از طهران يك پارسل فلم را ارسال نموده و من قبل از حرکت از کابل فلم ها را توسط پوسته فضائی فرستاده بودم. از اینکه فلم های ارسالی، از کابل به سويس نرسیده مایه تعجب نبود ولی فلم های ارسالی طهران را گم شده حساب کردیم.

در چنین پروگرام کوتاه برای سلام های شخصی وقت زیاد بود سیمون و هانس پیتر سلام های زیادی حاصل نمودند ولی برای ویزی ویکتور و من کسی سلامی نه فرستاده بود. چهره هانس پیتر از خوشحالی می درخشید زیرا زیارویی توسط رادیو برایش سلام فرستاده و گفته بود که هر آن بتو

فکر می کنم . طبعاً روادار هرگونه خبر برای هانس بهتر بود . هانس پیتر درین روز های اخیر بنا بر سوختگی با و دست خود مشقات زیادی را متحمل شده بود . و این پیام خوش مایه سرور او شد و از آنجا که دو ساعت بعد عین پروگرام تکرار می شد طبعاً هانس پیتر آرزو داشت بار دوم سلام آن ماهر را از رادیو بشنود و تیپ ریکارد در راجهت ثبت سلام ادیوئی مذکور آماده ساخت . در حالیکه اطلاعات را می شنیدم و ویکتور غذای خوبی برای شام تهیه نموده و آمر کارخانه ما از صنعت طبایخی خودما را محظوظ می ساخت . دیسرت من عبارت از تابلت خواب ، معده و تابلت های دیگر بود . در حالیکه سرم گیج می رفت و عضو عضوم سستی می کرد بداخل خریطه خواب خود خزیدم . یکی مثل دیوانه از خواب صدا زد ایطالوی ها آمدند . از آواز بلند تکان خورده و بیدار شدم و بر بستر سفری خود نشستم و چشمان خود را مالیدم هی لعنت چقدر روشن است . بلی طبعاً ساعت ۸ صبح بود .

واژین دانستم که قرص های خواب خوب اثر انداخته بود از خیمه به بیرون نظر افگندم در سرک ریکزار موتر بار بری را تشخیص دادم که مملو از بیلر های فایبر و صندوقها بود چنین می نمود که این لاری به هیئت کوهنوردان مربوط باشد . در تعقیب موتر بار بری یک سرویس روانه بود سر نشینان سرویس با کلاه و دست بطرف ما اشاره می کردند و دستان خود را حرکت می دادند . در یک لحظه لباس پوشیدم و نو اردان را خوش آمدید گفتیم . از ما پرسیدند کجا می روید معلوم شد که رفقای کوهنورد ایطالوی ما در حال بازگشت بودند . دو نفر افغانها با ایشان بحیث رهنما سفر نموده بود . تاقریه پنجه با موتر رفتند و از آن به بعد یک کاروان اسپ را پیدا نموده «به قله شش هزار متری بابا تنگی صعود کردند» .

نیم ساعت تمام با هم یکجا بودیم . تعداد زیاد ایتالوی ها مربوط به کلوپ (البینو ایتالیانو واقع روم) و دکتر شان از اهل ورونا بود . واضح است که ما در ایتالیا رفقای کوهنورد زیادی داشتیم .

موضوع صحبت ما را عملیات کوهنوردی در آلپ تشکیل میداد و راجع باینکه سفرهندو کش مانع چندین دوره کوهنوردی و پروگرامهای مختلف در آلپ شده قصه ها نمودیم . در ضمن صحبت بخاطر آمد که ما فلمهای عکاسی شده خود را به رفقای مهربان ایتالوی خود بدهم تا بعد از رسیدن شان به ایتالیا فلم ها را از آنجا به سوئیس ارسال نمایند . دکتر هیئت کوهنوردی ایتالیا که از اهل ورونا بود پیشنهاد مرا پذیرفت . پیش خود می اندیشیدم که مردم سوئیس در لوزان راجع به رسیدن نابهنگام فلم ما ، تعجب خواهند نمود .

متاسفانه که وقت کافی برای نوشتن راپور و مکتوب نداشتیم و رنه بهترین موقع فرستادن مکتوب و راپور ما بود . رفقای ایتالوی ما عجله داشتند و از ماجدا شدند و یک سلسله خاک باد از عقب خود باقی گذاشتند . بازگشت ایتالویها در حالیکه ما هنوز نمی دانستیم به کدام دره پیش برویم برای ما موجب اندوه و تأثر شد . در حقیقت ما یک روز را بهتر صرف نموده بودیم .

در جستجوی کشف دره های اورگند

فردای آن روز بدو گروه منقسم شدیم تا وظائف کشفیاتی خود را زود تر انجام بدهیم . هانس پیتز برای چند روز دیگر بنا به جراحتهایش برای حرکت آماده نبود و من هم با مریضی که مرا از دو روز تکلیف میداد نمی توانستم به گردش و حرکات کشفیاتی شرکت کنم لهذا بحیث موظف کارخانه و نگهبان قرار گاه برای نوشتن راپور و روزنامه در قرار گاه ماندم .

به اینصورت برای فردا دو گروپ را موظف ساختیم ویکتور و سیمون دره سفلی و ویزی و زمی دره علیا اورگند را تحت نظر و کشفیات قرار میدادند . باقی روز را به تهیه و ترتیب مواد خوراکی و انتظام سامان کوهنوردی که از لوزان ببعده هرگز باز نشده بود مصروف شدیم . برای اولین بار یک خواب بعد از ظهر و یک میدان شطرنج میسر شد . و رای اولین بار در اینجا دریافتم که از جمله ۶ نفر اعضای هیئت ما ۴ نفر دیوانه شطرنج اند .

از اینرو لازم بود متوجه باشیم که این بازی شاهانه نباید وقت زیاد ما را تلف سازد .

در قرارگاه بحیث یک نفریکه به سگرت عادی نبودم بحال رفقای خود حسرت می خوردم که با دود سگرت در استراحت خستگی ، تشنگی و کسالت را فراموش می نمودند . دود سگرت در مواقعی که آدم عصبی باشد . خوشی و سرور و نیرو می بخشد .

با تعجب درك كردیم که ذخیره پطرول ما از نصف گذشته و تیل موبیل ما هم رو به خلاصی است . این مصرف زیاد در حالیکه به بلندای می رفتیم و بر سطح و اراضی ناهموار حرکت می کردیم يك امر عادی بود . و از همین حالا ثابت بود که ما با تیل موجوده به نزد کار و انباشی رسیده نمی توانیم . صرف نظر از آنکه در حین عملیات کوهنوردی خود برای سوخت و اجاق های خود يك مقدار کافی بنزین بکار داریم . و اگر بنزین مصرف نکنیم اجاق های ما خالی می ماند و ما باید تنها باید با بسگویت و کشمش می ساختیم و سد جوع می کردیم .

یگانه راهی که باقی می ماند این بود که به حاکم نزدیک خود که در خندود مرکز دارد سلام بفرستیم و خواهش کنیم

که از فیض آباد يك بیلر بطرول برای ما مطالبه نمایند ، و به مجردیکه يك چپ و یا يك موتر بار بری به واخان می آمد بفرستد. ازین که بطرول برای ما میرسد مطمئن بودیم چه والی فیض آباد خودش بما وعده هرگونه کمک را داده بود .

زمری مکتوب ما را بیک خط بسیار خوب فارسی نوشت و بدست پسری داد که وعده بردن آنرا تا به خندود که ازاینجا ۴۰ کیلو متر فاصله دارد برساند .

برای اینکه نظر به وعده های آسیانی بیلر بطرول ناوقت نرسد. بطرول را برای شش سپتمبر فرمایش دادم و فقط يك هفته قبل از حرکت ما باید بنزین بما می رسید .

شفق داغ ۴ رفیق جانب ماموریت خود حرکت نمودند مگر من و هانس پیتز به خواب عمیقی فرو رفته بودیم و عدم وجود چهار رفیق خود را در چند ساعت بعد درك نمودیم .

ما هر دو مریض حالت خوشی نداشتیم . زیرا تمام مشقات و مشکلات چنین سفر را به خود قبولدار شدیم و وقتی که اصلا میدان کار زار شروع شد ما از صنف اول خارج شدیم رفقای ما از لنگر با سرویس کوچک فولکس واگون به

حرکت افتادند . از آنجا که سیت جلو فقط گنجایش سه نفر داشت ، سیمون به بام موتر بالا شده بود و هر وقتیکه يك موضوع دلچسپ را درك می کرد بر بام موتر تك تك می کرد و موتر متوقف می شد . دره متعاقب لنگر برای کوهنوردی

مورد دلچسپی نبود چه کوه دره مذکور کوتاه بود و به يك دیوار و قله پنج هزار متری هم موسوم به کوه اورپ منتهی می شد ساختمان سرك طوری بود که در یور ما هر بکارداشت برای اینکه موتر زود خراب نشود و از طرف دیگر به ریگ

فرو نرود باید از تمام هنر در یوری استفاده شود . بعد از قریه اورگند ریگ زیاد شد که عرابه های موتر در بین ریگ فرو

میرفت و جلو رفتن را محال می ساخت . سه نفر از موتر پائین شدند می خواستند در يك لحظه موتر را از ريك خارج سازند . اما به این آسانی اصلاح این نقصان امکان نداشت و عرابه كوچك موتر بیشتر در بین ريك فرو میرفت . و از سر و كله همه عرق سرازیر شده تا اینکه موتر براه اصلی برابر میگردید و راه ريكی به انجام رسید . متعاقب آن با پل شکسته بر خوردیم . همه از موتر پائین شدند و از پل گذشتند .

از همین جا اورگند پائین ، شروع می شد . سیمون و ویکتور به موتر سواری خاتمه دادند . زمري و ویزی پیشرفتند . راه به همان منوال پیش میرفت . و تغییری در آن . رو نخوا نگردید . با دریوری ماهرانه به نقطه اورگند بالا رسیدند . موتر را الی بعد از ظهر به قسمت و طالع بدون محافظ گذاشتند و سر نشینانش به راه ادامه دادند .

درین صحن ویکتور و سیمون راه باریك اورگند پایان را پیش گرفته به مسافرت خود ادامه دادند . بر خلاف سایر دره های هندو کش که ما آنرا می شناسیم اورگند پائین به میلان زیاد آغاز می شود و بعد بصورت هموار پیش می رود . بعد از اولین تپه قبله هفت هزار متره اورگند نمایان شد .

این قله قابل صعود می نمود . از دور چنان بنظر می رسید که دره های یخچال دار و میلانی هر چند خطرناك معلوم می شوند ولی راه عبور داشتند به این ترتیب یخچال های سست و برج های یخ قابل سقوط کمتر بنظر میخورد .

بعد از دو ساعت راهنوردی به يك چمنزار رسیدند که نسبت به لنگر وسیع و حیوانات اهالی بجزا مصروف بود . در نزدیکی چمن دريك خانه گلی ساده ، يك فامیل ۱۵ نفری زندگی می کرد و همینکه به چمنزار رسیدند فقط يك جارچی جار زده باشد از هر سوراخ و خانه مردم بدورشان جمع شد .

در اول چوپانان بی اعتناء بودند اما وقتیكه سیمون يك كلمه
دوستانه اظهار نمود .

دوستانه پیش آمده نمودند . موسفید فامیل از ایشان
استقبال نمود و حتی زنان فامیل احوالپرسی نمودند و دست
دادند .

پیش از اینکه پشتاره های خود را بزمین بگذارند دختر
های كوچك با قالین های زیبای افغانی آمده سنگ ها را
يكطرف نمودند و برای نشستن آنان جای مناسبی درست
کردند . حتی در يك قریه و چراگاه دور افتاده افغانستان هم
مهمان با احترام استقبال می شود . خوراکی های بیگانه ،
سوخاری ، نان شور و بسکیت دست بدست مهمانداران مامی
گشت . مسكه تازه و ماست آنها بزودی به سرسفره آمد .
كوچكترین عضو فامیل كه يك طفل شش ماهه بود و سنگ
های رنگه در لباس رنگارنگ او آویخته شده بود نیز به هیئت
معرفی گردید . وداع با این مردم مهربان مشكل بود . هر دو
رفیق ما سفر خود را با قلب مملو از محبت و دوستی چوپانان
ادامه دادند . دو ساعت دیگر پیش رفتند و باز بیک چراگاه
دیگری بر خوردند . گرچه مردم این چراگاه پائین کمی فقیر
تر بودند ولی دور نمای چرای حیوانات گاوها و غرگاوها جالب
بود . این چراگاه ۴۰۰۰ متر از سطح بحر ارتفاع داشت .

منظره قله هفت هزار متره زیبا و دلکش بود . و غیر از این
قله دیگر مستور از یخ كه ۶۵۰۰ متره بلندی و درست از طرف
پولیندی ها اندازه گیری شده بود جلب نظر می كرد .
این قله را سرت اورگند پائین می نامند . حصصی قله ، ما را
بطرف خود جلب می نمود اما راه صعود توسط صخره ها قطع
شده بود .

با هیچان كامل قله را مورد مطالعه قرار دادیم . سه ساعت

کامل باید از بین یخچها لها میگذاشتیم .

در ارتفاع ۴۵۰ متر وظیفه سیمون وویکتور پایان یافت .
راهنوردی ۸ ساعته شان بی مورد نبود . و قله های اطراف
دره اورگند پائین را خوب مطالعه نموده بودند . اورگند در
کتاب سروی اوف اندیا ۷۰۳۸ متر از سطح بحر تعیین شده
که این ارتفاع و صعود بر آن خالی از پربولم و مشکلات نبود .
در هندوکش و همچنان در همالیا نسبت به الپ جریان
برف کوچ شدید تر است و بروج های یخدار به زودی سقوط
می نمایند .

قله برف دار اورگند پایان بما چهره خوشی نشان داد .
از نوک قله يك تیغه کوه به داخل دره پائین شده منتهی به يك
یخچال شده بود . زینه های سنگلاخی از پائین خوب قضاوت
شده نمی توانست اما فکر می شد که به نوعی از سنگلاخ بالا
شده و یا از کنار آن رد شده می توانیم . از طرف دیگر قله
شامخ يك قول تیغه ای بطرف دیگر خود داشت که قدری طویلتر
اما از نقطه نظر تخنیک صخره بازی آسانتر بنظر می خورد .
در پهلوی قله هفت و شش هزارمتری يك تعداد قله
های پنجهزار متری دیگر نیز وجود داشت که تا حال کسی بر
فراز آن بالا نه شده بود ، و میشد قرار گاه اساسی در ارتفاع
۴۵۰ متر برپا گردد علاوه بر دو جهیل کوچک در نزدیکی هم
قرار داشت که از نقطه نظر صرفه جوئی مواد سوخت بسیار
خوب بود و ما مجبور نبودیم برای آب مورد ضرورت خود برف
را توسط اجاق ذوب کنیم .

سیمون وویکتور از عملیات کشفیاتی خود راضی بودند
و عقیده داشتند که همین دره يك دره ایده آلی برای عملیات
کوهنوردی می باشد . ویکتور به عقیده خود ثابت بود و در
عالم خیال از قله هفت هزارمتری فلمبرداری می نمود .

مشکل دیگر حمل بار خانه‌ها به ارتفاع ۴۵۰ متری بود . از اینکه اهالی خواهند توانست که بار سنگین ما را از دریای خروشان بگذرانند قابل شك و تردید معلوم می شد . بهر حال فکر کردیم این کار بعید از امکان نیست در کنار چشمه‌ای نقره قام و یکتورو سیمون استراحت نمودند و از آبهای شیرین لذت می بردند درین ناحیه آرامی مطلق حکمفرما بود مگر پیش ازینکه تاریکی شب فرا برسد و یکتورو سیمون در پائین دره رسیدند و منتظر زمی ویزی بودند که توسط موتر به لنکر برگردند . ده دقیقه نگذشته بود که خاک باد زیادی در شرق نمایان شد و ویزی و زمی با آنان پیوستند .

ویزی و زمی از عملیات خودخوش نبودند . جوان افغانی که به کوهنوردی عادت نداشت . بهتر دید در گوشه استراحت کند ، و ویزی به تنهایی به کشفیات خود ادامه داد . صخره های عظیم و سنگلاخ های متواتر به ویزی ثابت ساخت که اورگند چرا قابل صعود نیست .

بالاخره معلوم شد که هدف فردای ما کجاست هر دو موتر فولکس واگن از لنکر بطرف اورگند برده می شد و آنجا تثبیت می کردیم که چقدر اموال به قرارگاه اساسی برده شود و کدام اموال در موتر باقی بماند .

در قدم نخست به چمنزار اولی نقل مکان می نمودیم و فردای آن به قرارگاه اساسی در ارتفاع ۴۵۰ متری خود را می رساندیم .

فصل دوم

یک پیردار و طوفان ریگ

تاریکی شب آهسته آهسته رخت می بست و مردم دهکده لنکر در میان کلبه های خود خواب بودند . هوا سرد و شمال غربی بصورت استثنائی آرام شده می رفت . روز پر مشقت را در

مقابل داشتیم و هر کس بوظیفه خود آگاه بود . و یکتوراجاق
پترولی را معاینه نمود و دشنام داده اظهار کرد که يك واشیل
ليك شده است . او میدانست که باید ما قبل از حرکت غذای
گرمی صرف کنیم . دیگران و من خیمه را دوباره جمع نمودیم و
موتز های سرویس فولکس واگون خود را مملو ساختیم .
و قتیکه آواز موتز مابلند شد چند نفر از مردم لنگر
به نزد ما آمدند .

سیمون آخرین گولی ها و مرهم اضافی را به ایشان سپرد .
با احتیاط با موتز های سنگین بار خود به حرکت افتادیم
و میخواستیم خود را بقلب واخان برسانیم چون رفقای ما يك
روز قبل درین راه مسافرت نموده بودند ، می دانستند که در
کدام نقاط راه موانع موجود است و باید احتیاط کرد . موتز
به گیراول بود و احتیاط را شعار خود ساخته بودیم و حاضر
نبودیم که کمک جمپن و یا اکسل موتز ما از کار بیفتد .
سرك تانیم کیلو متر درکنار اوکسوس پیش میرفت
سرحد اتحادشوروی به نزدیک ماقرار داشت .

در همین نقطه دریای آمو از بین يك تنگنای سنگی باموا ج
کف آلود آب سیاه رنگ و مملو از ريك ولوش می گذشت .
اراضی ریگزار که روز گذشته موجب عرق ریزی ما شده
بود امروز بماروی خوش نشان داد و ما بدقت کامل در نشانه
موتز هائی که قبلا ازین راه عبور نموده می گذشتیم زیراموتز
ها در جای عرابه های خود ريك را فشرده و زمین سخت را
تشکیل داده بود . از طرف دیگر درین ريك های تقریباً صحرائی
وزن زیاد موتز نیز مفید بود زیرا از سلیب نمودن آن جلو
گیری میکرد . و یکتور با مشت گره کرده جلو را محکم گرفته
بود و نمی گذاشت که موتز از خط سیر موتز های قبلی منحرف
شود و به ريك سست بلغزد و در بین ريكها بنده بماند .

به اینترتیب بدون اینکه مجبور به توقف شویم و دیگران را عیبور نمودیم . کمی فراتر از قریه اورگند محل توقف و قرارگاه خود را انتخاب نمودیم . برای توزیع و تقسیم نمودن بارخانه میدان وسیعتری بکار بود . در مقابل ما پل زیبایی قرار داشت که تاجک ها آن را ۴ سبک چنین مخصوصی حکاکی کرده بودند .

بعد از رسیدن بار موتر را خالی نمودیم و به کار اساسی و مشکل شروع کردیم درین وقت می خواستیم بدانیم که آیا قطعی گیاه سرش ، نان نمکی ، ریسمان کش . فراموش مانده هنوز به تخلیه اموال موتر شروع ننموده بودیم که مرد های قریه دو و پیش ما را فرا گرفتند از وضع معلوم می شد که این مردم از سال گذشته که پولیندی ها از آنجا رفته بودند دیگر مرد خارجی را به چشم ندیده اند و واضح است که درین صورت باید کنجکاو باشند ولی ما با صبر و حوصله چشمان آشکار ناظرین را متحمل شدیم .

با کمک ترجمان راجع به حمل اموال با مردم صحبت نمودیم . معلوم می شد که اهل قریه منتظر ما بودند و برای بدست آوردن پول در بدل صرف انرژی خوش بودند وقت کار در آنجا حساب نمی شد وقت به وفرت وجود داشت و پولیکه در برابر اجرای يك کار گرفته می شود در زمره مفاد خالص محسوب میگردد .

از میان آنهمه دومرد ، که اصلا بسیار خوش و خندان معلوم می شدند ، مردان قوی قریه بودند این دو در مذاکرات با ما شرکت نمودند . ولی دیگران حیثیت تماشاچی را داشتند یکی ازین دونفر یکی موزه کوهنوردی بپا داشت بمانشان داد و گفت این بخشش سال گذشته است او موزه کوهنوردی کرتی نظامی و دستار به سر داشت با این لباس مختلف چهره جالبی گرفته بود .

معاش حال ما در روز ۲۰ افغانی بود. ما نمی خواستیم بر مردم واخان جبر کنیم از اینرو برای شان روزی ۴۰ افغانی مزد قبولدار شدیم: باوجود این معاش دو چند از ما تقاضای بیشتر داشتند ما صنعت چانه زدن آسیائی را بکار بردیم و گفتیم ما مهمان شما هستیم و در صورت لزوم شما بدون مزد برای ما کار خواهید کرد.

به بسیار زودی به پیشنهاد ما راضی شدند. و وقتیکه دریافتند که ما اموال را در يك روزنه بلکه به دوروز می خواهیم به قرارگاه اساسی خود نقل بدهیم خوش بودند درین جا جمله اساسی امریکائی که وقت پول است صدق نمی کند و برای این مردم يك روز بیشتر تأثیری ندارد. چیزی که برایشان مهم بود کار زیاد و مزد گرفتن زیاد بود و خوش بودند که مزد دو روزه را یکجا بدست می آوردند ما هم مسرور بودیم که بزودی کاروان حمل و نقل اموال خود را تشکیل دادیم. و آرزو میکردیم که مردم واخان مثل مردم بدخشان کار کن و زحمت کش باشند.

درین نقطه دریای اوکسوس در سطح همواری جریان داشت و به يك جهیل شباهت پیدا کرده بود. تنها فرقی که نسبت به يك جهیل داشت این بود که رنگش سیاه و تاریک بود و اینجا و آنجا یگان بته سبز به نظر می خورد ولی بصورت عمرمی منظره اراضی خشک و خالی بود.

وقتیکه مردم و حمالهای ما دوبار به قریه مراجعت نمودند ما به کار خود و تنظیم و تربیت بار خانه خود دوازه آغاز نمودیم هنوز خوب پیشرفت نکرده بودیم که باد تند غربی به وزیدن آغاز کرد. در همین موقع درك کردیم که محل بود و باش خود را چقدر بی عاقبت اندیشانه انتخاب نموده ایم. مادر جریان مستقیم باد غربی قرار داشتیم و ریک را

به شدت به روی مایم زد . و تمام اشیا و سامان ما که دور
و نواحی ما قرار داشت بزیر ریگ و خاک مستور می شد .
نقل دادن خیمه ها ، موتر ها و اموالیکه از موتر پائین
و بیک نقطه دیگر نقل داده می شد ساعت ها کار را ایجا ب
می کرد . و تا وقتی که ما موفق به نقل اموال می شدیم ریگ
بدون چون و چرا بداخل سامان و لوازم ما نفوذ می نمود .
بالاخره فیصله کردیم که طوفان ریگ را قبول نموده و حوصله
نمائیم . چند دقیقه نگذشته بود که قواره مضحکی را اختیار
نمودیم ولی با عزم آهنین کار خود را ادامه دادیم .

سامان و لوازمیکه در قرار گاه اساسی و مرکزی برای ما
لازم بود یکطرف نمودیم و اشیائی که در حین بازگشت مورد
ضرورت قرار می گرفت دوباره بموتر جا بجا نمودیم .
چنینکه ما مصروف جمع آوری و ترتیب و تنظیم سامان
و لوازم بودیم و یکتور در بین خیمه بدون اینکه از باد اذیت
ببیند رای ما گیک پنیر دار و توست و پتیر ووغنی الای نشان
آماده ساخت . درین روز یکجائی غذا صرف نمی کردیم بلکه
به نوبت یکی بعد دیگر به خوردن غذا مصروف شدیم باینصورت
پنیر و توست را داغ داغ از روی تاوه می خوردیم و از طرف
دیگر از مخلوط شدن غذا باریک جلوگیری می شد متعاقبا که
جای می نوشیدیم ریگ و خاک تیره شده و دانه های ریگ
بزیر دندان ما صدا می داد .

به نوبت یکی بعد دیگر به خوردن غذا مصروف شدیم . این
صورت پنیر و توست را داغ داغ از روی تاوه می خوردیم و در
حوالی شام از جمع آوری و ترتیب و تنظیم فارغ شدیم .
شصت عدد بیلر قطی چوبی و صندوق در حالیکه از ریگ
پوشیده شده بودند در مقابل خیمه های ما قرار داشت . کار
بسیار مشکل و پر مشقت بود از هیئت های

کوهنوردی که اندیشه ترتیب و تنظیم و مشکلات حمل و نقل را نداشته و تمام سامان و ادوات شان به قرار گاه مرکزی بدون کدام درد سری می‌رسد یادآور شدیم بحال این دسته کوهنوردان حسرت خوردند. کارما به انجام رسید و کارروز خود را ختم شده پنداشتیم ولی سیمون بیچاره هنوز هم مصروف بود.

در تمام قریه شایع شد که در بین هیئت کوهنوردان يك طبیب هم وجود دارد. يك تعداد زیاد مریضان اهل قریه بدون اعتنا به طوفان ريك در دهن خیمه سیمون نوبت گرفتار بودند.

زنان مردان و اطفال به مرد سویسی ریش دار اعتماد نمودند. اکثراً این مردم از درد چشم که در واخان به وفرت دیده می شد شکایت داشتند. البته با این طوفان های ريك درد چشم يك امر عادی بود. بعضاً زخم های ملتهب شده داشتند. يك مرد جوان از بی اولادی شکایت می کرد سیمون برایشان تابلیت ویتامین میداد. يك مادر طفل لاغر و ضعیف خود را آورده بود سیمون می دانست که با این مادر بیچاره چگونه کمک نماید.

دراثنای شب طوفان تمام تنه شد و باد تند خیمه مارا تکان میداد. برای اینکه از شر ريك محفوظ شویم تمام محفظه های خیمه را بستیم و خود را در بین خیمه محبوس نمودیم. امر بزودی فضای گرم و خفه کننده ما را از خواب باز داشت و ویکتور بستر خود را در کنار ريك مزرعه گذاشت گرچه از شر شمال رهایی نیافت ولی از طوفان ريك درمان بود.

حرکت بطرف قرار گاه مرکزی

کسانی که در حمل اموال ما کمک می کردند بما گفتند قبل از طلوع آفتاب حاضر می شوند و واقعاً همه آنها شفق داغ حاضر شده و به عده خود و فاکردند

پیر و جوان قریه برای حمل اموال ما آمده بودند و همه می خواستند از مزد حمل و نقل بهره ببرند تعداد نفرات تعدادیکه ما بکار داشتیم زیاد تر بود . و علاوه بر تعداد حیوانات باربر از قبیل اسب، مرکب و غرگاو را با خود آورده بودند . قدرت استرداد اشخاص داوطلب را نداشتیم از اینرو چشمان خود را پت نموده همه را مصروف ساختیم . کسانی که حیوانات بار بری آورده بودند خودشان اموال ما را حمل نمی کردند بلکه حیوانات خود را بار نمودند در آخر چند نفر بدون حمله ماند بعضی اشیای که اصلا در کمپ مرکزی ضروری نبود برای حمل ماند ولی این مشکل را نیز زودی رفع کردیم با این ترتیب که آماده شد اما با اینهم شش اسب قشنگ و زیبا اضافه ماند فکر کردیم که الی کمپ مرکزی به سواری این اسب ها برویم اما اینکار یکنوع استراحت طلبی محسوب میشد . و همین کافی بود که به اثر کثرت اشخاص از پشتاره ها خود را فارغ ساختیم مادست خالی راه می پیمودیم . تنها به هانس پیتز که پاهایش سوخته بود اجازه سواری اسب را دادیم .

یکی از رفقای ما پیشنهاد کرد که سواری اسب در چنین اراضی ناهموار بهترین تمرین حفاظت موازنه می باشد . و این تمرین نگاه داشتن تعادل و موازنه در ضمن صخره بازی بما کمک خوبی می کند در کمپ مرکزی خواهی نخواهی تمرین حرکات خود را شروع می نمودیم و از طرف دیگر اشخاصی که اسب های خود را برای سواری ما آورده بودند با دریافت جواب رد ناراضی می شدند .

سواری اسب تا کمپ مرکزی و یا مناصف آن ماجرای خوب کوهنوردی در آسیای مرکزی شمرده می شد و در فلم و یکتور صحنه های جالب افزود می گردید !

با يك احساس نا مطمئن و دودلی همه ما به استثنای ویکتور براسپ ها سوار شدیم ویکتور کامره خود را بدست گرفته از ما پیشتر می رفت . با استخدام جمال ها و اسپ سواری با بودجه خود بی باکانه رفتار کردیم .

چنانچه سیمون متفکرانه گفت خرج امروز ما در حدود یکصد و پنجاه فرانک می شود قبل از اینکه حرکت کنیم هرد و موتر فولکس و اگون خود را در يك نقطه محفوظ از طوفان ريك جابجا نمودیم يکی از اهالی حاضر شد که تابازگشت از کمپ مرکزی موترهای ما را حفاظت نماید . شبها نه در نزدیکی موتر ها بخوابد .

من با فراغت از کار بالای يك اسپ سواری نشستم . پسری که واسکت زیبای دست دوزی به تن داشت و ممکن از اجدادش برایش میراث مانده بود اسپم را جلو کش می نمود . سوار کارورزیده ای نبودم و سیمون برایم بعض هدایاتی داد تا در سر بالائی و سر پائینی ها نیفتم .

۵ سال بود که اسپ سواری نکرده بودم . پنج سال قبل در نیپال تا نزدیکی سر حد تبت به سواری اسپ رفته بودم ولی سفر من بر پشت زین خوش آید نبود این اسپ های ظاهرآ زیبا اصلا برای سواری نبودند بهر حال حرکت ما نسبت به پابطنی تر بود . چوچه تکیه کلام ما شده بود . اگر قسمت با ما یاری نمی کرد و چند قدم دیگر اسپ به جلو می رفت در يك بلندی بالای زین فشار می آمد و تسمه آن کنده می شد و بیک لحظه هردو بالای ريك ها می افتادند .

سوار کاران محلی نیز چوچو می گفتند ولی در حرف شان تاثیر بیشتر بود زیرا به محض اینکه صدای خود زانی بر آوردند اسپ ها به سرعت به راه می افتادند . و در بلندی

ها و سرایشی های زیاد ، مثل زمین هموار طی طریق می نمودند . چنین می نمود که این مردم روی زمین اسب تولد شده و نمو کرده اند .

در اروپا در چنین اراضی نا هموار اسب سواری نمی کنند سیمون گفت طرف بلندی دره اسب سواری کاملاً ناممکن است طوری معلوم می شود که در اینجا از هزار ها سال سواری رایج بوده و در دره مشکل و اراضی هموار همه يك امر عادی است اسب ها با کمال قدرت و آرامی در این اراضی پیش می رفتند . دیری نگذشت که من خود را حاکم اسب خود فکر کردم و به اندازه ار هنر سوار کاری ام اطمینان حاصل کردم که پسری را که اسب مرا جلوکش می نمود مرخص کردم . و عنان را بدست خود گرفتم . راه باریک بلند و بلند تر می شد خود را بالای زمین محکم گرفتم و نظره دستور سیمون در الای ها خود را عقب می انداختم و سعی میکردم که به جلو نلغزم . بمن ثابت شد که با چنین شرایط سوار کاری نسبت به پیاده بلند شدن زحمت ده و مشکل تر است و دلیلی که این سوار کاری ما را رای صعود به کوهها کمک می کند صدق پیدا می کرد . راستی برای ما بسیار لذت بخش بود که در عقب زمین اسب در کوهسار گاز بخوریم . سرعت حرکت حمال های ما حیرت آورود . و اگر به حرکت خود چنین ادامه میدادند مستحق بخشیش زیاد می شدند از همه بیشتر حرکت سریع غرگاوها مایه تعجب بود . در ظاهر غرگاوها حیوان تنبل و سنگین جلوه می کند اما با يك بار ۱۲۰ کیلو گرام به بسیار خوبی در بلندبهای فوق العاده سرعت حمال های ما حرکت می کرد و علاوه بر راه باریک و ارتفاعات زیاد با اطمینان کامل پامی گذاشت .

مردم واخان در هندوکش مثل سر پاش ما در هما لیا

از غرگاو استفاده اعظمی نموده برای همه امور از آن کار می گیرند . این حیوان باربر بارکش و حیوان سواری است و ضمناً از شیر و گوشت آن نیز استفاده بعمل می آید .
از پشته نسبتاً با میلان زیاد بلند رفتیم نقطه تقسیم آب و تیغه کوه نمایان شد . این نقطه تقسیم آب آمو و چترال محسوب می شد . کوهای خالی و سنگلاخ در جلو ما قرار داشت .

در طرف شرق قله ۶۷۲۶ متری پیک کارل ماکس دیده می شد . این کوه با جلال و عظمت از یخ و برف پوشیده بود . و علاوه بر سلسله کوه واخانسکی در جلو نظر ما بود . این سلسله کوه از پامیر بام دنیا شروع شده و سومین کوه بلند جهانی را تشکیل میدهد .

در چمن زار کوچکی که ویکتور و سیمون به مهمان نوازی فوق العاده استقبال شده بودند توقف نمودیم و حمال های اورگندی ما با این مردم اگر خویش نبودند لاقلاً آشنا بودند . برای ما نیز رئیس فامیل قالدینچه مزاری گسترده و ماست و مسکه تعارف کرد . ما هم پنیر قطی و روده پر کرده تعارف کردیم روده پر کرده به نظر عدم اطمینان دیده می شد و با يك تبسم از خوردن آن امتناع ورزیدند چوپان ها و حمال های ما با هم سر شوخی و تفریح را گذاشتند .

مردم واخان بکلی عکس آن است که در بازه آنها مطالبی نوشته شده و یا شنیده می شود مردم واخان خوش مشرب ، ظریف و مهربان اند .

در مورد این مردم قانع و شریف مطالبی نوشته شده که دور از انصاف و حقیقت است . مثلاً جهانگردان نوشته اند که واخانی ها رهن و چهره های خود را عقب موی اسب پنهان می نمایند و بینی های خود را بازغال سیاه می کنند (زغال سنگ

در تمام گردو نواح واخان پیدا نمی شود) در دور چشم خود حلقه سیاه رسم می کنند به این ترتیب چهره خود را عبوس و نا پسندیده می سازند . و خلاصه مردم وحشی اند .

اما این نوشته ها عاری از حقیقت بوده و قضاوت سطحی و بانجا و حتی مطلقاً مغایر حقیقت و واقعیت است .

در بستر يك دریاچه که بطرف با لامیلان داشت پیش می رفتیم در اکثر نقاط آب دریاچه راه را از بین برده بود و چون دریاچه در حال طغیان بود سعی می کردیم خود را از دریاچه دور نگه داریم . و در جاهائیکه راه دیگری وجود نداشت و راه متصل دریاچه می گذشت از اسب پائین می شدیم . زیرا از عقب زین اسب نگاه کردن به پائین سرگیج کن است .

بجای اسب های اهلی و زیبای افغانستان بهتر بود به پای خود اتکا می کردیم . هر وقتیکه تصمیم به فرود آمدن می گرفتیم حتماً راه تنگ می شد و فرود آمدن مشکل میگردید . در يك نقطه باید از دریا می گذشتیم و همینجا بود که قدر اشیان را فهمیدیم صاحب اسب برای اینکه از مرطوب شدن جلوگیری نماید به عقب سوار شد . و اسب بیچاره و حوصله مند از روی اجبار هر دو نفر را از دریا می گذشتاند . حمال ها نیز پاچه های خود را بلند نموده داخل آب شدند اساساً گذشتن از آب برایشان پرورلمی نبود . زیرا بلوجود جریان شدید آب هیچ کدام شان موازنه و قدرت حمل را از دست ندادند .

در تپه دیگر بلندی و ارتفاع به اندازه ای زیاد شد که دلم بحال اسپم سوخت و علاوتاً تمایل این طرف و آنطرف بعدی زیاد شد که حوصله ام سر آمد . یکی از صاحبان اسب را صدا زدم ، جلو اسب را برایش واگذا رشدم و باراسپ را سبك ساختم این شخص حیوان دوستی ام را درك نکرده و بعد

از چند قسم خودش براسپ سوار شد . در حالیکه من برای این اسب را واگذار نشده بودم که او از آن استفاده کند بلکه دلم بحال اسب سوخته بود .

زبان آلمانی بالهجه سوئسی بدون ترجمان وسیله افهام و تفهیم شده نمی توانست و پسر تاجک با يك لبخند ریفقانه از جلومرد شد و اسب بیچاره را به بلندی بالا برد .

وقتیکه به سر پشته رسید طوری وانمود کرد که من باید یاد بگیرم که چگونه به بلندی ها بپشت اسب می توان بلند رفت . و با شخصی که ازغرب دور می آید و سوار کاری بلد نیست احساس همدردی نشان داد .

ارتفاع سنج ما بلندی را ۳۷۵۰ متر نشان میداد . تنگنا پایان رسیده و برای زمین دره جا گذاشته بود . میدان دره با سبزه مستور بود در کنار چپ این میدان کوچک يك دیوار عظیم زردرنگ گرانیت بصورت عمودی بلندرفته گویی به آسمان آبی منتهی شده است . زرد و آبی دو رنگ متضاد بسیار جالب و دلکش جلوه می کرد به این دو تضاد رنگ سیاه و خاکی رنگ های وسطی را تشکیل میداد . این منظره زیبا و دیدنی بهترین منظره هایی بود که امروز صبح به دیدار آن توفیق یافتیم .

مثلیکه هانس پیتروویزی از يك دهن آواز بکشند گفتند : دیوار جنوبی ایگولی و میدی .

واقعاً دیوار زرد جذاب بود . ذوق عجیب صخره بازی مارا بطرف خود می کشانید . گرانیت این منطقه مثل گرانیت آلپ دارای گل سنگ نیست بلکه خیلی لغزنده است . ولشیم است و اتکاء ندارد .

ازین گرانیت زرد رنگ ، مردم آنجا کلبه های محلی آباد میکنند که مادر آخرین دقایق به آن ملتفت شدیم این

کلبه ها به دامنه کوه از سنگ طوری ساخته شده که از دور
بنظر نمی خورد .

سبزه چمن کوچک تمام شده بود و حیوانات شان به سبزه
های قلیل دور و نزدیک مصروف چرا بودند .
ویکتور می خواست يك پسر جوان را فلمبرداری کند اما
موفق نشد و وقتی که این پسر کامره را دید شروع بگریستن
کرد .

گرچه هنوز ۳ بعد از ظهر بود . فیصله نمودیم شب را
در چمن زار صبح کنیم . زیرا از آن بیلا برای کسانی که بستر
نداشته باشند جای شب باش میسر نمی شد . فردای آن روز
بهر حال به قرار گاه مرکزی خود رسیده می توانستیم و برای
حماها نیز دو روز پر مشقت نمی بود .

این چمن زار و میدان کوهی موقعیت بسیار عالی داشت .
و اگر چنین جایی در سویس می بود فوراً بر فراز آن قهوه
خانه ای اعمار می گردید . و پست کارد تهیه و فروخته میشد
و مهمانان را برای تماشای آن جلب میکردند . ازدیوار زرد
رنک يك چشمه سرازیر می شد که يك جهیل کوچک را تشکیل
میداد و در آن کوه های اطراف منعکس می شد .

مخصوصاً قله ۶۵۰۰ متر شایه ما را هر دقیقه بطرف خود
جلب نمود . چنین يك قله باید فتح شود . و ما آن را یکی از
اهداف عملیات کوهنوردی خود قرار دادیم . راه صعود تثبیت
شد و انشاءالله گفته خطوط مستقیم ما را به قله می رساند .
آب چشمه دل آمارا به پاکی دعوت نمود . و ما به پاکی و
صفائی و غسل پرداختیم .

ما می خواستیم بالاخره در قرار گاه اساسی بحیث
اشخاص پاک و نظیف برسیم . بابرس و لیف ها بدن های
خود را که از مشاهد نا حال روی آب را ندیده بود شستیم .

همراهان حمال، به تعجب به ما می نگریستند و این مصروفیت ما را پیسوده می دانستند. تنها ساکنین قدیم این چراگاه مشکل ما را درك و فكر می کردند كه چرك و كنافت بدن ما با این آب سرد رفع نمی شود. از اینرو يك كوزه آب گرم برای ما فرستادند. با كمك آب گرم ريگ و خاك را از بین موهای خود خارج ساختیم و خود را مثل يك طفل نوزاد احساس كردیم. تنها و يكتو از آب گرم استفاده نکرد او خود را عاری از مرض مدنیت فكر می كرد و علاوه بر آن وظیفه خود می دانست تا ما رادرائنای شست و شوفلمبرداری نماید و يكتو كه در عین زمان آمریت كارخانه را بعهده داشت بپاکی علاقه نگرفت.

پاکی برای كارخانه مضر نبود. قاشق، پنجه، بشقاب و ديگ ها بايد نظيف می بود. و ما با صابون و جالی ظروف را می شستیم و همراهان ما به تعجب بمامی نگریستند. و طباح ما چنین ظروف صاف و پاك المونیوم و پلاستيك را در هیچ روز سفر خود ندیده بود. و اگر طباح ما میخواست با مطبخ انطباق نماید باید خود را شست و شو می نمود.

بعد از غروب آفتاب هوا بمثل یخ سرد شد و واقعـه دل انگیز درین سفر شروع گردید. برای اولین بار جاکت و لحافهای گرم را سر دست گرفتیم و برای اینکه شب را در کوهای مرتفع می گذشتانیدیم خوشنود بودیم.

درینجا برعكس پائین دره باد آنقدر شدید نه بود. در کوههای بلند طوفان های شدید بسیار دلچسپ است اما به این شرط كه دريك نقطه محفوظ و خارج از خطر بود و باش داشته باشیم. زندگی در بین خیمه و یایك دیوار یخچالی تلخ است.

برای اینکه اسب ها در برابر سردی شب محفوظ باشد اسب هارا باجل گرم مجهز نمودند. اما مركب و غرگاوازین

لطف بی بهره بودند. جسم شان با پوست ضخیم باید در برابر سردی مقاومت می نمود .

کسانی که در حمل و نقل اموال باماکم می نمودند در کلبه های گلی خوابیدند ولی مادرین خریطه خواب ولجاف های گرم و توشك رابری در هوای آزاد خوابیدیم و به ستارگان زیبای آسمان آسیای مرکزی چشم دوختیم. در حال نیمه خواب بودم که هانس پیتز صدا زد. چقدر ظالمانه است که در چنین يك شب زیبا و آسمان جالب بخوابیم و این ستارگان و عروسان زیبای آسمان را نظاره ننمائیم .

اگر به مشوره هانس پیتز رفتار می نمودیم باید تمام شب زنده داری می کردیم و روز آنرا به خواب می گذشتانیدیم. ولی این کار را تنها خود هانس پیتز انجام داده می توانست و بس بهر حال در هندو کش نسبت به الپ شب زنده داری ممکن نیست .

صبحگاه جهيلك كوچك يخ بسته بود و طوری که طفلکان دراو لین برف زمستان خوشی می نمایند ما نیز ازدیدن یخ خوشنود شدیم .

هريك انگشت خود را به یخ تماس می داد. بالاخره به یخ رسیدیم و عنقریب به اندازه کافی یخ خواهیم داشت .
- براه افتادن يك كاروان نظر به تجربه حاصله وقت زیاد را در بر می گرفت از اینرو ماقدری پیشتر رفتیم تاراه بهتر برای حیوانات خود پیدا نمائیم. زمري در آخر كاروان حرکت می کرد البته بارسیدن زمري اطمینان حاصل می شد که تمام بار ما انتقال داده شده و هیچ چیز نه مفقود و نه فراموش گردیده است .

اسب های ما از سردی و خنکی روز گذشته ضعیف معلوم می شد. هر قدر عنان را محکم می گرفتیم و یا پایهای خود فشار می دادیم به آهستگی پیش می رفتند. چاره این بود که جلورا بدست صاحبان اسب بد هیم چند قدم اسب ما را جلو کش نماید .

چندین بار اسب های ما از آب جاری گذشت، این آب ها

در صبح نسبت به ظهر بسیار کمتر میباشد. زیرا سردی شب از آب شدن یخها جلوگیری می نمود. راه بالای ذخایر عظیم برف و یخ معلوم نبود اینجا و آنجا یخها براق معلوم می شد. در بین يك برف بزرگ يك پارچه زمین سبزه دار مطابق به آرزوی ما وجود داشت، اینجا می توانستیم اسپان خود را بگذاریم.

مادرین ضمن از ۴ هزار متر بلندتر رفته بودیم، حیوانات بیچاره بدون چون و چرا مارا بالاتر می بردند درین موقع قصه اسپ اسکندر مقدونی بخاطر آمد. اسپ معروف اسکندر موسوم به بوکی فالوس در حین لشکر کشی اش و عبور از هندو کش بمرض توتك دچار شد. (توتك مرض ارتفاع بلند است و مردم و احیاناً فشار بلند و سر دردی را بنام توتك یاد می کنند) و قتیكه اسکندر در قرن ۴ ق، م در کوههای هندو کش می خواست قله خدایان را دریابد به این تکلیف گرفتار گردید گرچه وضع اسپ ما بهتر بود ولی ازین بعد در پشت رین نشستن و يك طرف و دیگر طرف متمایل شده لذت بخش نبود. خلص اینکه اسپ سواری کیف خود را از دست داده بود.

بدون اینکه از اسپ ها وداع نمائیم پیاده يك میدان بزرگ را پیمودیم و اسپ ها در صدد خوردن سبزه ها بودند. سوار کار ماهر ماسیمون نیز رفتن به پای را مستریح تر می پنداشت.

آهسته آهسته دامنه جغل زار برای حیوانات بار بر مشکل می شد و ما به ارتفاع قیستر هورن رسیده بودیم. از آن بعد باید راه را جستجو می کردیم و برای اینکه راه از نزد ما گم نشود بایرک زرد رنگ که از دور نمایان می شد علامه گذاری می نمودیم.

سیمون و ویزی پیشتر رفتند تا در کمپ مرکزی و اساسی محل کمپ را تعیین نمایند. محل مسکن مرکزی آنقدر دور نبود. هانس پیتز مجروح در عقب قافله براسپی سوار بود و ویکتور با کامره فلمبر داری خود در بین قافله مصروف فلمگیری دیده می شد. من در این طرف و آن طرف دامنه سنگ زار

می‌دیدم و درصدد پیدا نمودن راه عبور مناسب بودم. ولی
بائر مساعی راه عبور یافت شد. بالاخره به يك گردنه‌ریگزار
و سنگریزه رسیدیم و فکر می‌شد که نقطه آخرین صعود برای
حيوانات قرا رسیده باشد. اما باز هم راه عبور ممکن گردید.
چند صد متر بطرف چپ و راست این طرف و آنطرف راه
می‌گذشت و از آن بعد دزك كردم که راه كمپ مرکزی پیدا است
و حاجت به کشفیات نمی باشد.

من منتظر کاروان بودم و زودتر از آنچه من در انتظاران
بودم کاروان رسید سر قافله غرگاوها بودند. غرگاو حيوان
بظاهر تنبل ولی اصلا کوهگرد و چالاك. ارتفاع ۴۳۰۰ متر
به حيوانات مذکور هیچگونه تاثیر نکرد و چنین مینمود که
اصلا غرگاوها برای این ارتفاع پیدا گردیده اند اما مالکین
آن خسته و ذله معلوم میشدند.

بعد از ظهر به نقطه مطلوب رسیدیم دريك نیم دایره
مقابل ماقله مغرور جلب توجه میکرد این قله تاحال از طرف
کسی تسخیر نشده و مارا بطرف خود می‌کشانید.

سیمون و ویکتور با وظایف کشفیاتی خود کار خوبی
انجام داده بودند محل تثبیت شده با ۴۵۵۰ متر ارتفاع يك
نقطه ایدالی بود. از طرف دیگر تقاطع جفله سنگ زاری که
توسط یخچال آورده شده بود در شب و وقت غبار پیدا نمودن
کمپ را سهل می‌ساخت. در ارتفاع قله ماته هورن بالای
سنگریزه یخچال دوجمیل زیبا وجود داشت که در هیچ نقطه
جهان بالای چنین سنگریزه چنین جمیلی وجود ندارد گویی
این دوجمیل برای ما ساخته شده بود از آب یکی آن برای
نوشیدن و از دومی برای شستن ظروف و دست و پامی توانستیم
استفاده نمایم.

ورود کاروان شروع شد حامل‌هایکی بعد دیگری رسیدند
غرگاوهاي متحمل از بار سنگین اضافی آزاد شدند. پسر
دوازده ساله هم درباربری ماسهم گرفته و يك صندوق بیرزا
به بالا حمل کرده بود بطور بخشش يك پیراهن کهنه را
برایش دادم. صندوق ها، بیلرها فایبر و جوال ها به صورت

درست و صحیح چیده شد. غژگاو ها مركب و يك اسب سپاه
پير كه به اين ارتفاع بلند آمده بود در بين يك گودال برای
استراحت جمع شده بودند .

حمل های مادر صدد هموار نمودن قرار گاه مركزی
شدند. و چون ريگ و جفله يخچالی به آسانی يك طرف
می شدند به آسانی وبه سرعت كار هموار کردن محل كمپ
پيش رفت نمود در آنجا دیدیم كه اين مردم كوهسارچه اشخاص
زحمت كش و ساعی می باشند. در طرف ۲۰ دقيقه يك ميدان
وسيع برای قرارگاه مانتكامل گرديد بعداً واخانی های مادريك
كنار نشستہ منتظر بدست آوردن مزد خود شدند. ما نیز
كامپينگ و دوچوكی مقابل آن را گذاشتيم و سيمون نوت های
صد افغانیگی را در برابر خود چيد بدون اينكه بسيار در مورد
بخشش حمل ها مذاكره كنيم همه ما موافق بوديم كه اين
اشخاص دو ست داشتني شايسته ۲۰ افغانی بخشش
می باشند .

زمری ضمن يك بيانيه ، آن ها را مخاطب سا خته
واز طرف ما از آنها تشكر نمود. و گفت سويسی ها مسرورند
كه در كوهای شما فرصت كوهنوردی می يابند. طوريكه شما
كوهای بلند داريد سويس نیز مملكتی است دارای كوهای
بلند، سويس دور است و بسيار دورتر از كابل و نورستان
می باشد و اينها برای دیدن كو های افغانستان مخصوصاً
هندوكش به اين سفر دور- و دراز اقدام نموده اند. یکی از
دو نفر يكه هميشه از طرف اهالی حرف می زد. سوال نمود كه
آيا واقعاً ما از كارشان راضی می باشيم. و می خواست رضایت
ما را بآرد و بپرسيد. زمری برای خوشنودی ما از آنها پرسيد
كه ايشان از ما خوش اند. مردان اورگند گفتند از اينكه مهمانان
ما از ما خوش می باشند و از اين سبب خوشنود هستيم. عالی ترين
مزد برای ما خوشنودی انسان است.

بعد زمری هر كدام را يكه يكه به نزديك میز ما طلپيد
هر كدام پير و جوان از ما يك نوت صد افغانیگی را كه به تمثال
اعليحضرت محمد ظاهر شاه مزين بود بدست می آوردند.

هر کدام نوت هارا به غور میدیدند و اگر يك كنچ آن پاره و یا خراب می بود دوباره مسترد می نمودند. در اخیر بایك فشار و فشردن دست از گرفتن مزد خود از مائشکر میکردند .

طبيب مادر بين مردان و پسران قيمت خوبی پيدا کرد وى بالای ميز خود تمام سامان و لوازم طبابت را هموار کرده بود. حديث است که اگر خداوند برای کسی ثروتی اعطا میکند باید اثر ثروت آن سایر ابنای نوع نیز مستفيد شوند .

ما خود را مسرور حس مینمودیم که مردم و اخان گر چه نوت را به دقت میدیدند ولی باز هم آنرا قبول می نمودند. در دره های دور و گوشه آسیای مرکزی پذیرفتن پول کاغذی يك امر عادی نیست ما در هماليا چندین جوال مملو از پول سیاه را با خود حمل مینمودیم .

بحمل های خود گفتیم که یازده روز بعد دوباره بیایند و این بار فقط ۴۰ نفر باشند و حیوان بارکش با خود نیاورند. در اول سپتمبر میخواستیم تمام لوازم کمپ مرکزی را به پای قله هفت هزار متره نقل بدهیم و چون از فراز یخچالها میگذاشتیم حیوانات نمیتوانستند درده روز آینده مابه بلندی عادت میگرفتیم و میتوانستیم پیش برویم. برای عادی شدن و مطابقت در اول میخواستیم به قله شش هزار متری بالابرویم اگر در این کوهنوردی به صعود این قله موفق نشویم باز هم يك عمل تطابقی و اعتیاد شمرده میشد و علاوهً يك قله پنج هزار متری نیز بود .

در نزدیکی قرار گاه خود سه هدف کوهنوردی پنج هزار شش هزار و هفت هزار متره در مقابل داشتیم. در کوههای آسیای مرکزی و هندو کش غربی يك تعداد قله بحيث قله اولی و تجربوی نام گذاری شده است ولی باید گفت که وقتی بريك قله نام گذاشته شود که آن قله فتح گردد و همچنان اهالی آنجا برای قله مذکور نام نداشته باشند لهذا وقتی بريك قله نام میگذازند باید هیئت کوهنوردی عنعنه آنجا را مدنظر بگیرد. اما برخلاف در هندو کش غربی آسیای مرکزی قله و برج هایی است که نام اروپایی دارد مثلاً بعضاً نام شهر

و قریه ای که کوهنورد در آن مسکن دارد بر آن قله گذاشت
شده چنانچه برای سهولت کار شان قله را بنام قله
مایر و ماتری هورن مسمی نموده اند. این امر تنها مربوط
به هندوکش نیست بر بسیاری از قله دیگر نیز این نوع
نام گذاری شده که مثال زنده و برجسته آن مونت ایوریست
است.

بلندترین قله دنیا از طرف اهالی آنجا نام دیگری دارد
و علاوه بر نام آن زیباتر و خوش آهنگتر و پرمعنی تر میباشد.

برای ما سوییسی ها جقدر مایه تعجب خواهد بود که

قله ماتر هورن واقع کشور سویس بنام مونت و اخان موسوم
باشد اتفاقاً قله و اخان برخلاف قله دیگر هندوکش نام هایی
دارد اگرچه نام این قله بروی نقشه نیست ولی اهالی نام
هر قله را میدانند. قله هفت هزار متری بنام صورت اورگند
بالا یاد میشود قله ای که از طرف پولیندی ها بنام قله سیاه
موسوم شده به نزد اهالی بنام کوه یوروپ مشهور است.

حمال های ما در حالیکه سه نفره بزرگ غرگاو سوار
شده بودند شاد و خندان ما را ترك دادند. امروز قریه اورگند
خوب ثروتمند شده برای اکثر مردان این پول عاید برجسته
سپالش محسوب میشود زیرا برای زندگی ساده این مردم این
مبلغ يك مبلغ کافی بود ثروت و هستی این مردم حیوانات
اهلی و مزارع خشك و خالی شان است از گوشت و شیر، روغن
و پوست، پشم این حیوانات استفاده می نمایند.

برنج، گوشت و چای و بوره به ندرت یافت میشود
در هوای خشك و سخت این منطقه میوه نیز نمیروید از پوست
گوسفندان برای لباس و بوت استفاده می شود و وقتی که پوست
و پشم از احتیاج شان اضافه باشد به فیض آباد جهت فروش
میرند و در عوض تیل خاك، گوگرد و بوره میخرند. کشمش
و تنباکو در جمله اموال لوکس محسوب میشود.

خوشوقتانی حمل های مابخوبی احساس میشود با صد افغانی
که بدست آوردند هر کدام يك بز و یاسه بر چارم قیمت يك

گوسفند را تادیه کرده میتوانستند. اذاینرو این مبلغ پول زیادی برای مردم کوهنشین بود .

کمپ مرکزی قلعه مستحکم ما:

کمپ اساسی و مرکزی مسکن دایمی ما محسوب میشود. دریک محل باقی ماندن و نجات از زحمت حرکت هر روزه لذت بخش بود. بالاخره به مسکن خود رسیدیم شب آرام را بعد از خستگی پیشرو داشتیم. خیمه بزرگ را برافراشتیم و در ضمن کار پر زحمت دریافتیم که مادر ارتفاع قله مونت روزا قرارگاه خود را اختیار نموده ایم. وقتیکه آب برای نوشیدن و یا در صدد بستن ریسمان خیمه به خرسنگ ها بودیم قلب ما مثل ماشین ریل بصدا میآمد نخست شش های ما به هوای مرتفع عادی نبود ولی چند روز بعد این همه مشکلات رفع میشد و ما با ارتفاعات بلند اعتیاد حاصل می نمودیم .

خیمه قرارگاه مرکزی را باید مثل قلعه مستحکم می ساختیم تا در برابر هر گونه اختلالات جوی مقاومت کند درعین حال این محل باید نقطه مبدأ حرکت برای عملیات کوهنوردی در کوه های جانبی باشد و یکتور باتخته سنگ ها مطبخ اعمار کرد و یزی و سیمون یک عمارت شخصی برای جا بجا نمودن وسایط شخصی شان ساختند بدین نوع ترتیب و تنظیم خوبی در قرارگاه ما حکمفرما گردید.

از این محل میتوانستیم قله شش هزار متری را خوب ببینیم و با دور بین سمت شمالی و راه های صعود را خوب مورد غور و دقت قرار بدهیم صرت اور گند پائین طوریکه از نام طویل آن پیداست یک منظره وحشت ناک و مشکل را تشکیل داده بود. شکستگی یخچال یکی بعد دیگر و برج های آمادۀ سقوط و یخچال های آویزان زیاد داشت گویی دست مقتدری قاش قاش و کوفته باشد .

از بین این یخچالها مثل نردبان آسمان قله سر برفلك کشیده بود و طبیعت برای این قله سر برفلك کشیده راه صعود داده بود یک صخره بدون درز سفید رنگ به خطوط شیک

و مغرور تابه قله منتهی می شد میلان بطرف بالا زیاد و از خطر خالی نبود ولی ممکن بود مسئولیت خطر را بعهده بگیریم .

راجع بخود قله که يك موضوع تثبیت شده بود در مورد آن مناقشه نمودن زاید بنظر میرسید راه رفتن به قله مطمئن نبود يك دیوار عظیم سنگ بین ما و قله قرار داشت و به يك صورت ممکن بود که از این دیوار سنگی بگذریم اطراف آن از نقطه نظر تخنیک صخره بازی ساده معلوم می شد اما بسیار خطرناك بود زیرا صدها متر یخچالهای مهیب و سهم ناك در مقابل قرار داشت باید خود را به تقدیر میسپردیم و از یخ هائیکه آماده سقوط افتادن بود می گذشتیم این یخها مثل انگور های پخته شده بدیوارها آویزان بود تماشای منظره و انتخاب راه صعود جمله کلاستیک ترستین را بخاطر داد که گفته مرگ در کوهسار و کوهنوردی اکثراً مرگ قهرمانانه نیست بلکه غالباً احمقانه میباشد. این جمله خوش آیند نیست ولی در اکثر موارد صدق میکنند .

اگر دیوار صخره قابل صعود نباشد پس باید تماماً بطرف راست برویم و از قول شمال غرب راه خود را انتخاب نماییم به اثر این بی راهی راه رسیدن قله در روز طویلتر میشود. اما این راه مطمئن تر است .

رسیدن به رأس قله راه مختلف داشت که هر کدام ان حاوی ضرر و منافع بود قلت اکسیجن محسوس گردید چند روز لازم بود تاشش های ما به این ارتفاع بلند و قلت اکسیجن عادی میشد. شب نسبت به چمنزاریکه شب گذشته را سپری نمودیم سردتر بود. ترجیح دادیم زیر خیمه بخوابیم. برای اولین بار طی سفر خود يك خیمه بزرگتر و آرام را بدست آوردیم. جقدر گوارا است که تمام اعضای هیئت در بین يك خیمه جایجا شود زیرا اگر هیئت کوهنوردان در خیمه جداگانه خواب نمایند ناراحت کننده است چند ساعت بعد در سینه خود این محل برای ما ثابت شد. برای اولین بار در يك قرارگاه مرکزی که زمین آن را برف و یخ نه بلکه سنگ های یخچالی تشکیل میداد خوابیدیم و به هر جایکه قدم میگذاشتیم

سنگ پاك و صاف وجود داشت و وقتی كه برف بعد وفرت
و خسته كن باشد وجود چنین زمینی خیلی خوشگوار است
چند ساعت بعد در سینه خود آرامش خلق میشوند و فشار
سنگین کمی تقلیل یافت و آهسته آهسته وضع ماعادی گردید
ما به ارتفاع بلند آلپ برآمده بودیم هانس پیشتر گفت كه به
خاطر باید داشت ما در ارتفاع قله والینور بلند ترین قله
سویس میخوابیم .

هر لحظه از خواب بیدار میشدیم . خواب ما بسیار کوتاه
بود . رویایی بی معنی و پهلوان گشتن از يك طرف به آن طرف زیاد
موجب ناراحتی بود بلكه نفس غریق دوباره بخواب میروختیم .
شب در بین بستر خود به اندازه ای نا آرام بودم كه
بالاخره چركت سفری ام شكست و بروی زمین افتادم عرق را
از جبین خود پاك نمودم گفتم چه خواب عجیبی دیدم . خواب
اژین قرار بود .

سرویس فولكس واگن را می راندم و د یوانه وار
به اكسلتر فشار میدادم .

از يك یخچال به یخچال دیگر موتر را میراندم مثل يك
تراكتور و تانك موتر فولكس واگن بر سنگریزه و جفله ها
بلند میشد بالاخره دوبین برف موترم ایستاد .

یخچال آماده به سقوط و یخچال های آویزان را بالای
سر خود دیدم .

از تنبلی بستر سفری را دوباره درست نمودم و با خود
گفتم كه خوابیدن بروی زمین نیز ناراحت كننده نیست .

هانس پیشتر از خواب بیدار شده بود زیرا زخم های وی
اورا اذیت میکرد و ما از مشاهده وضع اش متأثر بودیم .

شب اول يك شب مستریح و آرام نبود و فردای آن
چنینكه قهوه را میتوشیدیم همه تازه معلوم نمیشدیم اما با آنهم
طبع ماهوش بود . تصمیم گرفتم كه همان روز بطرف قله
شاه بلند برویم و دیواز سنگی را كه راه صعود را بر ما بسته
است از نزدیک ملاحظه نماییم و يك مارش بطرف بلندی برای
بلدیت و اعتیاد نیز مقید بود و امید وار بودیم كه شب شمعان

آن خوب خوابیده بتوانیم .
زمري از همه مازيادتر علاقه به كوهنوردی پیدا کرده
بود او يگانه كوهنورد افغانی بود كه ميخواست حتی در بين
اعضای هيئت كوهنوردی ما اولين شخص باشد كه بر قله
بلند شود زمري هر گز به كوه ها نرفته و از كوهنوردی اطلاعی
نداشت و تصور نمیتوانست كه صعود بر قله و فرود آمدن از آن
چقدر تكلیف ده است بهر حال برای ما مایه مسرت بود كه
او تنها يك ترجمان خوب نه بلكه به كوهنوردی نیز علاقه
پیدا کرده بود و آرزو می كردیم كه این مسرت مادرانای عملیات
كوهنوردی برای همیشه باشد بابوت های كوهی عينك برفی
و لباس گرم او را مجهز ساختیم و بطرف یخچال در حرکت
شدیم .

هانس پيتر را در قرارگاه گذاشتیم او بانگاه حسرت
از عقب مانگاه میگرد .

زخم های سوختگی او درد مینمود چنانكه حرکت و گشت
و گذار را در گرد و نواح كمپ نیز برایش مشكل ساخته بود
در داخل چنین شرایط به كوهنوردی هر گز اقدام کرده
نمیتوانست .

اولین تماس با كوه :

از اولین برف و سنگریزه یخچال گذشته به خود یخچال
رسیدیم یخ روشن و شفاف در برابرم قرار داشت در برخورد
نخست با یخچال به يك آب یخ مواجه شدیم درزهای بزرگ
كه خانه ها در بین آن غارت شده میتوانست ما را مجبور
میساخت كه از آن خیز بزیم آب جاری و مهیب در درزهای
یخچال جمع شده بود و از اینجا و آنجا آواز شكستن یخ
بگوش میرسید .

برف برنگ های متعدد جلوه نمایی می كرد . رنگ سفید
در حصص سایه برنگ های آبی و سبز مبدل جلوه می كرد و يك
فضای زیبا و متلون را تشكيل داده بود .

نیم ساعت اول ما یوسانه هر طرف رفتیم كوه در نخستین
روز قدرت خود را بمانمایان ساخت و ثابت كرد كه یخچال

های هندوکش نسبت به یخچال های الب متفاوت است قله
کوه های اطراف خود را در آغوش یخ های نوک دراز می یافتیم .
ویکتور بایک خیز و جست زیاد بالای یخ چند زینه
و جای پای حفر کرد و بعد در روشنی وضیاء زیاد بعد به زیر
آفتاب به سطح مرتفع یخ رسیدیم کوه معظم هندوکش دومین
درس خود را شروع نمود . او بجا برف یخ زده و متلاشی شده
را نشان داد نوک های تیز و کارد مانند آن به برف یخ زده
شباهت نداشت نمیدانم که چرا ما به اجسام تیز و برنده برف
و یخ نام گذاشته ایم این نوع یخ از گروه خطرناک بود و ما باید
به آن پنجه نرم می کردیم . به اثر اشعه تابناک آفتاب و خشکی
هوا آن یخها به اشکال مختلف مبدل گردیده بود اوضاع جوی
آسیای مرکزی روزها و هفته ها خوب و روشن است و آفتاب
با قدرت کامل در قلب یخ نفوذ کرده میتواند این یخها اکثر
یک یک و نیم متر ارتفاع داشت و ما باید به آن مجادله مینمودیم .
بعضی اوقات بین اجسام شمع مانند و نوک تیز راه عبور موجود
بود که ما میتوانستیم بمشکل از آن عبور نمائیم و موانع را
از مقابل خود برداریم .

بوت های ما تو سطر این یخ با وجود یکه با وسایل
کوهنوردی مجهز بود می لغزید یخها در اشعه خورشید میدرخشید
و مثل یک کله پنگوئن ها نمایان میشد شکل حیوانات متعدد
آهو ، خرس را گرفته بعضا مانند گل های رنگارنگ معلوم میشد ،
یک باغ زیبایی طبیعت بود این نوع بوته های وسیع برف و یخ که
به مرغزاری شبیه بود باری موجب تکلیف و رنج ما میشد
و ضمناً مورد بهت و تحسین ما می گردید در آخر به یخچالی
رسیدیم که یخها بصورت عمود در برابر ما بلند شده بود
زمری که به کوهنوردی عادت نداشت مانده و خسته نشسته
بود و درك کرد که کوهنوردی تنها عبارت از صعود و کمایی
نمودن افتخارات تسخیر قله نیست از هر سوراخ آب
مینوشید گفتار ما زانمی شنید و فکر میکرد خودش بهتر میداند
ویزی و ویکتور در آن طرف یخچال از نظر غایب شدند .
سیمون در یک توته بزرگ یخ بصورت عمودی بالای سرما

ایستاده بود و به سرعت جای پا و دست برای خود حفر می کرد
 من به زمري نشان دادم که چطور ممکن است با موزه های
 کوهی و زاغ نول امکانات صعود بالای این یخ ها ممکن میشود.
 صعود و صخره بازی جنبه دلچسپ را گرفت بالا شدن
 يك دیوار عمودی حکم مفقود شدن را در يك گودال تاریک
 داشت در اول بدون ریسمان حرکت کردیم و تا جاییکه برای
 ما کوهنوردان ممکن بود بدون ریسمان رفتیم اما زمري
 نمیتوانست بدون ریسمان حرکت کند و سیفون سر ریسمان را
 به پشتاره خود بست. من صدا زدم که سیفون نباید به سرعت
 حرکت کند هر سه ما خود را بیک ریسمان بستیم. و زمري را
 در وسط گذاشتیم بعد از بالا شدن به صخره عمودی باز هم
 با هم ارتباط داشتیم. یخچال مستور و بایرف که در زهای آن
 هم بر زیر قشر نازک برف پوشیده بود خوب تشخیص نمی شد
 لهذا بهتر بود که احتیاط را از دست نمدادیم در چنین مواقع
 خطرناک خود را باز نکردیم ماویکتور زمري را تعقیب نمودیم
 آنان از نظر ما پنهان شده بودند و در صدد پیدا کردن يك نقطه
 ضعیف در دیوار ایستاده بودند. به ارتفاع پنج هزار متری
 به يك بلندی و کوبان مانند یخچال برخوردیم برای بار اول
 منظره را از نظر گذشتانده می توانستیم. از پهلوی مایک کمر بند
 مقطوعه و بعد از چند دقیقه دو نقطه رنگه را دریافتیم و یگستور
 و زمري خود را به نیم راه صخره رسانده و طوری معلوم میشد
 که يك راه مناسب دریافتنه اند آهسته آهسته بلند می رفتند
 صخره به یخ مبتدل شد. قله در شغاع آفتاب تجلی میکرد
 و سنگ های متمایل به پائین نشانه سنگ های شکننده بود.
 خوب خسته شده بودیم. بروز اول به ارتفاع پنج هزار
 متر بلند رفتن فعالیت خوبی بود بالای پشتواره خود نشستیم
 پا های خود را دراز نمودیم و گذاشتیم که آفتاب تیر پوست
 ما را بسوزاند آنجا رفقای را تعقیب می نمودیم که مثل آرتیست
 های سرکس در دیوار یخ هنر نمایی می کردند. خوب پیشرفت
 نموده بودند و طوری معلوم میشد که وضع بهتر شده بود
 چه هر دو از هم دیگر جدا شده بودند. ویزی به يك خرسنگ

مزدیك شد وویكتور بازاغ نوع آهنی در صعود به كوه وفادار ماند. بعضا همراه چكش نوك تیز خود زینه می ساخت. توتیه های یخ در اشعه آفتاب مثل نقره برق می زد هر دو رفیق در آخر صخره باهم ملاقی شدند. نقطه حاكم كوه شش هزار متری ما مغلوب شد. ما از نتیجه كار روز خود خشنود و راضی بودیم. ماسه نقره اصلا تیغه شمال غرب را كشف می نمودیم و چون با چشم دیده میشد كه سنگلاخ ها به تیغه شمال قابل صعود است. از رفتن اجتناب نمودیم از بین بعضی درز های مشكل گذشته به حاشیه یخچال كه ویزی وویكتور روی آن قرار داشت رسیدیم. آواز چكش یخ شكش بگوش می رسید و پارچه های یخ بهر طرف می پرید. چند دقیقه بعد رفیق های خود را دیدم كه از دیوار عمودی یخ بطرف ما پائین می شدند. ویزی وویكتور تیغه كوه و راه صعود آن را بسیار پسندیدند. از چشمان شان ذوق و اشتیاق صعود بر كوه نمایان بود. ما هم از اینكه راه صعود تیغه را دریافته بودند خشنود بودیم. رفتای ما در تیغه كوه در جای مناسبی دیوی اموال ما را تاسیس نموده بودند. كامره عكاسی موادی كه به آن ضرورت نداشتند بایك ریسمان و يك تعداد فانه و پیچ های یخ آنجا گذاشتند.

ما هم در وقت فرود آمدن يك مقدار كافی مواد غیر ضروری آنجا گذاشتیم و از حمل آن خود را نجات بخشیدیم. حین فرود آمدن از یخچال راه تازه ای جستجو می كردیم و بیشتر بطرف غرب رفتیم به این صورت از دو درز بزرگ و مهیب نجات یافتیم. مگر بایرف های نسبتاً سست روبرو شدیم. و ما از روی مجبوریت در بین برف های سست و یخ های جنگل مانند برای خود راه می ساختیم راه نوردی ما شبیه رفتار در بین جنگل های انبوه مناطق استوایی بود و برای كندن بته ها و شاخه یخ های نوك تیز كار د بته كنی ما زاغ نول بود.

از موضع اول كه به آن بلند شده بودیم زودتر به سنگ ریزه بقایای یخچال رسیدیم و از آنجا یعنی از بین سنگ ها

و سنگریزه ها به کمپ مرکزی واصل شدیم .
 زمری و سیمون به قرارگاه رسیدند ما سه نفر برای
 يك استراحت نشستیم درین ضلّی آفتاب غروب کرد هوا سرد
 شد و قله اطراف ما در روشنی زرد شام می درخشید چون روز
 پر زحمت راسپری نموده بودیم خیلی خسته بودیم .
 شبانگاه به اهمیت انطباق در ارتفاعات، بلند پی بردیم
 انطباق با هوای نازك در اثر صعود به ارتفاعات تا حدود
 پنج هزار متر زودتر میسر گردید امشب قلت هوا را حس
 نمی کردیم و نفس ما سنگینی نمی کرد . در جمله من کم طالع بودم
 زیرا تمام شب در تب می سوختم و عرق از سرتاپایم جاری بود
 لنگریتیس که از چند روز عاید حال شده بود مرا آرام
 نمی گذاشت از قهر و غضب سر تاپایم می لرزید و با خود می گفتم
 که درین قرارگاه مرکزی هم این مرض خبیث دست از سرم
 بر نمی دارد . فردای آن روز هوا صاف و روشن بود و در آسمان
 ابری دیده نمی شد و این وضع جوی يك وضع خاص
 هندو کش است .

زمری از درد سر شکایت میکرد لهذا بهتر بود با هانس
 پیتز بماند . این دو میتوانند به ترتیب و تنظیم ذخایر مواد
 خوراکی به پردازند اگر حقیقت بگویم من هم آرزو داشتم
 به کمپ مرکزی بمانم و استراحت نمایم و خستگی روز گذشته
 و نارامی شب را تلافی کنم مگر من ترسیدم که این لنگریتیس
 خبیث و قتیکه در حال استراحت با شم بیشتر موجب اذیتم
 شود و اگر با اغماض به کوه های بلند روم ممکن تکلیفی نبینم
 ازین لحاظ تصمیم گرفتم که به نقل دادن مواد به کمپ اول
 سهیم شوم :

دو خیمه كوچك در ارتفاع ۵۳۰۰ متر:

به زودی بالای یخچال رسیدیم ولی علامات روز گذشته
 را یافته نتوانستیم . و ما در حالیکه سوزنك های یخ در اشعه
 آفتاب می درخشید در صدد حفر جای پا و راه صعود جدید
 بودیم . در حالیکه بارسنگین تر را حمل می کردیم شش های
 ما مثل دیروز مارا اذیت نمی نمود و این نشانه ای از اعتیاد

وانطباق ماباهوای رقیق بود. سیمون، ویزی و من پشتواره‌ای سنگین داشتیم. وهرسه پشتواره هموزن نبود. هر کدام نظربه قدرت خود پشتواره خودرا مملو نموده بودیم درین حصه بنابر سبکی و کمی بار من در برابر ویزی و سیمون کم آمده بودم. ویکتور بار نمیبرد و خودرا وقف نقل کامره فلمبرداری فلمگیری و فرو بردن نفس و قید نمودن آن نمود. و بکتور که بیست و پنجمین فلم کوهنوردی رامی برداشت موفق بنظر می‌خورد اما در ضمن ۲۵ فلم خود فکر نمی‌کرد که قله شش هزار متری نیز صید کامره اش میشود.

سیمون ویزی و من رول مثل و جمال فلم اورا بازی می‌نمودیم باوجود این هم درین روز خیلی پیشرفت کردیم بعد ازدو ساعت به پای دیوار صخره رسیدیم در آخرین نقطه یخچال نقش پای روز گذشته را یافتیم که برای رسیدن به هدف ما کمک نمود.

بعد از توقف مختصر و نوشیدن جای اموال خود را با خود گرفتیم و با پشتواره های خود به صخره یخچال بلند رفتیم. حصه فوقانی صخره ساختمان صخره عظیم را بدو حصه منقسم نموده بود.

ما فیصله نمودیم که از راه سنگلاخی بلند رویم و از یک سنگ مدور و معلق بالا رفتیم و بعد از آن می‌بایست از یک زبانچه یخ می‌گذشتیم. این یخ سیاه رنگ جای پاندا داشت و به مشکل می‌توانستیم خود را با موازنه نگهداریم گذشتن از موانع پر زحمت و خطرناک است و پشتواره سنگین درین حال خطرناک تکلیف ما را زیاده‌تر می‌نمود. بعد از چند متر در بین یک درز قرار گرفتیم. طبقه سنگ های سنگلاخ بطرف پائین متمایل بود. گرانیات آن ساده و صخره بازی کیف مخصوص داشت و با علاقه زیاد بر آن بلند می‌رفتیم به احتیاط آهسته آهسته در بین سنگ های سست و بی‌انسداد خزیدیم و مجبور بودیم هر قدم خود را خوب بدقت مورد مطالعه قرار دهیم. درین ضمن باد شدید بوزیدن شروع نمود و ما را تکان میداد به این ترتیب حظ بردن از ارتفاع پنجهزار متر انجام یافت

و باید با احتیاط کامل جان خود را حفظ می نمودیم و بایستواره سنگین خود از تیغه کوه عبور نمودیم. بالا رفتیم بعد از بلند گرفتن نفس اداره جسم به بلند ترین نقطه تیغه کوه رسیدیم. و بایستواره را يك طرف انداختیم و به درازی در بلندی هموار تیغه کوه گذاشتیم پاها و دست هارا دراز کردیم از ترمز خود نوشیدنی گرم گرفته بخوردن روده پر کرده دود زده آغاز نمودیم. يك آدم سنگی شهادت می داد که انسانها به این قله آمده بودند و ذیوی مواد ویزی و یکتور توسط همین علامه نشانی شده است. از قسمت خوش که اینها دیوی بزرگی ساخته بودند بدون آن محموله ما خوب زیاد بود.

از عقب يك پشته تیغه مانند بلند تر رفتیم بطرف راست ما دیوار سنگی و یرتگاه عظیم و بطرف چپ ماقله یخچالی شش هزار متره وجود داشت در حصص پائین کوه با سنگ پائین با گرانیت دار بازی می کردیم اما حال مواد دیگر که بنام تون شیفر یاد می شود بزییر پایها یما بود. در نقطه بالایی کنار صخره عظیم که فوق العاده شکننده می نمود نقطه ارتباط هردو نوع سنگ محسوب می گردید.

ارتفاع سنج ما ۵۳۱۰ متر نشان میداد در اینجا کوه به صخره عمودی مبدل می شد که از سنگلاخ و یخچال متشکل شده بود. در همین نقطه بهترین محل برافراشتن کامپ بلند ما بود. و کمپ نمبر اول باید در همین جا گسترده می شد. در دو نقطه امکان برافراشتن خیمه های کوچک موجود بود. در بالای يك سنگ مدور که به سطح بالایی خود همواری داشت و یا بالای یخچال در يك سطح هموار در اول محل خیمه خود را بالای سنگ تعیین نمودیم تا از بالای یخ نشستن نجات یابیم ولی باد شدیدی می وزید و روی یخ از باد پناه بود. وجود یخ به زیر بستر و ارتفاعات بلند با تجهیزات که داشتیم آنقدر مشکل نبود ولی باد شدید را نمیتوان به آسانی تحمل کرد. درین محل تعیین شده قرارگاه تمام بارهای خود را خالی نموده در بین پارچه خیمه خود بستیم. ریسمان های خیمه را توسط یخ های مخصوص یخچال به يك نقطه مصئون

نصب کردیم. به اینصورت يك خیمه مواد غذایی کافی برای چند روز و کامره فلمبرداری و یکتور به این نقطه بلند انتقال داده شد، فردا میخواستیم چند توشك بادق و رابری و احاق تیل خاکی را به كمپ نمبر (۱) برسانیم. درهمالیا این کار مشکل نیست و شرباس درحمل و نقل باو خانه كمك میکند اما درهندوكش باید كوهنورد شخصاً این کار را انجام بدهد. دربرابر کار پر مشقت حمالی سودی كه نصیب كوهنورد می شود همانا اعتیاد و انطباق با هوای رقیق است. خسته و كوفته به فرود آمدن شروع نمودیم این روز پر مشقتی بود ما از حمل نمودن بار و و یكتور از فلمبرداری زیاد همه مانده شده بودیم. اما دربرابر آن خاطر آرام داشتیم كه فردا اولین قرارگاه مرتفع ما آماده میشود و كسی ما را ملامت کرده نمی توانست كه وقت را بیهوده از دست دادیم كه فرود آمدن از يك صخره عمودى و دتر از حد تصور ممكن شد.

در كمپ مرکزی :

در كمپ مرکزی خود را تازه تر و قوی تر یافتیم و طوری معلوم می شد كه هوای پایین دره را تنفس می نماییم. و از تنفس كوتاهی اثری نبود نشانه دیگر مطابقت به ارتفاع، گرسنگی ما بود. و یكتور احاق را به نزدیک خود آورد و شیر و بادنجان رومی اشپاگتی و گوشت را باهم آمیخت. غذایی توأم با سلاد قوت زمینی و چكه دانه روی سفره را زینت داد.

ما از قلت مواد خوراكه شكایت نداشتیم چنینكه چای گرم می نوشیدیم راجع به پلان های فردا مذاكره نمودیم. فردا می خواستیم به كمپ نمبر يك بلند رویم و فیصله شب شب را در آنجا می گذرانیم و پس فردا به طرف قله براه می افتم.

ویزی در بین مذاكره خوشبین بود شب را در ارتفاع ۵۳۱۰ متری می گذشتانیدیم و از آنجا دريك روز به ۶۵۰۰ متر بلند می رفتیم و قله را فتح نموده و در همین روز بدون استراحت ضمنی به ۵۳۱۰ متری فرود می آمدیم. در آنوقت این پلان او خوب بود ممكن انجام می شد ولی به اندازه خسته و از کار

می‌افتادیم که دیگر درهندو کش قادر به قله بازی نمیشدیم
لذا تصمیم گرفتیم که نخست به کمپ اول می‌رویم. یک شب
را در آنجا میگذرانیم. دیده شود که بعد از آن چگونه پلان را
طرح نماییم.

دربیرون خیمه هوا نیمه تاریک و سرد شده است.
تابینی خریطه خواب را کش نمودیم و دعا می‌کردیم که زودروز
نشود. سرمای قله شش هزار متری دراستخوان ویزی نفوذ
نموده و قرار نداشت حتی نمی‌توانست که خواب آرام کند
صبح وقت قبل از وقت عادی کوهنوردی قهوه گرمی آورده
شد. ما نمی‌خواستیم که ویزی را برنجانیم. نوشیدن قهوه
گرم درین ارتفاع بلند خوش آیند بود. ازبستر پر خارج
و بوت‌ها را به پانمودیم. گرچه خوب عادی شده بودیم
ولنگیر تپس مژمن هنوز هم مرا تکلیف‌میداد و اعتماد بر خود
را از دست داده بودم و درست نبود که سه رفیق خود را تنها
می‌گذاشتیم تالوازم و بار خانه را به کمپ اولی تنها حمل
نمایند. لازم نبود من بدون بار به کمپ اول بالا بروم و اگر
از صعود به قله شاه صر فنظر می‌کردم خاطره تلخی برایم
بشمار میرفت. من می‌خواستم با تمام قوا مساعی خود را برای
صعود بخرچ بدهم ولی اینکار در ارتفاعات و کوه‌های سربلک
کشیده کار سهل و آسانی نبود با هانس پیتر فیصله نمودم
که از کمپ اول به تنهایی برمی‌گردم و چون راه فوق‌العاده
مشکل و یخچال بسیار خطرناک بود با هانس پیتر فیصله
کردم که فرود آمدن مرا از کمپ اول تحت مشاهده قرار بدهد
و مرا تعقیب نماید قبل از حرکت درصدد جمع آوری سامان
و لوازم خود شدم پشتواره عادی را از لباس گرم جراب‌ها
چکش‌ها، برمه یخ، شیرینی سرفه و صد ها چیز دیگر مملو
نمودیم.

هانس پیتر در جمع آوری پشتواره و جوال دریایی بامن
کار نمود درین ضمن ارتفاع سنج من گم شده بود من یک
ارتفاع سنج بسیار عالی با درجاتی که واضح خوانده می‌شد
داشتم. در تمام وقت این ارتفاع سنج بامن بود و حالا که

موقع خدمت حقیقی این ارتفاع سنج رسیده بود از نظر غایب بود. ویکتور مرا مخاطب ساخته گفت:

حالا تسلیم شو که ارتفاع سنج دقیق تو درلوزان مانده. تمام چیز های دیگر بخاطرت بود بجز همین ارتفاع سنج. لعنت بر شیطان این نوع گفتار هارا کنار بگذار من بصورت یقین میدانم که خودم ارتفاع سنج را برداشتیم: بجیب پتلون مخصوص کوهنوردی نمودم اما حالا این پتلون را نمی یابم. بهر حال يك ارتفاع سنج دیگری داشتم که تا ارتفاع شش هزار متر کار میداد ولی از قسمت نیک که این قله ها قبلا اندازه شده بود. قله ای که بر آن می رفتیم شش هزار متر ارتفاع داشت. پشتواره ما نسبت به روز گذشته سبکتر نبود اما باوجود آن زودتر پیشرفت نمودیم. نقش پاهای روز گذشته تشخیص شده می توانست بعد از ظهر به کمپ نمره يك رسیدیم اول خیمه هارا برافراشتیم یخ های ایستاده تیغه مانند نسبت به پائین وبالا کمتر بود. دريك درز كوچك یخ آب یافتیم در حالیکه انتظار نداشتیم به ارتفاع ۵۳۰۰ متر آب پیدا میشود.

پیدا شدن آب نوید خوبی برای ذخیره مواد سوخت مابود. شب اول در کمپ نمبر يك به آرامی نگذشت هر آن از خواب بیدار میشدم ارتفاع ما از کمپ قرارگاه فقط ۸۰۰ متر ولی باوجود آن از خواب آرام کمپ مرکزی واشتهای خوب آن اثری دیده نمی شد. هر کدام مابه هوا محتاج شدیم باوجود برودت ۲۰ درجه راه ورود خیمه را باز گذاشتیم. تاهواتازه وزیاد داخل خیمه شود.

باز هم فقدان اکسیجن محسوس بود وخیال می کردم که يك وزن سنگین برسینه های ما گذاشته شده تنها ویکتور ۴۶ ساله آرام خواب بود وانتظار فردا وفلمبرداری فتح قله شاه را می برد.

ویزی در حالیکه نیمه خواب بود خیمه را به يك تونل که هردو طرف آن مسدود شده باشد تشبیه نموده بی خوابی

و مشکلات نفس کشیدن او را به اندازه ای تکلیف داد که می خواست با پوش عادی بروی یخ چال هوا خوری کند .
 سیمون طیب ما نیز نا آرام بود . در عالم رؤیا خیمه را از قله
 بطرف قله دیگر نقل میداد بعد از هر پنجاه متر خیمه هارا
 می افراشت و هیچ وقت به آخر قله نمی رسید . من نیز با خواب
 های ترسناک در مجادله بودم خریطه ، بیلرها مواد خوراکی
 به نزد من آورده می شد و من در صدد تنظیم و ترتیب آن ها
 بودم کاروان بی سر و پا بارخانه مارا حمل می نمود . و این
 بارخانه انجामी نداشت حمل ها بدون اظهار حریفی از مقابل
 می گذشت انجام نداشت يك سلسله تخیلات وحشتناك مرا
 رنج میداد يك كاروان ارواح از علوم می گذشت و در بین
 سنگلاخ ها نابینا می شد . من از باز گشت صرف نظر نمودم .
 صبح فوق العاده سرد بود نمی خواستم قبل از طلوع
 آفتاب در افق بیدار شوم چینی که آفتاب طلوع نمود از
 بی خوابی نیم جان بودیم و آرزو نداشتیم از بین خیمه كوچك
 خود بیرون رویم يك جرعه قهوه داغ مارا از خواب بیدار
 می ساخت در نزدیکی زنگوله های یخ را مشاهده نمودیم .
 و یکتور به فلمبرداری فعالیت می نمود و در آرزوی بدست
 آوردن بهترین فلم ارتفاع بلند و مشکلات آن را درك نمی کردیم
 به هر اندازه ای که او زیاده تر فلمگیری می نمود به همان اندازه
 به قوت و نیروی بلند می رفتیم . از نیرو من او را به زیبایی های
 طبیعت ملتفت می ساختم می ویگی در بالای این خرسنگ
 حتما از ما فلمبرداری کن . و فکر کن که پس منظر چقدر فریبا
 است این افق نظر تحتانی را بنگر .

عکاس از چنین مشورت ها بدش نمی آمد و به فعالیت
 کامل فلمبرداری می کرد . درین ضمن ما نمی توانستیم نفس
 تازه کنیم .

بر علاوه و یکتور ویزی نیز تند می رفت و از استراحت
 های کوتاه استفاده نمی کرد . خط مقطوعه یخچال که بطرف
 راست ما قرار داشت تصویر جالبی را تشکیل میداد که
 از دیدن این منظره عالی تنها کوهنوردان و هوانوردان محفوظ

شده می توانست. دريك خط مستقیم بر فراز ماقله شاه بود
مگر هنوز هم هزار متر از ما دور بود. راه صعود ما ترسناك
و مهیب بود زنگوله های یخچال و یخ های نوک تیز ایستاده
عبور را مشکل ساخته تمام سرت بامیلان زیاد از برف و یخ
پوشیده بود. دیدن این منظره قلب های کوهنوردی ما را
تكان میداد.

یخچال طرف چپ ما به سطح ريك مال شباهت داشت
و از یخ صاف و هموار اثری دیده نمی شد.

اشعه آفتاب صرب برف یخدار را با هزاران لگن حاشیه دار
مبدل ساخته بود. بدون شك صعود بر چنین يك سطح آسانتر
بود. مجبوراً محتاطانه حرکت را بروی این یخ ادامه دادیم.
با وجود اطراف زیبا و تبديل در کوهنوردی و صعود خود را
خسته، مانده و ذله حس می نمودیم. جای تعجب نبود مادر يك
ارتفاع ۵۵۰۰ متری بلند رفته بودیم و علاوه بر آن مرضی که
در لنگر سر دچار شده مرا آرام نمی گذاشت شب تب مینمودم
و صبح بعد از هر چند دقیقه مجبورم می ساخت که غقب يك
سنگ بروم و علاوتاً عطش که به ظرفیت بوتل ترمزم مطابقت
نداشت مرا تکلیف میداد. با آنهم فکر می کردم پیشرفت ممکن
است. به اندازه ای خسته بودم که فکر می کردم دیگر ایستاده
شده نمی توانم اما بالاخره باید کمی برخود حاکم باشم رفقایم
باید از عدم توانایی ام حس نکنند و از خاطر من قدم های خود
را کوتاه تر نمایند. به بسیار مشکل قدم را به نزدیک قدم
می گذاشتم.

در ارتفاع ۵۶۰۰ متر صخره تمام شد و به يك صرت
مملو از یخ و برف مبدل گردید. بیش از انتظار درد من شدت
اختیار کرد. حس کردم که سیمون نیز با قوت و قدرت کامل
نیست به بسیار احتیاط از احوالش جويا شدم جوابش كاملاً
بمیل من بود. اطلاع از حال زار او بر من موقع داد که از وضع
خود مطلعش سازم و از اینکه رفیق هم ریسمان من برای امروز
نمی خواهد پیش برود و استراحت کند برای من آرزوی
برآورده شده بود. هردوی ما بر زمین نشستیم و هیچ کاری

غیر از چند تنفس عمیق نمودیم .
ویزی وویکتور بلندتر رفتند و ما کسل مشاهده کردیم
که با جرئت و شجیعانه پیش می رفتند و بایخچال پنجه نرم
می کردند . بانوک بوت و آهن زاغ نول ویزی یخ نوک تیز را
شیکست این یخ های نوک تیز در یک صرت که میلان آن
زیاد باشد مثل زینه کار می دهد . و ضرورت به دور کردن
از راه عبور نمی باشد دوصد متر بالاتر ویکتور وویزی نیز
باز گشتند و با گذاشتن پل پا دریک صرت میلانی کار قابل
ملاحظه ای را برای فردا انجام دادند درمخل استراحت خود
آنچه را فردا درکمپ اولی ضرورت نداشتیم گذاشتیم . برای
اولین بار درافق هندوکش ابر ها دیده شد صبح دودانه
ابرك کوچکی مانند ماهی بود که برفراز پامیر شتا میکرد اما
حال نصف آسمان پوشیده شده و بعضی ابرها دور قله
شاه را گرفته و علاوه بر آن هوا بسیار سرد شده و باد تند
میوزید هوای خوب دایمی آسیای مرکزی انجام شده و یک
تصادف بدی برای صعود فردای ما بود .
به فرود آمدن آغاز نمودیم استراحت در زیر اشعه
آفتاب خیلی گوازا بود . و آرزو میکردیم زودتر به خیمه برسیم
و بزیر خیمه بخوابیم در فرود آمدن نیز به قدرت بیشتر
ضرورت داشتیم آهن کوهنوردی را به احتیاط به زمین فرو
می بردیم در حین فرود آمدن آثار و پل پای خود را دوباره روشن
نمودیم تا فردا خوبتر و بهتر راه خود را بیابیم . ضمناً بعضی
یخ های نوک تیز سدره می شد که آنرا نیز از بین بردیم .
بعد از ظهر باد غربی به شدت به وزیدن آغاز کرد
و هوای برسات هند را که از طرف شرق نفوذ نموده و صبح
مثل ماهی در هوا شنا می کرد و آهسته آهسته زیاد شده بود
بر طرف ساخت یکی از مزایای هندوکش این است که با وجود
هوای ابری برسات ندارد .
بر خلاف کوه همالیا که در نزدیکی آن واقع است .
در همالیا هوای خوب کمتر و اکثراً طوفان برف در پیرو گرام
روزمره شامل است .

بعد از ظهر را با خواب، پختن و خوردن سپری نمودیم
گولاش بالخاب وین خوراکی ای بود که ویکتور در پختن آن
مهارت فوق العاده داشت و یک کوهنورد باید خوراکی های
لذیذ و خوب بخورد. من باید پرهیز می کردم و تنها سخاری
و چای منیاه می نوشیدم.

ساعت پنج آفتاب به عقب یک قله کوچک پنهان شد
سردی شدت اختیار کرده و آرزو نداشتم بخوابم کمی بلندتر
رفتم در محلی که هنوز آفتاب داشت بروی سنگ ریزه
ها افتادم و نیم ساعت دیگر از اشعه تابناک آفتاب مستفید
گردیم. تا بالاخره گلوله آتشین آهسته آهسته نزول کرد
و در عقب صخره ها و قلل ناپدید گردید.

سایه های منیاه دره ها بلندتر آمد و در قلل و تیغه های
کوه رفتید. شامگاه آهسته آهسته بطرف کمپ نمبر یک
روانه شدم.

به استثنای من دیگران شب دوم را در کمپ نمره یک
بخواب آرام سپری نمودند. من هم از قلت اکسیجن و کمی
هوا شکایت نداشتم ولی تبی که هر شب دامگیرم میشد مرا
آرام نمی گذاشت و فردای آن ضعیف و ناتوان می بودم.
بیشتر بود که از کمپ اولی بر می گشتم و بطور یقین ثابت
شد که بار فقای خود نمی توانم بر قله شاه برسم از اینکه درین
عملیات کوهنوردی با وضع صحی نایل شده می توانستم برایم
نامعلوم بود.

بیرق سویس برای اولین بار در یکی از قلل هندوکش
(شاه - ۶۵۵۰ متر)

رفقایم خود را برای صعود آماده ساختند هر سه نفر
خود را تازه حسن می نمودند. و برای کوهنوردی آماده بودند.
شرایط بلند رفتن بر قله تکمیل گردیده هوا خوب و ابر های
افق بکلی به نظر نمی خورد. رفقا روز گذشته آثار خوبی
بجا گذاشته و تا نصف قله دیگر زحمت بکار نداشت باید
حرکت می نمودند. و اگر ارتفاع هزار متر در یک روز طی

نهی شد. در حصه وسط محل رهايش و شنب باشن تعیین و خیمه
برافراشته می‌شد.

هنوز آفتاب طلوع نکرده رفقایم ناشتارا صرف نموده
اند و من بخود اجازه دادم که درخیمه استراحت کنم و استراحت
را موجب تنبلی خود می‌دانستم باطلوع آفتاب رفقایم به تیغه
کوه رسیدند و حرکات شان را واضحا تعقیب نمودم قسمت
و تقدیر عملیات کوهنوردی بدست آنان بود و آرزو می‌کردم
که موفق شوند امروز و یا فردا به قله برسند. دوساعت بعد
ازجا برخاستم اولین نگاهم تماشای کوه بود. ولی می‌خواستم
رفقای خود را ببینم هر قدر دیدم رفقا بنظر نخورد. کجافته
اند و چه شده اند؟ سوالی بود که درمخیله ام خطور می‌کرد.
بار دیگر بدقت آثار روز گذشته را از نظر گذشتاندم و هر قدر
دیروزه را بنیاد آوردم یخ، برف، یخ های بلند سوك تیز
ایستاده و اويزان سنگلاخ همه را یکباره از نظر گذشتاندم
در بعضی جایها آثار پل پای روز گذشته بوضاحت جلالت نظر
میکرد اما در هیچ نقطه ای رفقای خود را نه دیدم و از خود
سوال می‌کردم چه شده اند.

دوباره دندانه و تیغه کوه را از نظر گذشتاندم بالاخره
دریافتم که اینها از تمام مسافه امروز گذشته و به نقطه ای که
روز گذشته از آنجا باز گشته ایم رسیده اند در بالای سطح
بزرگ یخ بحيث نقاط کوچک سیاه مشخص شده میتوانستند.
بعد از يك استراحت کوتاه به صعود ادامه دادند مسافه ای که
روو گذشته ما برای آن نصف روز بکار داشتیم در دوساعت
طی شده بود. وقتی می‌شد که وضع شان بسیار خوب است
و اینکه در ۲۴ ساعت انسان چقدر به ارتفاع بلند مطابقت
و اعتیاد حاصل می‌کند غیر قابل باور است.

نگاه های من بطرف ایشان خالی از حسرت نبود. من
باید امروز صبح بخود تلقین می‌کردم و کسی همت بخرج
میدادم و خود را ملامت می‌نمودم که چرا اینقدر نرم و ضعیف
بودم.

به مطبخ کمپ رفتم اکثر به کنوه قدرت بلند رفتن

نداشتم ظروف رفقای خود را شسته می توانستم از درز
یخچال دوچای جوش مملو از آب نوشیدنی آوردم خود را
بمنزله آمر لوزستیک حس می کردم که در عقب جنبه باتیلفون
جنگ را پیش می برد.

در پین خیمه به جمع آوری اشیایی که در اینجا مورد
ضرورت نبود پرداختم رفقای ما بدون چسبون و چرا معمول
کافی برای پائین بردن داشتند. تجهیزات کوهی من در نقطه
استراحت دیروزی بود. و پشتواره رفقایم را سنگین خواهد
ساخت با گرفتن بعضی سامان غیر ضروری بطرف کمپ
قرارگاه روانه شدم حین فرود آمدن متواتر رفقای خود را
مشاهده می کردم پیشرفت شان فوق العاده عالی بود و طوری
معلوم می شد که بطرف بالا می روند.

در نزدیکی سنگ بزرگی که شبیه چهره انسان بود
استراحت کردم ساعت ده هانس پیتز بلند می آمد اشاره
فیصله شده را کنترل می کرد پنج دقیقه قبل از آن که
تفنگچه اشاره را مملو از کار طوس سرخ نمودم و علاوه بر آن
بك حرکت دست نیز دادم. هانس پیتز بدون چون و چرا
درك می کرد که من از صعود بر قله صرف نظر نموده ام.
شاید از کمپ قرارگاه بادور بین دیده باشد که تنها
سه نفر مصروف بلند رفتن بر قله می باشد. تا به ساعت
ده راکت را بطرف آسمان آبی فیر نمودم راکت بایك آواز
بلند دوباره نزول کرده بر برف های یخچال افتاد و منظره
جالب و دیدنی را تشکیل داد.

به بسیار احتیاط از يك درز خطرناك سنگ گذشتم اول
سنگی را خوب زینه ساخته بودم و بعداً بالای یخ و سنگ
دندان ای فرود می آمدم. پائین شدن من بدون ریسمان و اتکاء
بيك رفیق بود. به تنهایی فرود آمدن کیف مخصوصی دارد.
آدم تماماً مربوط به خودش می باشد. و دقت زیاده تر را ایجاب
می کند. كمك خارجی را منتظر نمی باشد و تنها خوشرویی
کوه را آرزو می داشته باشد. يك حرکت غلط و اتکاء نادرست
به مرگ منتهی می شود. این مرگ، مرگ قهر ما نا نه

ویا مرگ احمقانه می باشد. این همه تخیلات برای من تأثیری
نداشت هدف من تنها فرود آمدن یقینی و صحیح بود.
پشتواره بدون شکل و توشک را برای بزرگ درخت
فرود آمدن مرا اذیت می کرد. و نسبت به بلند رفتن بیشتر
مرا بیک طرف و طرف دیگر گاز می داد و نگاه داشتن توازن
را بر من مشکل می ساخت.

بالاخره به آخرین مرتبه صخره رسیدم و این صخره
بازی لذت بخش بود. پاها باید خوب از هم دور می شد
و به قوت کامل کف بوت را بر سنگ تکیه دادم.
اتکاء دست باید مطمئن می بود چنانستیک خوش آیند
در طبیعی ترین باغ دنیا انجام شد و به دندان کوه ایستاده
شدم یخ های نوک تیز ایستاده که درائای صعود از آن
گذشتیم به آسانی طی شد. باقی فرود آمدن از روی یخچال
و سنگریزه ها هوا خوری محسوب می گردید.

در نقطه دیپوی سابقه توقف مختصر نموده آخرین
ترمز چای را نوشیدم و پس از جستگی نوشیدن چای گرم
لذت بخش بود. هوا گرم و مرطوب ولی در هیچ نقطه ای ابر
دیده نمی شد.

در بالای یخچال آثار پاها نمایان است از درز های
شکستگی یخ به اندیشه می شدم حس کردم که درز برف
یخچال آنقدر ساده نیست هوای گرم به خطرناکی این درز
های یخ افزوده بود. یک قدم بدون تفکر کافی بود که در بین
آب یخچال غرق شوم و برای ابد از زیر خروار ها یخچال
بیرون نیایم. من باید به آن خطر معنویات خود را از دست
نمی دادم انشاء الله گفته پیش می رفتم.

یخچال برخلاف توقع من وقت زیادتر در بر گرفت
بالاخره مجبور شدم که آثار گذشته را ترك بگویم زیرا یخ
درمرو زمان نرم تر شده بود. راه دفعتاً در برابر یک درز
بزرگ بریده شد پل های برفی که قبلاً برای ما گذر را
میسر ساخته بود نرم و قابل اطمینان نبود. رفقای من نسبت
بمن سریعتر حرکت می کردند. در دامنه قله رسیده و بحیث

نقاط كوچك سياه خوب تشخيص مي شدند. در كمپ قرارگاه فضاي رستاخيز برپا بود. بايك نگاه خفه كه موجب ترس و اندیشه ميشد. زمري از من استقبال نمود. از حنجره هانس پيتر كلمات زهرآگين خارج گرديد. وطوري وانمود نمودند كه بحيث آتش در ين عمليات كوهنوردی اشتراك نموده اند و بايد تماشا كنند كه چگونه آنان يك قله را عقب قله ديگر فتح مي كنند. حرف بدهن من خشك شد. من مي توانستم فكر كنم و احساس مي كردم كه چقدر دردناك است كه بنابر ناتواني ممكن نشود به قله براي و با چشمان باز ببينم كه رفقا قله هارا فتح مي نمايند. چه اين كارمانند فقير گرسنه ايست كه بر سفره اغنياء نگاه كند و چشم ببيند كه ديگران از انواع اطعمه مي خورند و فقير باشكم گرسنه جز تحمل چاره اي نداشته باشد. به هانس پيتر گفتم عزيزم من احساس ترا درك مي كنم اما من چه چاره دارم كه توپاهای خود را سوختی و حال به اين كمپ قرارگاه مركزي نشسته رفقای خود را بدور بين تعقيب مي نمايي او گفتار مرا رد كرد. اما اينقدر خفه كننده اظهار نموده بود كه باعث رنجش من شود و علاوه كرد كه گفتارش انفلاقي بود كه از درد ناتواني و تنفس هوای نازك ورقيق بوجود آمده گفت و شنود ما بر طرف شد. و ما يكديگر را خوب فهميديم.

موضوع زمري ساده نبود و خفه بود كه چرا او را بخود نگرفتيم. زمري قبول نمي كرد كه يك كوه بلند مثل شاه براي الپينست هايي كه سالها تجربه كوهنوردی دارد يك مسأله مشكل شود و يك شخص بي تجربه را به چنين يك سفر خطرناك با خود همراه ساختن نه تنها ديوانگي بود بلكه سر نوشت تمام عمليات كوهنوردی را در تهلكه انداختن بود. برايش گفتم كه به كمپ اول با ما بلند رفته نمي توانستي و درد بيري كه براي پيدا شده بود كسي ملزم نبود. اما با وجود آن براي زمري كاملا قابل قبول واقع نشد براي تسلي باو گفتم كه در قله پنجهزار متری با ما همراهي کرده مي تواند. اما به شرطي كه تمام راهنوردی را به تنهائي انجام

بدهد. بایک نگاه قابل قبول نظری به کوه زیبا انداخت
و گفت (دات اس ناسنگ).

نزدیک ضمن صحبت با رفقا ملاقات دونفر اهالی اورگند
را از نظر انداخته بودم. یک مرد و یک پسر از قریه باور گشتند
بالا آمده بودند تا ملاقات تمیزی نمایند. ما ایشان را به غذا
دعوت نمودیم و بعداً آنها قطی های خالی کنزرفرا جمع آوری
نمودند قطی خالی برای ایشان یک شی قیمت بها محسوب
می شد. زیرا قطی های فلزی نسبت به کوزه گلی ایشان
بمراتب بهتر و مستحکمتر بود. بعد از جمع آوری قطی های
فلزی باما خدا حافظی نموده رفتند.

بادوربین رفقای خود را دیده می توانستیم لازم نبود که
دوربین را بسیار زیاد در برابر چشم خود نگهدارم. رفقای
ما به قله رسیدند و بر فراز قله ایستاده بودند.

برای اولین بار پرچم سویس بر فراز بلندترین قله
هندوکش دومین کوه بلند جهان به اهتزاز آمد. و این روز
۲۶ اگست ۱۹۶۳ بود.

صعود برین قله غیر قابل باور به سهولت صورت
گرفت. و احمقانه بود که من به ایشان همراهی نکردم
و در آخرین دقیقه برگشتم. بهر حال اولین موفقیت عملیات
کوهنوردی ما بسیار مهمتر از تشوش و پشیمانی من بود.
و سنگ بزرگ از دلم افتاد (این اصطلاح وقتی بکار می رود
که مشکلی بر طرف و امید کامیابی پیدا شود).

من بودم که آمدن به هندوکش را فیصله نمودم و تصمیم
گرفتم که در یک کوه بکلی ناشناس عملیات خود را آغاز نمایم
هیچکس از رفقای ما باور نمی کردند که اولین صعود و تسخیر
را بر قله انجام داده می توانستیم و بسیار دردناک می بود.
اگر بدون تسخیر اقلایک قله به وطن باز می گشتیم. گرچه
دره های هندوکش را معلوم و راه را برای دیگر کوهنوردان
هموار نمودیم با صعود بر قله شش هزار متره (ویکتور،
سیمون ویزی) هیئت کوهنوردی ما را بیک نتیجه عالی
رساند. اگر بنا عواملی نتوانیم به کدام قله دیگری صعود

نکنیم و یان توانیم قله دیگری را مغلوب نماییم تسخیر و مغلوب ساختن قله هرم نما ییخچال دار ۶۵۰۰ متر کافی است که در زمره موفقیت های مادرچ گردد و با سربلند به وطن برگردیم .

فرود آمدن نیز به سرعت انجام می گرفت ما آنها را تعقیب می کردیم سعی می کردند که در نقاط بلند و سرد شب را بگذرانند . خوش بودند که یخ خطرناک را عبور نموده در يك نقطه خشك و خوب شب را صبح کنند . هانس پیتر به پختن شروع نمود و ما نیز خواستیم این روز را بنظر قدر بنگریم و برای قدردانی این روز يك خوراك خوب و لذیذ ضروری بود .

تأثرات ما که چرا با آنها سهیم نیستیم با بوی کباب و شیرۀ بادنجان رومی از بین رفت و در عوض آن رضا یست و خوشنودی بما دست داد . این خوشی يك سرور بی انتهای بود . ما مطمئن بودیم که روزی یکی از رفقای ما بر قله صعود خواهد کرد . بعد از اینکه يك میدان شطرنج را من و زمري تمام کردیم و زمري برنده شد او نیز خوشی و خنده نمود . و باید تن داد که در بازی شطرنج نسبت به من مهارت کامل داشت و من برای خوشی زمري خود را نباختانده بودم . در حوالی ساعت ۴ رفقای ما به کمپ اولی برگشتند . فعالیت و قدرت فوق العاده ای از خود نشان دادند که موجب حیرت ما شد .

غذای لذیذی که هانس پیتر تهیه دیده بود مرا و دارا ساخت که پرهیز را بشکنم و مثل پدران خود میکروب ها را دربندن پامال نمایم . یازده روز است که اینها مرا اذیت می نمایند تابلیت پی تابلیت می خورم و هر روز گاهی سخاری یاچای سیاه و یاچای سیاه با سخاری نسخه خورا که مرا تشکیل داده است . از هانس پیتر پرسیدم که چند نوع براندی با خود آورده ایم . بعد از مدت ها درست و صحیح سیر خوردم غذا بسیار لذیذ بود و حتی سبزی پالك كنزرف شده لذت

سبزی تازه را داشت .

ساعت ۶ رفقای خود را در بالای تیغه شانه نماکوه بالا تر از کمپ اولی دیدم. آنجا محلی بود که روز گذشته برای استفاده آخرین اشعه آفتاب استراحت نموده بودم ایشان منتظر آخرین اشاره مابودند. زمري که به فير نمودن شوق زياد داشت يك راکت اشاره را فير نمود و برايشان فهماند که در کمپ مرکزی خيريت است. بالباس گرم کوهی طوری معلوم می شد که رفقای ما از يك جهان ديگر آمده اند. و مثل انسانهایی که از عطارد فرود آمده باشند از آفتاب آخرين روز استفاده می نمودند .

قصه های رفقا :

در حالیکه رفقای ما به خیمه های عادی کمپ اول خواب بودند من بر آرام چوکی نشسته بسکوت میخوردم و ازادويه جدیدم که گمان نمی رود نقص کند می نوشیدم . زمري رادیو را روشن نمود و موزيك يك نواخت افغانی می شنید و از سیمای زمري معلوم می شد که دق آورده است. در بین خریطه های خواب خود خزیدیم .

چشمان خود را بستم. چراگاه وسیع افغانستان بخاطر آمد. کاروان های بی انتہارا از نظر گذشتاندم مردان دستار سفید که باغیچك غزل خوانی می کردند از نظرم می گذشت . آیا ممکن است درین صبحگاه آسمان پوشیده از ابر و آماده بارش باشد. این هندوکش است. و علاوه بر آن برف در اطراف کمپ مرکزی ما باریده بود. قله شاه برای بار اول در بین ابرهای سیاه پوشیده شده بود. قریب تصور می شود که در آلپ سویس هستیم اما فرق در اینجا بود که این تغییر وضع جوی را ما به يك تبدل لذت بخش می پنداریم آسمان آبی دایمی نزدیک بود که برای ما خسته کن شود.

هانس پیتتر گفت : رفقای ما دیروز طالع داشتند و من باوهم عقیده بودم و روز گرم و آرام دیروز گویی بر ایشان غرمايش شده بود و اگر روز بعدتر به تسخیر قله اقدام می نمودند موفقیت نصیب شان نمی گردید.

صبحگاه رفقای خود را در حال فرود آمدن دیدیم
پشتواره بزرگ شان ازدور نمایان بود و شاید فکر میکردند
بهتر است بارسنگین را حمل کنند يك شب آرام به زیر
لحاف گرم بخوابند .

تغیر وضع جوی مایه تعجب آنها نیز شده بود . ممکن
ایشان وضع خرابتر را منتظر بودند . و ر نه بعد ازفتح
ومشکلات روز گذشته خواب زیاد را برای خود روا
می داشتند . به سرعت پائین می شدند فرود آمدن درطوفان
ودمه خوش آیند نیست اما ماعلت عجله شان را حدس زده
می توانستیم .

درجوالی ظهر توانستیم رفقای خود را در قرارگاه
استقبال نمائیم وموفقیت شان را برای شان تبریک بگوئیم
از چهره شان خوشی می درخشیدند ومسرور بودند که ازبا ر
سنگین پشتواره هارهایی حاصل نمودند . باوجودیکه بعضی
موادی را که مورد احتیاج حتمی شان نبود در آنجا گذاشته بود ند
بازهم ازسنگینی پشتواره های خود شکایت مینمودند .
تا حال روز استراحت خود را داخل پروگرام خود

ساخته بودیم این روز را حتمی دانسته دا خل
پروگرام نمودیم . ما درین روز احساس خوشنودی وآرامی
می نمودیم اوضاع جوی بما کمک میکرد . وخوبتر وخوبتر میشد
روز استراحت با پروگرام ما مطابقت پیدا نمود . ابرها تراکم
کردند و بزود ترین فرصت بار دیگر باریدن برف آغاز
گردید مادرخیمه نشستیم وباقی روز را باشوخی وشطرنج
سپری نمودیم وعلاوه جام های خود را بمناسبت فتح قله
بلند نمودیم دوبوتل وین سرخ را اذخیره خود بیرون آوردیم
که ۹ هزار کیلو متر را بموتر طی نموده بصورت کافی تکان
خورده اما بالاخره به پشت مرکب وقاطر به کمپ قرا رگاه
مرکزی رسیده بود . باوجود آن وین سرخ شرقی خوب لذیذ
بود واز لذت آن کاسته نشده بود . هرکدام ما معتقد بودیم
که در عمر خود چنین وینی را ننوشیده بودیم یگانه کسی که
درنوشیدنی ها چای را ترجیح داد زمری بود . وبیحت يك

مسلمان ازالکول وگوشت خوک نفرت داشت .
خیلی خوش بودم لنگریتس ازم دور شده بود وادویه
تازه اثر صحت بخشی نموده بود و حال طبیب ما نیز از طریق
من استفاده می نمود. در حوالی شام باد تند بوزیدن آغاز نمود
و خیمه ما را تکان داد. و طوفان برف شدید در شب سرد چار
ما شد. آرزو نداشتم به بیرون برویم و هر کدام را پور رفقای
خود را به دلچسپی گوش میدادیم .

رفقای ما گفتند برای ما از حد قیاس بیشتر بود که
چگونه تمام عملیات ما بدون خستگی پیش می رفت روز قبل
از حرکت بطرف قله پاهای ما مثل سرب سنگین شده شش
های ما قدرت تنفس نداشت. توقف شب دوم در کمپ نمبر یک
و حرکات تمرینی و از هم پاشیدن یخ های تیز و استاده مثل
یک اعجاز تاثیر خود را بخشیده و علاوه بر آن در حین حرکت
بطرف قله برای فلمبرداری توقف ننمودیم و حینیکه بازگشتیم
ترو تازه تمام بارها را با خود گرفتیم. به اندازه ای تازه بودیم
که از تصور خود ما بکلی خارج بود. عملیات ما موجب رضایت
ما بود و ما نیرو و صلاحیت و قدرت بخشید پیش از همه
از آثار و پل پا خوب باید مشکور بود و ما به سرعت پیش
رفتیم و لازم نبود که در هر قدم یخ را بر طرف می کردیم .

در صورت بزرگ یک یک ساحه وسیع یخچالی را باید
می گذشتیم و بعد از آن به تیغه کوه شانه مانند می رسیدیم.
این صرت میلان زیاد داشت و طوریکه از پائین معلوم می شود
میلان آن زیاد و بسیار زیاد تر است. یک امر واضح است که
اگر کوه از طرف پائین تماشا شود صرت میلانی هموار تر
معلوم میشود. در شروع این صرت یخچالی کامره فلمبرداری
ویکتور را دریافتیم. با وجود سردی هوا کامره مثل همیشه
آماده کار بود.

کنار صخره ها که از بین یخ بیرون بودند برای کوهنوردی
مناسب نبود زیرا بسیار شکننده بود . سنگهای سست
و آماده سقوط بهر طرف پراکنده بود. و ازین رو بهتر بود که
بروی یخ و برف برویم تا بروی سنگ های آماده سقوط

بعد امکان یخ و یخچال را ترجیح دادیم و با میخ های یخ
ریسمان را بستیم یخ هالشم و لغزان را مثل برف بودری
وساده که تازه آنوبه آن فرو رفتیم توتاهای یخ مثل برف از سر راه خود
دور می کردیم حرکات منکسر ما بروی یخچال و صرت پر برف
همین بود تا اینکه به تیغه کوه رسیدیم از اینجا طوری معلوم
می شود که تیغه کوه متشکل از سنگ سخت و محکم است
و وقتی که به آن بلندی برسیم میتوانیم ببینیم که حدس قبلی
غلط است .

ویزی خستگی حس نمی نمود او در سر قراول ریسمان
حرکت میکرد و هیچ وقت سر قراولی را عوض نمی کرد.
کنون زینه ساختن در یخ و ساختمان نقطه اتکا او را خسته
و مانده نمی ساخت .

ما بزودی ارتفاع گرفتیم و مفاد راه بلند با میلان زیاد هم
همین است. که بزودی ارتفاع حاصل می شود و مدت ها قله
در برابر بینی آدم نمی باشد. ما از هر نقطه به دره ها نگاه
میکردیم و قله های جدید از افق بلند می شد. همه رفیق ها
احساس نفس کوتاهی می نمودیم و بعضاً برای گرفتن اکسیجن
نفس عمیق و بیهم می گرفتیم و هر قدر بلند تر میرفتیم همان قدر
به تنفس و استراحت محتاج می شدیم .

بعد از دندان یخ يك همواری صخره در برابر ما رسید
و فقط جای تهیه شده برای استراحت بود سیمون توسط
اجاق برف را آب نمود و تمام ما می خواستیم به خوردن يك
چای گرم رفع خستگی کنیم. بعداً گلوکوز ها خوردیم و از
آنجا بطرف پائین یعنی بطرف عمق دره نگاه کردیم که مشاهده
پائین مورد بهت و حیرت مآشده و این منظره مهیب و بزرگ
در عمق دره پائین دیدنی بود ۴ هزار متر بطرف پائین مسیر
دریای اوکسوس را شناخته می توانستیم. سیمون چای گرم
را به پیاله ها ریخت زیرا چای ماچای اصل نبوده بلکه چای
بته ای بود .

با حلقوم خشك بلند تر رفتیم و یکتور می گفت بدن نیست
بالاخره مادرین دشت ها بسیار سفر نموده ایم و با این خشکی

حلقوم عادی شده ایم .
 بعد از اولین استراحت بلند رفتیم ما باید پاهای خود را
 به بلند رفتن عادی می ساختیم و دیگر استراحت را بر خود
 حرام قرار دادیم . هر پنجاه متر مجبور بودیم که ایستاده
 شویم و يك نفس عمیق بکشیم و ضمن نفس کشیدن منظره
 جالب و وحشی را نظاره می نمودیم ایستاده شدن برای نفس
 تازه کردن کوتاه و کوتاه تر شده رفت اما با وجود آن سرعت
 خود را حفظ نمودیم يك آرزو و عزم آهنین ما را قمعین می نمود
 و چون آنقدر بلند رفته بودیم باید به هر قیمت که میشد به قله
 براییم و تصمیم گرفتیم که ازین ارتفاع بلند به هیچ قیمت
 بر نمی گردیم .

بایک عزم راسخ و پاهای خسته خود را به رفتن وادار
 می ساختیم سرما قلب و شش ما با فقدان اکسیجن نیز عادی
 نشد بود چون ثابت بود که بین کمپ اولی و قله به دیگر محل
 شب نمی گذرانیم تمام بارهای سنگین خود را دريك محل
 خوبی گذاشتیم . از آنجا که باقی راه تماماً از یخ و برف یخچالی
 متشکل بود . چنگ های صخره و تمام سامان مربوط آن را
 با خود گرفتیم ساحه یخ ها كوچك و كوچكتر می شد در انجام
 يك توته سنگ بزرگ سیاه قله را تشکیل داده بود . بسیاری
 از کوهنوردان می شناسند که چنین سنگ ها اکثراً يك قله
 فرعی می باشد از وقتیکه بر سنگ بلند رفتیم خیال میکردیم
 که شاید کدام قله ای دیگر باشد .

آهسته آهسته به خرسنگ بلند رسیدیم آرزو میکردیم
 که این بلندترین نقطه باشد و نه يك برج و تیغه کوه با قله کوه را احساس
 می نمودیم ویزی هنوز هم پیش رو بود او به صخره مورد نظر رسید
 او توانست موفقیت را درك کند و بجایش ایستاده ماند .
 او خندید و ما را دعوت نمود که خود را با او برسانیم تا یکجایی
 در سنگ بزرگ قله بر فراز قله برسیم . با تنفس ثقیل
 پیشرفت نمودیم و در حصه فوقانی صخره دیدیم که دیگر
 بلندی وجود ندارد بلکه به طوف دیگر روبه پایین نشیب

شده است بموفقیت خود می‌خندیدیم داستان خود را شور
 میدادیم و بر اولین خوش قسمتی خود در هندو کش خوشنود
 بودیم سیمون از جیب خود یک بیرق کوچک سویسی را بیرون
 آورد برای اولین بار صلیب سرخ بر زمین سفید در دومین
 کوه بلند دنیا به اهتزاز آمد. وضع ما بسیار خوب بود ما
 نتوانستیم بر قله بنشینیم و راحت نماییم. دیگر راه صعود
 نداشتیم و از فرود آمدن می‌هراسیدیم. و یکتور را ازین
 استراحت استفاده خوبی نمود پانورا ما کوه‌ها را در فم خود
 درج کرد برای ماسه نفر ۶۵۰۰ متر ارتفاع ریکارد حیات ما بود
 قله شاه در سرحد افغانستان قرار داشت و این قله دندانه
 کوه مربوط به آن نقطه ای است که سرحد افغانستان را
 تشکیل میدهد. و مثل ماتره‌ورن و مونت ایورست یک کوه
 سرحدی میباشد آهسته بخاطر ما آمد که ما اولین گروپی
 می‌باشیم که بما اجازه داده شده این منظره عجیب و عظیم چار
 اطراف خود را نظاره نمائیم. بطرف جنوب دره خطرناکی

سرا زیر شده و به چترال منتهی گردیده بطرف شرق در مسافه
 قابل دید ابر ها گز د هم جمع بود ند باو قله هشت
 هزار متره جهان در بین آن مستور بود. بطرف شمال سومین
 کوه بلند جهان یعنی کوه های پامیر خود جلب نظر می‌کرد
 در غرب قله دیگر هندو کش با ارتفاعات شش الی هفت هزار
 متر و قله هفت هزار متره تراج میر و شاخ نادر شاه و کوه
 کشمی خان وجود داشت در بین این سلسله کوه ها پولیندی
 ها و اطریشی ها مصروف کوهنوردی بودند. دو هزار متر
 پائین تر قرارگاه کمپ مرکزی بخوبی نمایان بود از آنجا
 پیش از همه قله هفت هزار متره را ملاحظه نمودیم و این قله
 یخچالی اورگند بالا ما را بطرف خود جذب می‌نمود این قله
 هرم نما یخچالی سر بفلک کشیده بود ما از قسمت و موفقیت
 خود خوشنود بودیم. اما افکار ما مصروف تسخیر قله هفت
 هزار متره بود. و این قله اورگند بالا هدف دومی ما را تشکیل
 میداد.

اطلاعات از اودیو

يك رقص جنون انگیز باد و برف در بیرون خیمه جریان داشت و باد شدید برف جدید را بهر طرف میبرد چنانکه گویی جهنم همالیا در اینجا برقرار شده است و از صدای این جریان طوری معلوم میشد که هوای خوب هندو کش انجام شده است. فردای این شب طوفانی گرم بود و هوای سا بق آسیای مرکزی دوباره تبارز کرد و کوچکترین ابری در چپ و راست افق دیده نمیشد.

کسانیکه وقت از خواب بیدار می شد این هوامژده ای خوبی برایشان بود. و دنیا زیبا و دیدنی جلب نظر می کرد. در حدود ده سانتی متر برف در دور و بیش قرارگاه ما قرار داشت. اما دو ساعت بعد این برف سفید و دلکش نیز ناپدید شد. و حتی آب آن نیز کاملاً تبخیر شده بود. عامل عمده این تغییر، خشکی هوا و تابش آفتاب بود. تغییر و تبدیل آبی و فوری درین منطقه از اعجاز طبیعت به شمار می رود. روز را در کمپ قرارگاه مرکزی گذشتانیدیم و توقف ما برای استراحت نبود زیرا ۴ روز بعد حمل های ما می آمدند و ما باید در کمپ جمع آوری می نمودیم. و کسی که مصروف جمع آوری بیلرها و صندوق ها نبود به عکاسی و نوشتن روز نامه و یا اصلاح بوت و پطلون خود مشغول بودند. هوای خشک بحال کوهنوردان تنها جنبه مثبت نداشت بلکه نقایصی نیز بار آورد لبان ما با وجود حفاظت و خبرگیری منظم کف کف شده و دردستان و انگشتان ما ترقش دردناک بوجود آمده بود.

هروقت که دکمه کمره عکاسی را می فشردم احساس درد می نمودم در مطبخ نیز اصلاحات و تبدلات لازمه باید رخ میداد مثلاً دستمال های مطبخ باید عوض میشد. ضمن جمع آوری کمپ باز نگهبان موتر های ما برای دیدن ما آمد و قتیکه يك پرزه کاغذ را بدست اودیدم گفتم خدا کند که موتر های مادرست و کدام آسیبی به آن نرسیده باشد. بانگهای حیرت انگیز هر کدام بطرف زمري می دیدیم

و توقع می کردیم که خبر بدی نباشد. زمری مکتوب را خواند و لیسوال خندود نوشته بود که مکتوب ما را حاصل کرده و به فیض آباد، اطلاع داد که تا ۱۶ سپتمبر اگر موتری به طرف و اخان می آمد برای ما بنزین بفرستد.

برای چنین يك كار كه چندان اهمیتی نداشت نگهبان بیچاره موتر های ماتبه این ارتفاع آمده بود زمری به جواب ازولسوال خندود تشکر نمود و نگهبان موترهای ما دوباره برگشت.

ناآرامی عجیبی گریبانگیر هانس پیتز را شده بود و بعد از صرف شام به رادیو دست برد. پیدا کردن رادیو سویس خسته کن و تحمل ناپذیر بود.

بعد از مشکلات زیاد تا بالاخره استیشن سویس را پیدا کرد و لهجه

سویس بگوش رسید. و دریافتیم که در اروپا باران زیاد می بارد و هوا بصورت متداوم خراب است شنیدن این اطلاع برای ما یه تسلی بود. چه بدون آن در آلپ با این هوای خراب عملیات کوهنوردی خود را انجام داده نمی توانستیم.

از قسمت نیک اخبار مربوط به خود را بدون اخلاص شنیدیم اما بهتر بود که این اخبار و اطلاعات مربوط به هیئت کوهنوردی سویس رادر هندو کشن نمی شنیدیم عکس های که به مرکز رسیده بود قابل استفاده نبود کما مره فلمبرداری ایجاب يك و ارسی فنی و پاك نمودن اساسی را می نمود. خلاصه آنچه از رادیو شنیدیم همه آن برای توبیخ ما بود. همه ما بر قضاوت اروپایی شان خندیدیم سیمون سلام شخصی از يك دوست خود حاصل کرد و برای دیگران سلامی نبود. هانس پیتز از ما هرو و السی خود نیز اطلاعی نگرفت و سه دقیقه پروگرام مخصوص ما به انجام رسید و باین نوع خفگان هانس پیتز از رادیو دور شد.

خنده دلکش سیمون به دیگران سرایت نمود ما هم

خندیدیم و بر طرز حیات اروپایی طعنه زدیم و فیصله کردیم حیات آسیایی را پیش گیریم خوشحال و خندان در برابر قسمت و طالع ایستاده می شویم و نمی خواستیم به مریضی کار فرمایان بمیریم. (امراض قلبی فشارخون در اروپا به نام مرض مینجرها یاد می شود).

زمري دوکوه

روز بعدی هم روز مخصوص هندوکش است ما بدو گروپ منقسم شدیم و یکتور وهانس پیتز در قرارگاه باقی ماندند ویزی و سیمون برای کشف یخچال و پیدا نمودن محل خوب برای کمپ قرار گاه مرکزی دریای اورگند براه افتادند ایشان کمی بلند ترمی می رفتند تا راه کشف کنند و از آنجا کمی بلندتر می رفتند تا راه صعود بر قله هفت هزار متره را کشف کنند.

بازمري یکجا بسمت کوه یورپ براه افتادم تا امکانات کوهنوردی این قله را تا حد ممکنه معلوم نمایم از چهره زمري طوری معلوم میشد که صعود بر قله پنجهزار متری برای او مناسب دارد.

اومی خواست به قله هفت هزار متری بلند رود ولی این قله پنج هزار متری را در نظر نداشت و میخواست بر قله هفت هزار متری بلند برود و بحیث اولین فرزند خاک عکس او در کابل تایمز به نشر برسد و ثابت بسازد که افغانها نیز بلندتر از پرواز عقاب بلند می روند.

یکساعت کامل بروی سنگریزه های بقایای یخچال طی طریق می کردیم ازین نقطه ای که یخهای نوک تیز ایستاده شمع مانده و فرت وجود داشت گذشتیم این یخها به يك کله پنگوین شباهت داشت بعد از آنکه دامنه اصلی قله شروع شد در بین سنگ ها و سنگریزه در هر قدم نصف قدم به عقب می لغزیدیم به سنگ های بزرگتر و مستحکمتر رسیدیم.

بالاخره وضع صخام خوب و در روز های اخیر چندین بار به این ارتفاع صعود نموده بودم و مرضی که مرا در قله شش هزار متری تکلیف می داد بصورت قطع بر طرف گردیده

زمری بسیار نفس می کشید در حیات خود به چنین ارتفاعی صعود نکرده بود اما سعی می کرد بامن دوش باوش باشد. من می خواستم که آنچه در صعود بر کوه شش هزار متره از دست داده بودم در صعود بر قله یورپ باز ستانم: در اطراف واکناف ما آواز های شنیده می شد يك سنگ بزرگ به کلانی يك خانه به طرف پایین سقوط نمود و از کنار ما گذشت و بروی برف های یخچال به پائین افتید و در زمین دره های انستاده پنگوین مانند تصادف نمود و به چندین پارچه خورد شد. ابری از گرد و خاک بلند شد. و بوی گوگرد و خاک سوخته به مشام رسید در حالیکه از تعجب دهن ما بازمانده بود به پائین نگاه می کردیم .

در قیرغه سنگی به آسانی بلند رفته میتوانستیم بعداً يك حصه ای رسیدیم که سنگ های پارچه و تخته سنگ روی هم افتاده بود و زیر پای ما استوار بود. سنگ ها می لغزید و بما اخطار می داد که احتیاط نمائیم. توت های یخ زمزمه کنان از جلو وارد می شد و این پرش یخ ها زاده آفتاب گرم ظهر بود. بطرف راست قله يك گردنه بود که به حیث کوتل به طرف دره لنگر پائین می شد و من باید به هر نوعی که می شد به حصه آخر گردنه بلند می شدم و با سستی سنگ و ریختن آن ها مجادله می نمودم و یقین داشتم که از آن نقطه امکانات صعود بر کوه یورپ خوبتر مطالعه شده می تواند صرت بامیلان زیادت در مقابل ما وجود داشت ما در پناه يك صخره بزرگ حرکت می کردیم تا از پرش یخ ها در امان باشیم در بعضی نقاط درزهای بزرگ را باید عبور می نمودیم تا از دیاد ارتفاع سستی سنگ ها انجام نیابد مگر برخلاف هر قدر بلند می رفتیم به همان اندازه خطر لغزش سنگ های بنی اتکاء زیادت می شد. با سنگ های سلیت نما برخورد کردیم از طالع نيك که چنین سنگ ها در کوه های آلپ وجود ندارد در بعضی نقاط سنگها به اندازه مثبت در بین زمین نمایان بود. اما نباید به این سنگها اتکاء نمود. زیرا این سنگ ها اصلاً خود شان اتکاء نداشتند. به زمری صدا زدم و گفتم در پائین

انتظار بکش زیرا درست نبود که در بالای صخره ای اورا بدون ریسمان بلند نمائیم درصدد پیدا نمودن يك نقطه اتكاء برای خود بودم و بعداً می توانستیم اورا توسط ریسمان کش کنیم. چند متر را در يك صخره عمودی بلند رفتیم و دفعهٔ به سرگردنه رسیدیم و این کار از حد تصورم زود تر انجام شد. قبل از اینکه به زمري ریسمان را می انداختم خوب تنفس نمودم و چهار اطراف را از نظر گذشتاندم.

صرت که بطرف دره لنگر پائین شده بود میلان زیاد نداشت و محلی را که يك هفته قبل برای حرکات کشیفاتی خود به آنجا آمده بودم شناختم کوه یورپ نام قله ای بود که پولیندی بنام کوه سیاه درسکیچ از آن نام برده و ۵۶۰۰ متر ارتفاع درست بود چه در بالای گردنه ای که ایستاده ام ارتفاع سنج من ۵۳۹۰ متر نشان داد آنجا تابه قله از ۲۰۰ الی ۳۰۰ متر زیادتر مرتفع نبود.

کوه های دره لنگر تو سبط هرم سنگی کوه یورپ مستور شده اما بطرف راست قله هفت هزار متره کوه نادرشاه و در غرب دور کوه نوشاخ معلوم میشد. و در عقب تمام شان قله تاراج میر ۷۷۰۰ متر بلندترین قله هندوکش نیز آشکارا بود.

بطرف شرق قله هفت هزار متره اور گند حکمروایی داشت برایم سوالی پیدا شد که آیا این قله واقعاً قله میا خواهد شد. خدا کند ویزی و سپهون يك راه صعود خوب پیدا کنند تاجائیکه بما معلوم بود پولیندیها می خواستند از دره اورگند بالا به این قله صعود نمایند رفقای ایتالوی ما که درین نزدیکی ها به آنها مصادف شدیم به این قله میل کوهنوردی داشتند ولی صعود آن اقدام نه نمودند.

من در بالا بودم و وقت آن رسیده بود که زمري را بالا نمایم مگر من ضمن نظاره مناظر اطراف و لذت بردن از زیبایی های طبیعی زمري را فراموش کرده بودم و او بیچاره در پائین انتظار ریسمان مرا می کشید طرز رفاقت کوهنوردی را خوب

بیجانموده بودم . گفتن نسبت به انجام دادن يك كار آسان
تراست . زمري ضمن چند روز بكلي فراموش کرده كه چگونه
به ريسمان خود را بسته می تواند بستن و گره زدن ريسمان
كوهنوردی را چند روز قبل آموخته بود كه ضمن اين چند روز
بكلي فراموش نموده بود . وحين فرا گرفتن درس آن به مرض
ارتفاع و خستگی شديدی دچار شد .

با يك گره آسان به دار بازی آغاز نمود ولی باوجود نيت
نيك به اين وضع نمیتوانست اين نقطه صعب العبور را طی
نماید . بالاخره خودش يك نوع گره انداخت و بيك شكل گاه
يكجای ديگر محكم گرفته بلند رفت افغانها مردمانی اند كه
استعداد فرا گرفتن كار های عملی را دارند .

زمري توانست به كمك خود به بلندی صخره بلند شود .
سيل سنگ ریزه و خاك بطرف پائين دره سرازير شد اما
زمري به نقطه بلند دندانۀ گردنه به نزد من رسید .

افسوس اینجا بود كه از نقطه بلند گردنه راه صعود بر
قله خوب واضح شده نمی توانست يك طبقه ضخيم یخ و برف
با ميلان زياد جلو نظر را پوشانده بود . اين طبقه یخ را عبور
نمی توانستيم چه زاغ نول كوهنوردی و چکش برف راقصداً
بكمپ قرارگاه مركزی گذاشته بوديم .

چون هدف ما كشفيات بود از اين كار صرف نظر نموديم تا
جائيكه دیده می شد يك نوع صعود به هرم یخچالی ممكن شده
می توانست . صرف طرف كمپ قرارگاه مركزی یخ های
آویزان و یخ های نوک تیز سست وجود داشت و از بين اين یخها قله
يوروپ سر بفلك كشيده بود . درين ارتفاع بلند در چتری
های یخهای نوک تیز آب پیدا می شد زمري هوشیاری نموده
بود و يك اندازه آب میوه با خود آورده بود و حينيكه استراحت می
كرديم با نوشیدن ليموناد بخود تازگی می بخشيديم !

زمری به بسیار زحمت در کمپ قرارگاه سه نوع پارچه سبز، سرخ و سیاه پیدا کرد و آن را به مشکلات زیاد بهم وصل کرده و بیرق افغانستان را آماده ساخت سیاه سمبول ایام ظلمت و تحت اسارت سرخ نمونه جنگ های آزادی و حریت و سبز نشانه ای از حصول استقلال و نیکوئی است. این بیرق را در فراز همین گردنه نصب کرد. در همین روز برایش ثابت شد که صعود بر يك قله با تجربه ای که داشت مشکل می باشد. فرود آمدن ازین گردنه خوش آیند و کوتاه بود در نقاط بالای خود را به ریسمان بستیم در اکثر نقاط به خودی خود بطرف پائین می لغزیدیم پائین شدن غیر ارادی مرا بخاطر فرود آمدن و پائین شدن توسط سکی در بین برف های پودری می انداخت. زمری در کوهنوردی پیش رفت قابل ملاحظه نموده بود و از یخ لیسیدن و برف خوردن نیز صرف نظر کرده بود.

سیمون و ویزی از گردش معلوماتی خود بازگشتند. و گفتند بالا شدن به اورگند نا ممکن است سیمون چهره جدی خود را بیشتر حفظ کرده نتوانست و بالاخره به خنده آمد و گفت ما محل قرارگاه مرکزی جدید را انتخاب نمودیم و محل موجوده ما در برابر آن ناچیز است فقط در کنار يك جهیل كوچك كوهی خیمه های ما برافراشته شده می تواند. ارتفاع آنجا ۴۶۵۰ متر می باشد و ۱۶ متر از مونت روز بلند تر خواهد بود اوجیات مارا در اورگند به نوع رنگین تمثيل می کرد خیالات او در هدف د و م کوهنوردی ما فوق العاده بود. و آنقدر خیالبافی نمود که من يك کار سیاسی را از همین حالا برایش پیش گوئی می توانستیم.

پیکار سخت در گرد و نواحی قله یوروپ (۵۶۵۰ متر)
۲۴ ساعت بعد بر گردنه ای رسیدیم که به افتخار ترجمان

ما آنرا مقام کوتل زمري موسوم نموديم. و اين نام در بين خود.
ما بود و نيمى خواستيم از خود كوه‌هاى دولت شاهى را نام
گذاري نماييم. و در امور توپوگرافى دخالت نماييم.

امروز با وسايل كافى به پيش رفت آغاز نموده‌ايم
سيمون و ويزى با آهن هاى مخصوص صعود بكوه يخ هاى
يخ زاغ نول يخچالى و چكش يخ را با خود داشت كوه بيچاره
يوروپ تحمل اين همه وسايط را مى نمود اما بايد تن دارد كه
بدون اين وسايط صعود ما بر آن قله ناممكن بود.

زمري از آن گردنه ديروزي و آدم سنگى كه ساخته
بوديم بيرق افغانستان را گرفته و احتياطاً به جيب گذاشت
او حق داشت كه پرچم كشور خود را از تيغه گردنه دوباره
بردارد و بر فراز قله‌اى كه شمال آسياى مركزى آن را بشدت
به اهتزاز بياورد نصب نمايد. سه رنگ سياه، سرخ و سبز
بيرق مردم باشهامت و تاريخى افغانستان مى باشد.

ما ميخ هاى ده و دوازده دندانه‌اى را به بوت ها بستيم
و چكش و زاغ نول كوهنوردى را بدست گرفتيم و گروه را
طورى تقسيم نموديم كه ويزى داربازماهر و زمري دريك ريسمان
وما دو نفر الپينيست متوسط الحال به يك ريسمان ديگر
خود را بستيم.

يخ بى رنگ مثل فولاد سخت است. يخ هاى شاه برخلاف
اين درشت و جاى پاداشت. آهن ها و ميخ هاى صعود به
مشكل در بالاى يخ نقطه اتكاء مى يافت. و ويزى كه قبل از
همه داربازى كنان بر يخ ها بلند مى رفت به ندرت از زاغ نول
يخ استفاده مى نمود. صعود ويزى بر يخ لغزان دلکش،
ماجرائى و ديدنى بود. فقط بصورت عمودى در بالاى سر من
ويزى يخ مى شكست و خودش در عقب يك يخ مفقود شده.

بود . پارچه های یخ که از اثر شکستن آن پاشان می شد از مقابل بینی ام رد می شد . از اینرو می خواستم خود را از اصابت پارچه های یخ پنهان کنم و خود را شدیدآبه کوه چسپاندم دربین پاهای خود دره لنگر را دیدم يك نظاره بطرف پائین خیلی دیدنی بود . در بعضی حصص صخره ها به عوض یخ در مقابل می آمد . خدا را شکر کشیده و آهن صعود را بر پانگاه می داشتیم . زیرا از پاکشیدن و نصب نمودن دوباره میخ های صعود در مسافرت های کوتاه خسته کن بود .

بعد از چند بار دار بازی به تیغه کوه رسیدیم . از آنجا کوه بصورت عمودی به دره اور گند بطرف پائین سرازیر می شد این همان دیواری است که دیروز زمری از آن بلند شد و سیل سنگریزه بطرف پائین سرازیر گردید خیمه قرار گاه مرکزی ما مثل سرسنباق در بین دره معلوم می شد . نقطه ای دیگر نگاه ماقله ۷ هزار متره اور گند بود که مغرورانه سر بفلک کشیده و برف های آن با آسمان آبی منظره زیبایی را تشکیل داده بود . گر چه در حال صعود به قله یورپ بودیم ولی افکار و فعالیت ما بیشتر متوجه قله ۷ هزار متره اور گند بود . دیری نه گذشت که صخره قله یورپ به اندازه ای مشکل شد که باید با تمام تمرکز حواس در صدد صعود بر کوه می شدیم و خیالات قله اور گند را از سر دور می نمودیم از فراز يك یخ لغزان و صخره عمودی به تیغه کوه رسیدیم بالاخره از تیغه کوه يك خط نظر بدون مانع بر قله پیدا کردیم کوه اور گند هم در مقابل نظر ما قرار داشت و دوباره خاطرات ما را از قله پنج هزار متری دور میداشت مشکل یخ تمام شده و سنگ سیاه رنگ در برابر ما قرار داشت در بعضی نقاط مستقیم و عمودآسد راه ما بود . فرق ارتفاع بین تیغه ای که ما در آن قرار داشتیم

و قله کوه از یکصد متر متجاوز نبود . ما در بريك برج تیغه کوه نشستیم و مشوره می نمودیم که از کدام جهت بر قله صعود نمائیم . جناح چپ جناح راست و یا اینکه کاملاً عبور نموده از طرف غرب بر قله حمله ور شویم ، رسیدن يك فیصله آسان نبود . چند بار باید دار بازی می نمودیم آیا ممکن نبود ازین دار بازی نیز بکلی صرف نظر نمائیم . ما مشقت اخیر این کوه را انتظار نداشتیم .

از قسمت نيك زمري خودش راضی شد که دیگر بلند نرود و در يك نقطه مصئون منتظر ما باشد از آنجا به بالا رفتن بانفري خود دچار مشکل بودیم و حوصله تماشا به طرف قله نبود و هر چه زود تر به بلند رفتن اقدام می نمودیم يك مثلث ارتباط ريسمانی را تشکیل دادیم از سیمون خوش شدم که نقطه وسطی را قبول نمود در عوض من قبول نمودم که پشتواره وزین را حمل کنم ویزی که از ما ماهر تر بود وظیفه رهنما و پیش قراول را به عهده گرفت . آخرین راه و آخرین چاره برای صعود بر چنین قله مشکل همین طرز حرکت بود بالاخره يك سنگ سخت به زیر پنجه من آمد . ویزی مهارت به خرچ میداد من و سیمون در هوا دار بازی می کردیم او به جدار عمودی صخره چسبیده بود اول به تیغه کوه کمی بلند رفت محل دار بازی و صخره بهترین را دریافت و این صخره ها با هزاران صخره دیگر که در آلپ اروپا وجود دارد فرقی نداشت اما شکل و نوع احجار خارج از تشریح است و ما توقع می نمودیم که بدتر و خرابتر نشود.

آنجا تیکه تیغه کوه به يك دیوار عمودی مبدل می شد احجار تغییر نمود و دیدن سنگ شکننده موجب تأثر مآشد . این سنگ را نباید سنگ نام نهاد . یکی از رفقایم تعجب کنان گفت : حیرانیم که این سنگ پوسیده را چگونه باد تخریب

نموده و امیدواریم حینیکه ما برسنگ مذکور ایستاده ایم . سنگ در زیر پاهای ما از بین نرود . بین خود فیصله نمودیم که صعود بر قله را بصورت منفرد و جداگانه انجام میدهیم و بیک بارگی بر قله حمله ورنمی شویم و حینیکه یکی بلند میرود باید دیگری سنگ ها را محکم بگیرد . تا بزیر پایش سقوط ننماید . از طرف دیگر بمامعلوم شد احجاریکه قله راتشکیل داده اندتنها از احجار نبود و نظربه نظریه جیولوج ما ازتون بمثل گل بود . و از نزدیک مستحکمر و پایدار تر از آن بود که ازدور معلوم می شد . بعد از چند پته زینه ویزی در عقب صخره سیاه رنگ ناپدید شد . وآوازش بگوش می رسید که بخاطر نداشتن جای دست ومحل اتکاء در ست عصبانی شده بود ولعنت وناسزای گفت . بالاخره بطرف راست ومحل آفتابی قله نمایان شد برای دست و پای خود نقطه اتکاء پیدا نموده بود ولی هر قدر بلندتر می رفت به همان اندازه در صخره نقطه اتکاء کمتر میشد و ویزی در حالیکه آویزان و دستهایش مانده شده بود پای راست خود را بر سوراخی متکی ساخته نفس عمیقی کشید و خواست باین وسیله بخود قوت بدهد ولی کجاست نفس تازه در ارتفاع ۵ هزار متر یک نفس عمیق نیز آنقدر اکسیجن بداخل شش نمی برد ومثل آلپ نمیتوان بیک نفس عمیق دم راست کرد . بایک کوشش دیگر دست هارا بلند برد وبسختی خود را به سحر صخره رسانید با هر دو دست خود را آویزان نمود و دار بازی کتان بدون اتکاء پای خود را بلند ساخت وبایک جست دیگر هر دو پایش بر سر صخره رسید .

رسیدن ویزی بر سر صخره بلند رفتن ما را تضمین نمود . چه بعد از آن دار بازی خالی از خطر بود وبکمک ریسمان مانیز بلند می رفتیم از خوشحالی خنده سردادیم در نقطه تقاطع

و آنجا که صخره نه بصورت عمودی بلکه سر صخره بطرف زمین میلان داشت مامی توانستیم بلند رویم. خوب شد که ریسمان وجود داشت چه با وجود ریسمان جهت تخریب به يك نقطه اتكاء دست بردم و آن فوراً به خاك و ريگ مبدل شد. وزیردستان چاق و گوشتی ام نرم گردید. با وجود ریسمان با تمام قوت خود را به ریسمان آویزان نمی کردیم و سعی میکردیم که جای پا پیدا نموده يك اندازه وزن خود را بموازنه تقسیم نماییم.

سیمون نقطه اتكاء ریسمان را طوری تعیین نموده بود که وزن من در ساختمان مثلث ریسمان و دار بازی کوهنوردی مشکلاتی تولید نکند.

حین تنفس و استراحت لحظه ای راجع به پیشه کوهنوردی فکرمی کردم. و بخود می گفتم هنر کوهنوردی هنری است که تمام اساسات آن متکی به حفظ موازنه و مرکز ثقل بدن می باشد تمام مابالای يك خرسنگ که حصه فوقانی آن نسبتاً هموار بود نشسته بودیم و نمی دانستیم که از آن بعد چه خواهد شد. آخرین صخره عمودی که به قله منتهی می شد. وقت زیاد فکر کردن را بکار نداشت از پائین صخره راست و بدون درز معلوم می شد ولی از نزدیک چنین نبود درزهای کوچک و کمر بند های کوچک در تمام صخره مشاهده می رسید از اینرو تیغه کوه و خرسنگ عمودی قابل صعود بود. و آخرین حصه صخره به سطح زیرین تیغه کوه بشکل يك جدار پنج متره بود که صعود بر آن مشکل بود و بهتر بود که آن را گذاشته از کنار آن صعود نماییم اما قوانین سپورت کوهنوردی این امر را مجاز نمی دانست.

يك رنگ باریك به کنار دیوار امتداد داشت حین گذشتن از بالای صخره بطرف پائین نظر انداختیم یخ

سبز رنگ درخشان بایک میلان ترس آور بطرف پائین
سرازیر شده بود منظره سحر انگیز و دلکشی بود ویزی
از کنار سنگ نزدیک از نظر غایب شد. من و سیمون برای
حاصل نمودن اطمینان خود یک بار دیگر دیدیم که سنگ
سخت و قابل اعتماد را بدست داریم و از طرف دیگر ریسمان
را مورد تجربه قرار دادیم که مستحکم و مورد اطمینان
باشد.

مانباید به مواد اصل و طرز ساختمان احجار فکر
می کردیم سیمون با تمام وزن خود را به صخره چسپانده و
گفت حالا باید خود را محکم بگیریم.

آواز چکش بگوش رسید و ویزی مصروف میخ نمودن
بود. زاغ نول در بین احجار سلیتی نتیجه این میخ کوبی
خنده آورااست. بالاخره بما صدا زد که به عقب من
بیا ئید.

من در نقطه مطمئنی قرار دارم.

برای چند متر دیگر صخره آنقدر مشکل نبود و من
در حالیکه ریسمان را بدست داشتم به عقب سیمون را
بازی می نمودیم باین ترتیب نه تنها با اطمینان و سریع پیش
رفتیم بلکه از شر پرش سنگ هانیز به امان بودیم. چه در
چنین مواقع ریسمان شخص پیشرو توته های سنگ را
بهر طرف گذار و از محلش سقوط می دهد. و موجب نقصان
و جراحت شخص تعقیب کننده می شود. به نقطه اطمینان
مصفون ویزی رسیدیم.

یک نقطه معلق بودولی صخره بلند و نسبتاً مستحکم
موجب اطمینان و رضایت ما بود.

بدون اظهار کلمه ای ویزی در عقب صخره از نظر
غایب شد. پنج متر بعد ما به تیغه دیگر رسیده بودیم یک

تخته سنگ پل مانند تیغه رابه تیغه دیگر وصل می کرد
پنج متر دیگر داربازی !! و به هدف می رسیدیم .

از اینجا می دیدیم که راه مقابل ماسه ل و آسان نیست .
اما عجب بود که به مسافه چند متری قله رسیده بودیم
و میخواستیم ازین نقطه برگردیم .

ویزی بر فراز سنگ لغزنده ایستاده بود . هرچه بزیز
پایش نرم و ناپایدار می آمد آنرا از سر راه خود دور میکرد و
آنچه راکه مثل گل کوزه ترم و سست می یافت به پایین
می لغزاند سایه سیاه رنگ از عمق دره آهسته ، آهسته
بزرگتر شده میرفت .

ویزی اگر تمام قله راهم تخریب میکرد ، کوشش او
جایی را نمیگرفت . و لهذا بریک قله بلند گلی بنا میدصعود
می کرد . ویزی از انداختن مواد سست به ستوه آمد و بالاخره
بادو دست به جسم سست و غیر قابل اعتماد خود را محکم
نمود . پس هردو پارا بردیوار بی ثبات و غیر قابل اعتماد
تکیه داد هنوز نیم متر بالا نشده بود که بزیز پای و دستش
هرچه بود فرو ریخت ریسمان را محکم گرفت و من با
ریسمان خود سیمون را محکم نگه داشتم . اما ویزی مردی
نبود که بدین آسانی تسلیم شود لهذا به عجله تمام به
نقطه اتکاء دست انداخت . و پاهایش در حالیکه به هوا آویزان
بود نقطه محکمی را جستجو میکرد تا اینکه نقطه اتکاء یافت
و بیک حرکت مار مانند بالا رفت .

لحظه نفس عمیق کشید . چون مجال استراحت نداشت
یک متر دیگر خود را بلند نمود . نفس و آواز حرکات
ششهایش بخوبی شنیده میشد .

تنها یک ونیم متر از ما بلندتر رفته بود . این صخره
با صخره های عادی ابداً شباهت نداشت .

ویزی سانتی متر به سانتی متر بلند میرفت و هنوز هم جای دست و پای مناسب نداشت. حرکات ویزی به ماهی که از آب خارج گردیده و در بین ریگ به تپیدن باشد شباهت داشت. این نوع حرکات یگانه تخنیک دار بازی و صخره بازی است که پیشرفت رامکن میساخت.

بالاخره باقد بلندك میتوانست بر حاشیه تیغه کوه دست خود را محکم بسازد. اما چه فایده حاشیه بالائی نیز در زیر دستان قوی اوتاب مقاومت نداشت چینی که دریافت که سرش به حاشیه تیغه کوه موازی شده حصه بالائی بدن خود را به شدت پرتاب نمود از پائین مافقط دوپایش را می دیدیم کبابی چارگی در هوا حرکت میکرد. اما این وضع دیر دوام نکرد و وی موفق شد به بلندی تیغه کوه برسد و واقعاً که پنج متر آخر بسیار دشوار و یک نقطه کلیدی بود که در زمره بهترین و مشکلترین نقطه محسوب شده میتوانست.

کوه یوروپ! حالا متیقن هستیم که ترامغلوب ساختیم ای کوه پنج هزار متری! نزدیک بود ما را نابود کنی با هوس های ما، در زیر صد هاتن برف ناپدید بسازی نقطه کلید قله برای من و سیمون ساده تر بود. چون به ریسمان محکم پیچ شده بودیم با طناب های آویزان نسبت به ویزی بخود اجازه بی پروائی های زیاد تر را میدادیم. با چالهای صخره بازی بالا نمی رفتیم و مجبور بودیم ریسمان بازی و دار بازی را پیش گیریم.

بلند رفتن مازود انجام شد و جای تعجب نیز نبود چه فقط پنج متر مسافه ای بود که باید به آن بلند می رفتیم. در تیغه کوه جای پای ماندن نبود لهذا باید بزودی برای خود محلی تهیه میکردیم. برای برآورده شدن این

مامول من بالارفتم . چون ساحه صعود وسیعتر شده بود به همان پیمانه صعود برکوه آسانتر بود .

صخره هائی که مابه آنها درمجادله بودیم در جمله مشکلتترین و پرماجرا ترین نوع احجاری بود که کوه پیمارا سخت برآشفته می ساخت .

ورقه های باریک سنگ سلیت روی همدیگر قرا ر داشت و تنها با فشار جزئی بوتها و دست های ماسنگ ها ریز و پاش میشد و در نتیجه حصه فوقانی تیغه کوه بهم می خورد .

کوه درین نقطه ، مانند یک بندل اخبار سوخته نیمه خاکستر شده بود که به جزئی ترین حرکت از هم می پاشید .

بعد از ۲ متر به زیر قله می رسیدیم و به بلند ترین نقطه قله می خواستیم همه مامستر کا بلند شویم سیمون و ویزی بزودی خود را به نقطه مطلوب رساندن و بالا خره پس از مشقات زیاد در بلندترین نقطه قله ۵۶۵۰ واصل شدیم .

فیروزی بزرگ :

ارتفاع سنگ ۵۶۵۰ متر را نشان میداد تخمین هیئت پولیندی به حقیقت نزدیک بود . از رسیدن به قله سیاه که مردم اینجا آنرا کوه اوروپ می گویند ، خوشنود بودیم . موفقیت رابه رفقای خود تبریک گفتیم و از آنکه بالا خره و دست جنبانیدیم .

من هم به قله ای بلند برآمده توانستم مسرور بودم . در آخر تیغه کوه ، زمری را دیدم ما با آواز مخصوص اورا صدا زدیم او داربازی مارا در صخره ها تماشا میکرد . خدا را شکر کردیم که آسمان صاف و آبی بود و باخاطر آرام توانستیم

زمري را در پائين بگذاريم. زمري بيرق افغانستان را با خود گرفته بود.

چند عدد سنگ سليت را پيدا كرديم و آنرا بالاى همدگر گذاشتيم و از آن آدم سنگي معمول كوهنوردان را ساختيم و روى آن دمي خوابيديم و به همين ترتيب بر فراز اين قله بهترين استراحت عمر خود را انجام داديم.

با وجود آنكه سنگ ههاى آن مانند بندل اخبار هاى سوخته بود توفيق يافتيم بر فراز اين قله دمي بيا سايم و مشكلاتى را كه در چند ساعت ديده بوديم تلافى نمايم. هوا گرم و آنقدر ملايم بود كه ما را خواب مى برد. نسيم خوش آيند مى وزيد و جاى تعجب نبود اگر مادر چنين يك هواى خوش گوار يك خواب بعد از ظهر را انجام ميداديم.

اگر خواب بگويم يك نوع مبالغه است اما باچشمان نيمه باز توانستيم چند دقيقه بعد از ظهر را درين محل تماشاى سپري نمايم.

از فراز اين قله كوه هاى ديويكر اورگند را تابه كوه كشمى خان و نوشاخ از نظر مى گذشتانديم، درست مقابل ما قله شاه بايخ ها و يخچالهاى آن قرار داشت.

۴ روز قبل ويزى، سيمون و ويكتور بر فراز آن قله ايستاده بودند. كوه هاى دره لنگر بيشتر مورد نظرها بود و سفر كشفياتى ما حقيقت داشت كه از دره لنگر برين قله صعود ناممكن بود. از اينكه محل آرام و خوب جدا مى شديم راضى نبوديم. آرزو مى كرديم كه درين قله زيادتر و بيشتر بپاييم در آسيا وقت چندان ارزشى ندارد دراينجا نيز ساعت به زودى مى گذشت. نمى خواستيم شب شود بعد در هواى تاريك فرود آيم.

از صخره و تيغه عمودى كه نقطه مشكل و كليد صعود ما را تشكيل ميداد بكمك ريسمان بازي پائين شديم. بكمك واطمينان ريسمان دست و پاى خود را به يك نقطه نسبتاً قابل اطمينان اتكاء مى داديم. دست كش هاى كه مخصوص چنين موارد سخت صخره بازي بكار رود بما كمك خوبى نمود

احتیاط کلمه بود که باید تنها گفته نمی شد. و ما باید عملاً احتیاط مینمودیم و جان خود را از خطر نگه می داشتیم .

با وجود انتظار زیاد باز هم زمري مسرور بنظر می خورد ما باز مری یکجا به زیر اشعه زرد رنگ و پریده آفتاب بطرف کمپ قرارگاه مرکزی سرازیر شدیم. حین بازگشت استراحت نمی توانستیم و رنه به روشنی روز به مرکز نمیتوانستیم برسیم .

يك نگاه بطرف قله هفت هزار متره و قله خود انداختم بیرق كوچك ما بر فراز قله مثل نقطه سرخ رنگی در اهتزاز بود .

بعد از آن از راهی که بكمك ريسمان باید پائین می شدیم تجات یافتیم. با قدم های محکم و سریع بالای سنگ ریزه های یخچالی بطرف کمپ قرارگاه در حرکت افتادیم .

ویکتور هانس پیتز مهمان داشتند

دونفر از اهل اورگند بملاقات شان آمده بود. این دونفر آمده بودند تا از ما پرسند که آیا بوقت معین حمل و نقل اموال ما آغاز می شود. و گفتند که اشخاص دیگر نیز برای حمل و نقل اموال ما آمده اند آنان در پایین در چراگاه كوچك شب را گذرانده اند. و برای این نزدیکتر آمده اند تا بوقت معین را از دست ندهند و ما را به انتظار نمانند. چون این دونفر دوباره به چراگاه كوچك بر می گشتند هدایت دادیم که تمام حمال ها را برای فردا ضرورت داریم به این صورت يك روز دیگر را کمایی نمودیم يك روز در حالیکه خزان نزدیک و هوای خراب برف و باران را در قبال داشت خیلی پرارزش و مهم بود. مهمانان بعد از اینکه قطی های خالی مواد خوراکی و مشروبات ما را با خود جمع کردند . خدا حافظی نموده برگشتند .

بايك غرگاو و گاو بالای یخچالها

کسانی که تا ساعت هفت می خوابیدند به حسابیکه بین هم کرده بودیم نرسیدند تا در نخستین ساعت صبح به جمع آوری و حمل و نقل اموال خود آغاز می نمودیم. زیرا حمال های ما

بزودی می‌رسیدند يك ناشتای عاجل را از حلقوم فرو بردیم. بارها را وزن نکردیم و بصورت تخمین بیلرها و صندوق‌ها را مملو نمودیم در جمع آوری توجه خاصی ضرورت نبود تنها باید فکر میشد که مواد قابل شکستن زیر قطی‌های وزین قرار نگیرد.

اولین بار بررهای ماحضر شدند. بعضاً بالای سنگ‌ها نشستند و بعضی از ایشان در جمع آوری اموال باما کمک نمودند. افغان‌ها می‌گویند: «عجله کار شیطان است». اگر مامیخواستیم به پای کوه هفت هزار متری به زیر یخچال‌ها برسیم مجبور بودیم با شیطان همکاری شویم. بعد از سه ساعت بالاخره جمع آوری ما انجام شد. بیلر، صندوق و جوالهای ما آماده حرکت گردید و رفتار در بالای یخچال آغاز یافت.

مردم واخان موفق نشده بودند که تمام حیوانات باربری خود را بجا بگذارند. يك غرگاو نفس‌زنان در برابر ما ایستاده بود. برای ما عجیب بود که این حیوان چگونه بر سر یخچال‌ها راه پیموده است. تنها یخچال مشکل اورا تشکیل نمیداد بلکه یخ‌های نوك تیز برف‌های پودری نیز سر راه این حیوان قرار داشت. ما نمی‌دانستیم چگونه به این مردم حالی بسازیم که به حیوان ضرورت نداریم. و مردمان کوه نشین باید خودشان مشکل خود را حل کنند. راه دیگری بجز واپس فرستادن غرگاو و صاحب آن پیش ما وجود نداشت.

ویزی و سیمون بصورت پیش قراول کاروان بحرکت افتادند. خط سیر و مسیر خود را با بایرک‌های زرد و آدمک‌های سنگی نشانی نموده بودیم. زمري اخير همه حرکت می‌کرد و دیگران بصورت پراکنده در بین کاروان روان بودند در نقاط مشکل و صعب‌العبور انتظار حمال‌های خود را می‌کشیدیم و چون بوت‌های لغزنده داشتند مجبور بودیم با ایشان کمک نماییم. بعد از مدتی به يك یخچال رسیدیم. چند نفر از فراز آن گذشتند تاراه باريك مذکور قابل عبور ساخته شد. راه رفتن بر یخچال مشکل و يك رفتار محتاطانه را ایجاب می‌کرد.

ما تعجب می کردیم که چگونه تاجک ها درین نوع یخها و برف ها موازنه خود را حفظ و درست حفظ می نمودند. این مردم بوت های کوهی نداشتند و در عمر خود بر چنین یخ ها رفتار ننموده بودند. اصلاً این مردم در کوه تولد شده و یک احساس طبیعی برای صعود بر کوه دارند که ماشهری ها فقط این تخیک را در مکتب می آموزیم .

کاروان ما بر فراز یخچال در حال حرکت بود. در بین یخ ها به بلندی قد و جویهای عمیق یخچالی که آب سرد برف در آن جریان داشت پیش می رفتیم. و چون بزودی حمالهای ما از سردی پایهای خود شاکی شدند، مشکل شانرا درک کرده می توانستیم. ما با وسایل گرم موزه های رابری و جدارضخیم آن در برابر این مردم عجیب معلوم می شدیم . نزدیک بود با تمام این تجهیزات پاهای ما از فرط سردی کسخت شود. با وجود این رفقای خود را کمک نمی توانستیم زیرا اکثر تلاش می کردند با پای تقریباً برهنه یکدیگر پیش نمی رفتند. از اینرو بعضاً تابه زانو در برف فرو می شدند .

بعد از نیم ساعت برف و یخچال را عقب گذاشیم. سیمون به وظیفه خود رسید. حمالها را در بالای یک بلندی که برف ساخته شده کمک می نمود. حینیکه از یک درز نسبتاً بزرگی می گذشتیم همه ما شایسته یک استراحت کافی بودیم حمالهای ما پاپوش پوست گوسفند خود را از پا کشیده و به آفتاب جهت خشک شدن هموار کردند .

من و هانس پیتر بالای یک خرسنگ نسبتاً بلند استراحت کردیم از آنجا تمام کاروان زیر نظر ما بود. تا نقطه کمپ قرارگاه مرکزی نمبریک را بخوبی دیده می توانستیم . آخرین باربر ها بار خود را از کمپ بار می نمودند. غرگاو بایک بار نسبتاً وزین از ریگ ها می گذشت. با خود گفتیم صاحب غرگاو دیوانه شده که این حیوان بیچاره را در بین یخچال به زیر بارگران زحمت می دهد مردم تاجک و اخان مردم دوست داشتنی و رفیق مشرب هستند ولی به حیوانات علاقه زیاد نشان نمیدهند و توصیه هم سودی

نمی بخشید. غرگاو نیز بما ثابت ساخت که آنهم بذات خود حیوان لجوج و خود سر می باشد.

درمقابل یخچال آرام ایستاده شد و يك قدم پیش رفت. بعداً باحوصله کامل آهسته آهسته، اول قدم می گذاشت و چون میدید خطری بدنبال او نیست، پیش میرفت. اودارای پوست ضخیم بود که این پوست بایک پستی نسبتاً ضخیم چربو بروی گوشت آن قرار دارد که به این ترتیب پوست آنرا ضخیم تر ساخته است.

برای مردم و اخان چاره جز برداشتن مالها از پشت غرگاو باقی نماند. حیوان را از باربری نجات دادند و صندوق هارا به پشت خود گرفتند.

يكی از سرکردگان حمال ها نیز رسیده بود و وقتیکه دید غرگاو باررا نقل داده نمی تواند شش نفر را از حال استراحت خارج ساخته امر داد تا بار غرگاو را خود حمل نمایند. این حیوان قانع و متحمل برای بار اول حرف آقای خود را قبول ننمود و ازان سرکشی کرد. از یخچال بدون بار و تکلیف گذشت و وقتیکه برسنگریزه های یخچالی رسید دوباره بار شد حیوان مذکور باید این بار را خواهی خواهی حمل می نمود. ما از يك دره سنگ دار و جفله دار که بقایای تپه های كوچك یخچال بود گذشتیم از بالای سنگ و جفل به خستگی پیش می رفتیم. جویهای یخچالی و يك جھیل كوچك سبز رنگ جلب نظر ما را نمود. بعد آدر بین برف ها و یخچالها که به بلندی خانه بود عبور نمودیم. انعكاس اشعه آفتاب و رنگ آسمان عجیبی را بار آورده بود. افق این سنگزار وحشی و قله مغرور و سربلک کشیده شاه باصرت و یماج های متعددش شکسته بود. قله او رنگند تمام قلل دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده بود. در آخر دره كوچك، در مسیر يك بستر جوی ارتفاع كمپ مرکزی سابق رسیدیم. اماراه طولانی پیش رو داشتیم. حمال ها همه صاحب همت بودند ولی به مشکل راه می پیمودند. زیرا در حیات خود به این ارتفاع بلند نرفته بودند. بستر جو آهسته آهسته بلند

می‌رفت و به نقطه ای رسید که ریگ نرم و یک میدان نسبتاً وسیع آب‌ها به چند جوی کوچک منشعب شده بود. بعداً يك خرسنگ بزرگ بمثل دیوار ایستاده بود. اجاز این خرسنگ از گرانبه‌ای نمایندگی میکرد. يك میدان نسبتاً عریض را تشکیل داده بود این محل يك محل طبیعی کمپ مرکزی بود که از طرف ویکتور و سیمون کشف و انتخاب گردیده بود.

آنچه سیمون راجع به جمیل کوچک زیبا باز میگفت تخیل نبود بلکه حقیقت داشت.

اکثر حمل‌ها با مایک جا رسیدند. و غرگا و نیز آهسته بلند می‌شدند. واقعاً عجیب بود که چگونه این حیوان ازین همه راه صعب العبور گذشته توانست. حمل‌ها تشنه شدند. ویکتور يك دیک بزرگ و مملو از لیمو ناد نموده برایشان داد که این دیک دهن به دهن می‌گشت. بعد در حالیکه سیمون و زمی اجرت کار حمل‌ها را می‌پرداختند ما خیمه بزرگ کمپ مرکزی و يك خیمه کوچک کوهی را برافراشتیم برای این شب دو خیمه یکبار بود چه شش نفر از حمل‌ها جهت کمک و حمل و نقل اموال ما شب را با ما می‌گذشتانند. و بعدها در حمل و نقل اموال مادر کمپ بالاتر باید کمک می‌نمودند گرچه مسافه رفتارشان از چند صد متر زیادتر نبود ولی باز هم در حمل و نقل اموال سنگین ما کمک شایانی می‌نمودند و از زحمت زیاد ما میکاست.

حمل‌های ما خوشوقتی و غزلخوای به طرف پائین دره سرازیر شدند در رفتار خود عجله داشتند چه آفتاب در افق پائینتر شده میرفت. زمی برایشان گفته بود که ده روز دیگر بر فراز این کوه بسر خواهیم برد و به صبح روز یازدهم باید به کمپ جهت حمل و نقل اموال حاضر شوند. غرگا و پائین رفت و به نزد خیمه ما ماند چه یکی از حمل‌های که باید شب را با ما می‌گذشتانند خود را مالک غرگا و نامود کرد. حیوان صبور باید به ارتفاع بلندتر از مونت بلانک زیر آسمان سرد کوه‌های هندوکش شب خود را بگذراند.

ویزی با حیوان همدرد شد و در بین سنگ ها در صدد جمع آوری علف و سبزه ها گردید. غرگاو حیوان ناشکر بود زحمات ویزی را نپذیرفت و از علف های جمع شده او نخورد. حمال های ما از زندگی خیمه خوش بودند. چه خواب خیمه تبدیل خوبی محسوب می گردید این مردم مازابه منزله کوچی های می دانستند که از یک قله به قله دیگر بدون موجب کوچ می نمودیم. اما مثل کوچی های ملک شان رمه و گله نداشتیم و از طرف دیگر در مصرف افغانی صرفه نمی نمودیم و بخشش و تحایف تقسیم می نمودیم .

ما چای نان و شوربا به خیمه شان بردیم و ظروف را خودما شست و شو نمودیم هر شش نفر در یک خیمه خوش بودند. و خنده های صمیمانه شان تا ناوقت شب در سکوت مطلق کوه طنین انداز بود .

از یک برف کوچ به امان ماندیم :

اول سپتمبر - این تاریخ نسبت به ۲۱ اگست خزانی تر بگوش می خورد برای ما احساس عجیبی بود که درین سرزمین شرق سفر هندوکش ما بطرف آخر می رفت. ۹ روز دیگر وقت داشتیم و سوالی بود که آیا ممکن می شد درین وقت کم به یک قله ۷ هزار متری صعود نمائیم .

با آغاز ماه خزان هانس پیتز نیز آماده حرکت شد زخم هایش التیام یافته بود و با کمی احتیاط می توانست به عملیات کوهنوردی خود بپردازد. بحیث یک کوهنورد و الپینیسست ورزیده مشکل بود که تمام وقت به خیمه بنشیند و در هیچ یک عمل عملیات اشتراک ننماید. آرزو می کردیم که به قله هفت هزار متره با مارفته بتواند .

زیرا هیچکس از اعضای هیئت ماحین بازگشت پیشانی ترش و طبع گرفته او را متحمل شده نمی توانست. و از طرف دیگر می خواستیم هدف عالی و درجه اول عملیات کوهنوردی ما از طرف همه اعضای هیئت تسخیر شود .

ما مواد خوراکی و تجهیزات برای دو کمپ بلند آماده ساختیم و یک تعداد زیاد صندوق ها و بیلرها تجهیزات ما را

تشکیل داد. هر پارچه را بصورت جداگانه مورد تدقیق قرار دادیم که واقعاً وبصورت حقیقی مورد احتیاج است و یا نه. شش نفر حمل در اختیار داشتیم که از جمله هیچکدام شان به کمپ بلند و تابه آنجا نمی رفتند و ما خود باید يك تعداد زیاد اموال را حمل مینمودیم پس فیصله نمودیم که در حمل مواد خوراکه تقلیل بدهیم و خود را از عذاب حمل بارسنگین نجات دهیم چه آرزو نداشتیم که ۹ روز وقت باقیمانده را به باربری سپری نمائیم و بالاخره از صعود بر کوه منصرف گردیم. و قتی که به کمپ مرکزی بر گشتیم سیر خورده می توانستیم و در راه باز گشت به وطن کافی وقت و فرصت خوردن داشتیم در کمپ اولی دو ظرف خوراکه و یکی هم برای کمپ نمبر دوم و يك پیاله عمومی برای هر کمپ کافی بود و یکی چراغ دستی دیگری کمره عکاسی و سومی بوتل ترمز را گرفتیم و بی مورد بوداگر از هوشی شش دانه با خود می گرفتیم و از بردن توشك ها صرف نظر کردیم و توشك را بری کافی بود. ۴ دانه اجاق گاز برای پختن چای و شوربا ضروری بود. اجاق پترولی را به کمپ مرکزی گذاشتیم.

بعد از دو ساعت یکبار بزرگ کمتر شد ما خود بعضی چیزها را حمل نمودیم و يك حصه زیاده را بدوش شش نفر حمل گذاشته کمپ مرکزی را ترك دادیم و غرگا و رایکه و تنها به سر نوشتن سپردیم.

از بالای یخ های لغزنده سنگزار بطرف یخچال بزرگ روان شدیم.

امروز هوا گرم بود چنین هوای گرم درین ارتفاع بلند بی سابقه است عرق از جبینم سرازیر شده و پیاله پیاله به کاسه چشم و عینک برفی ام را می گرفت برای اینکه جمع آوری مال داشتیم ناوقت از کمپ مرکزی حرکت نمودیم و حالا حوالی چاشت است طوری که انتظار داشتیم یخچال آنقدر صعب العبور نبود از بعضی درزها بدون مشکل گذشتیم و اینکه از یخچال عبور نمودیم به سرحد پنج هزار متری رسیده بودیم بعد از آن زمین یخچالی تقریباً هموار بود. این سطح

هموار از چپ و راست از طرف یخچال احاطه شده و صخره های مشکل و تیغه کوه در اطراف آن قرار داشت. در بین این کاسه یخچالی سکوت مطلق حکمفرما بود و آفتاب به سوزندگی می تابید گرمی روز و اشعه آفتاب یخچال را به يك خندق مبدل ساخته بود برف نرم شده و هر آن بوت ها و موزه های ما در بین برف گور میرفت و هر لحظه خارج ساختن بوت و موزه کوهی از بین برف يك ماجرای را تشکیل داده بود ما این مشکل را بحیث خاطره مدتی فراموش نمی کنیم .

ما با يك دیگر شوخی میکردیم و من به شانه هانس پیتز زده و او را تبريك گفتیم متحیر بطرفم نگریست و نمی دانست که بچه دلیل او را تبريك گفته ام ، هی ترا تبريك می گویم که در حیانت برای بار اول از پنجه زار متر بلند تر آمده ای وقتی که بخانه رفتیم به افتخار این موفقیت دعوتی ترتیب خواهی داد . سیمون با من هم نوا شده گفت بلی باید ترا تبريك بگویم زیرا هندو کش بکلی کوه دیگری است و باکوگ های نوک تیز اروپا قابل مقایسه نمی باشد و اگر اروپا برای فتح يك قله گلک کسی تبريك نمی گوید قابل فهم است از قسمت نیک هانس پیتز باشوخی های سیمون عادی بود و اندیشه در دل راه نمیداد .

ساعتها به يك اراضی تقریباً هموار کمی متمائل به بالا طی طریق می نمودیم . خود را مانده حس نمی کردم گرمی اذیت کننده بود ماضماً استراحت می نمودم و قند انگور (گلو کوز) میجویدم و در ضمن در فکر فرو می رفتم . ویزی و سیمون راه را ملاحظه نموده بودند دو راه موجود بود اولی از فراز يك یماج مملو از برف و یخچال عبور می کرد و در صورت دوم باید از يك سنگ بزرگ دیوار مانند می گذشتیم هر دو یشان به این نظر بودند که از سنگ بزرگی دار بازی کنان بلند رویم . ایشان می خواستند با کوه پنجه نرم کنند و بالای

برف و یخ حق و ناحق را هنوز نمی‌نمایند. از بالای يك سنگ
مغرور و شامخ بلند رفتن مهتر از آن بود که بصورت مطمئن
به قله برسند.

من جداً قهر شدم و گفتم این چه حرف هائی است در
مورد يك كوهی که هنوز کسی به قله آن پا نگذاشته است چرا
با حیات خود بازی نمائیم و از بالای سنگ دار بازی کنان
بلند برویم در حالیکه يك قدری دور تر اما مطمئن ترو وجود
دارد، درین مورد هیچ فکری لازم نیست ما راهی را که مطمئن تر
و آسان اما کمی دور تر است انتخاب می نمائیم کاروان ما
آهسته آهسته از هم جدا شدند و پراکنده گردید. هانس
پیتر ویزی به مسابقه تیز روی رفتن آغاز نمودند ویزی تجربه
کافی داشت و چندین بار به ارتفاع بالاتر که پنجمین متر برشته
بود ولی چیزیکه برای من غیر قابل فهم بود همین دویدن بیجای
هانس پیتر است بهر حال این طرز حرکت او نشانه‌ای از
صحت پایش بود. من و سیمون در حالیکه از گرمی رنج می
بردیم با حمال‌ها یکجا حرکت می کردیم و متعاقب مازهری و
ویکتور در آخر قافله روان بودند.

حال به زمین یخچال دومی رسیدیم در اینجا کاسه
بزرگ یخچالی تشکیل گردیده بود. طوری معلوم می شد که
آفتاب در يك عدسیه مقعر می درخشد و از باد و شمال اثری نبود.
هر دو راه صعود در مقابل ما بصورت واضح قرار داشت به
صورت مستقیم یماج بر فدار و یخچال و بطرف راست صخره
بلند و صعب العبور.

به يك نگاه تمام ما قانع شدیم که یماج یخچالی برای ما
راه مطمئن نیست و با وجودیکه صخره و سنگ عمودی بلند
مشکل و خطرناک هم است باید از یماج پربرف ترجیح داده
شود. به این صورت سیمون و ویزی که در اول خواهش انتخاب
این راه را داشتند ازین فیصله دسته جمعی خوشنود گردیدند

و هر دویشان اجازه داده شد که با تمام قوت به صخره بازی شروع نمایند بالا شدن به یماج یخچالی از نگاه تخنیک کوهنوردی ساده است اما یخ ها و برف های یخ زده آماده به سقوط بسیار داشت که این خطر از ساحه دورتر خوب تشخیص داده شده نمی توانست بعد از اینکه به ساحه ۱۵۰ متری یماج یخچال رسیدیم خطر برج های یخ و آماده به سقوط را تشخیص کرده توانستیم. این برج های یخ زده عموماً ایستاده نبودند بلکه سرشان کمی بطرف پائین متمایل بود. این میلان به خطر آن می افزود و علاوه بر آن زمین یماج را سنگ سلیت پارچه تشکیل میداد که یخچال و یخ های ایستاده به آسانی از فراز آن لغزیده می توانست به چنین اراضی مشکل دز سویس کوهنوردی نمی نمودیم و در ارتفاع هندوکش و حمالی های متعدد این کار را بکلی انجام نمیدهم پشیمان بودم که چرا با دقت و توسط دوربین این جر های لغزیده و خطرناک را ندیدم و تشخیص ندادم درین صورت از قهری که بر رفقا شدم جلوگیری بعمل می آمد.

این بود پروبلم قله هفت هزار متری مایماج یخچال دار خطرناک است و صخره باديوار های عمودی اش به این ارتفاع زیاد پروبلم جدی است اثرژی و حوصله ما به سر نمی رسید و اگر فوراً به همان صخره مشکل و صعب العبور دست می بردیم برای من رفع استراحت بود. وبعد آن یکبارگی به سر صخره نمی رسیدیم و حمالهای ما از همین جا برمی گشتند زیرا حمالهای خود را به آخر صخره بلند نمی توانستیم به سر صخره ویزی و سیمون را دیدم که سه ریسمان را آویزان نمودند و خودشان به طرف سنگ بزرگ رفتند و می خواستند راه صعود بیشتر را بطرف تیغه کوه دریا بند لعنت برین دیوار یخ عمودی. علاوه بر آن یخ های آبی رنگ آویزان است. و من مسافه را بین دیوارهای یخ و تیغه کوه صد متر تخمین نمودم

ویزی این نقطه خطرناک را عبور نمود من پشتواره خود را به زمین انداختم و بالای آن نشستم قبل از اینکه پشتواره را بگذارم کامره عکاسی خود را از بین آن گرفتم نشستن برایم خوب بود که بعد از مدت طولانی پاهای خود را دراز کرده و و لنگر سنگین را از بالای پاهای خود کم نمایم چند متر پیشتر از من سیمون روان بود و به استراحت فکر نمی کرد و یکتور و زمردی معلومشان نبود مسافه زیاد به عقب مانده بودند احمد سعید یکی از حمال های مابه پهلویم نشسته بود من از او پرسیدم خوب هستی در جوابم گفت خوب بلی خوب.

من کامره خود را بطرف برج یخ متوجه ساختم که بلند ما با متانت و وحشیانه بر کاسه یخچالی ایستاده بود من باید قبل از اینکه این زنگوله عظیم یخ سقوط نماید از آن عکاسی نمایم . قبل از اینکه برد کمه فشار بدهم يك بار دیگر زنگوله یخ را مشاهده نمودم تصویر غریبی بود از طبیعت بزرگ، زیبا و خیلی دلکش .

من با تفکرو اندیشه بر زیبایی این برج تماشا میکردم که واقعه ای رخ داد این واقعه در حیات عادی کوهنوردی به ندرت واقع می شود این برج بزرگ به حجم سه خانه بزرگ نشیمن از نقطه اتکاء خود جدا شده و در يك پرتگاه سرازیر شد. حرکت اولی اش آهسته آهسته و بدون آواز بود ، تا اینکه این یخ عظیم با صخره ثی تصادم نمود و آواز مهیبی برخاست و به تمام دره پیچید، با عجله برد کمه کامره فشار دادم تا این سانحه عجیب را بروی فلم ثبت نمائیم بلا شعور پشتواره خود را برداشته احمد را صدا زدم که زود حرکت کنیم .

مادون جناح راست که سه یخچالی قرار داشتیم که شکست یخچال از آن صورت گرفته بود فکوکردم که اگر بطرف بالا بروم و خود را به تیغه کوه برسانم و بصورت

ساده ای بالای زمین یخچال قرار بگیرم امکان نجات موجود است درین ضمن یخ به يك غبار انبوه مبدل گردید و تمام عرض دره را فرا گرفت . غبار به اندازه ای بلند شد كه قله بلند اورگند نیز معلوم نمی شد ابريكه از تصادم یخ و سنگ به وجود آمده بود بلند شده میرفت هانس پیتر و ویزی از نقطه خطر ناك دورتر رفته بودند سیمون رادر دقیقه آخر دیدم كه عقب يك سنگلاخ پنهان شده است . من گفتم اگر قسمت با من یاری كند ازین وزطه و ازین مصیبت نجات خواهیم یافت قسمت با من یاری كرد و طالع داشتیم كه برف كوچ به سطح بالائی یخچال بندماند و بطرف دره مقابل مسیر خود را تغییر داد. بعد از چند دقیقه اواز مهیب ساكت شد كرد و غبار برف و یخ هر طرف پراكنده گردیده قله اورگند نمایان گردید اطراف مائماً سفید شده بود من هم سفید شده بودم نه از گرد برف بلكه از ترس چهره ام سفید شده بود باید گفت كه پاهایم از ترس سستی می كرد این سقوط یخ درس فرانك خطر خوبی برای اهمیت آینده ما بود.

ویزی و سیمون بر من خواهند خندید چه خوب شده كه ما را یماچ را در پیش نگرفته بودیم .

در دیوار یخ

احمد سعید نمی خواست پیش برود و لازم هم نبود ویزی هانس پیتر از بالا پائین شدند دیوار یخ صد متره مشکل و صعب العبور بود. ما باید از طرف پائین دور می خوردیم و در آخر خواهی نخواهی از تیغه سنگ دار می گذشتیم احمد سعید درك نکرد كه ما بطرف پائین می رویم . پشتواره خود را انداخت و بطرف بلندی دوید من او را صدا زدم و برایش فهماندم كه پشتواره را بكجا ببرد . بالاخره فهمید و منتظر من شد . برای من فلیج كند بود به هیچ صورت من نمی توانستم هردو پشتواره را حمل نمایم لهذا پشتواره او را جلو پایش گذاشتم .

پنج دقیقه بعد به بلند رفتن آغاز نمودیم. يك ديوار ملايم يخی به تیغه کوه منتهی میشد درزها و شکست های یخ و برف خوش آیند نبود در هر صورت این آخرین نقشه پیشرفت برای حملهای مابود و ازین محل هرگز بلند رفته نمی توانستند .

تمام اموال رادر همین جا دیپو نمودیم. بد بختانه دریافتیم که يك تعداد زیاد اموال را باید حمل نما ئیم در همین جابرای حملها پول دادیم و قتی که احمد سعید صد افغانی رابه جیب می گذاشت هراس خود را از برف کوج فراموش کرده بود. بالحنی که خوشی از ان هویدا بود از تشکر کرده با رفقاییش بطرف پائین دره روان شدند . حملها به تنهایی رفته می توانستند . و یخچالهای سر راه شان خطرناك نبود و یکتور و زمري نیز با ایشان یکجا به کمپ مرکزی رفتند. دریای دیوار یخ ما چهار نفر مواد خود را تجهیزات خود را گذاشته و در پی تفریق و انتخاب شدیم. شام امروز باید کمپ نمبر يك برافراشته می شد برای این منظور آنچه در کمپ نمبر يك ضرورت بود باید آنرا از بالای دیوار یخ عبور میدادیم.

ویزی وهانس پیتز در صد دیافتن راه مناسب گردیده اند و من و سیمون به جمع آوری و انتخاب پشتواره هامشغول شدیم مابا دو پشتواره بزرگ به بلند رفتن به دیوار یخ شروع نمودیم. یخ سخت و شفاف بود چوب های سکی را گذاشته دست به زاغ نول بردیم. جای پاکه ویزی حفر کرده بود تقریباً عموداً بلند میشد پشتواره مامئل سرب برجسم ثقالت میکرد و مارا بطرف پائین کش می نمود با یخچال و ناخونك های آهنی خود را به جسم سخت و لغزنده محکم می گرفتیم بعد از چند متر وضع خوبتر شد. یخ نوك تیز ایستاده جاگزین یخ لغزنده گردید و برای ما بیچاره ها که بار می بردیم

مژده خوبی بود مادر وقت حرکت زیاد نفس می کشیدیم و آرزو می کردیم که این نقطه راز و ترقی کنیم در بالای تیغه کو ه هانس پیتر نمایان شد و مارا صدا زد که باید به صورت مستقیم بلند برویم و آنچه راویزی بجا گذاشته تعقیب نکنیم اما دستور او را عمل نمودیم اول از بین یخ های نوک تیز گذشتیم و به برف رسیدیم برف نرم فوق العاده خسته کن بود مجبور بودم به سینه پیش برویم.

این مقدار بزرگ برف رادر ارتفاعات بلند در عمر خود ندیده بودم ارتفاع برف پنج متر بود و بسیار سست و بی بنیاد معلوم میشد و چون همین امروز يك برف كوچ عظیم رابه چشم سردیده بودیم دیدن این كتله عظیم برف سست كه ممكن به حرکت پای ما از جابجیا شود برو حشت من می افزود آفتاب در اعماق این كتله برف نفوذ نموده بین تونل كوچك را آب ساخته بود. این تونل ما را به تیغه كو ه می رساند . پشتواره ما بزرگ بود باید بازاغ نول ساخته تونل وسیع ساخته میشد ویزی به قوت باچکش یخ شکن خود را برای وسیع ساختن تونل می کوشید و پارچه یخ آن بهر طرف می پرید . بلند رفتن به تونل خوش آیند نبود باید می کوشیدیم كه سرما به سقف تونل تصادم نکند در حالیکه پاها ی مادر برف لغزنده و نرم می لغزید. ازمده تی بود كه بار یسمان بسته نبودم بعد از اولین دیوار میلانی خود را باردیگر در ریسمان بستیم بایك بدینی مخصوص قدم به پیش می رفتیم زیرا در هر قدم پل رادر برف مطالعه می نمودیم در بین کوتل هر دو پای خود را جمع می نمودیم و لغزان لغزان پیش می رفتیم . سعی می کردم سرم به یخی تصادم نکند اما خود داری نتوانستم با تصادم با پارچه یخ خون از جبینم سرازیر گردید یخ داخل تونل به زیر آفتاب ظهر سرخ زرد رنگ داشت .

چون با پشتواره خود ازین تونل گذشته نمی توانستیم فیصله کردیم که پشتواره را بریسمان بسته و

بگذاریم که ببالا کش نمایند هانس پیتر پشتواره را بیا لا کشیدند . من خودم به تنهای داخل تونل شدم و بالاخره به

تیغه کوه رسیدم متعاقب من نوبت سیمون رسید اول پشتواره خود را توسط ریسمان به بالا فرستاد بعدا خودش بلند رفت

من ریسمان او را کش نمودم و به کمکش رسیدم تیغه کوه عریض و هموار بود.

گوئی برای یک دسته کوهنوردان محل کمپ ساخته

شده باشد اول به پختن آغاز نمودیم حقیقت این است که دیوار یخی مارا فوق العاده خسته ساخته بود .

این دار بازی روی یخچال عملیات مارا برای صعود به قله هفت هزار متری دلچسپ تر ساخت اما از نگاه حمل محمولات کار موزونی نبود.

جای منا سب برای کمپ اولی ماهمین تیغه هموار و عریض که ۵۴۰۰ متر بوده در آن طرف تیغه کوه سنگریزه

ویک دیوار متمایل که به یخ و برف منتهی می شد جلب توجه میکرد انیماج از دیوار یخ برای ماسهلتر مینمود اما یخچال

متعاقب و گذشتن های مدور خطر مرگبار برفکو چ را در پهلوی خود داشت.

به سختی از بالای سنگ های گرم برخاستیم و درصدد پیدا نمودن محل بر افراشتن خیمه شدیم . می خواستیم که خیمه خود را در محلی نصب نمائیم که در آنجا سنگ و تخته سنگ باشد نه برف و یخ وجود آب از ضروریات درجه اول ما بود ولی خواهش مادرین ارتفاع برآورده شده نمی توانست ما ۹ هزار کیلو متر بطرف شرق آمدم تا رخصتی خود را بگذرانیم هر که درصدد انتخاب محل مناسب بر آمد تا اینکه بالاخره محلی پیدا شد که مورد پسند همه ما شد . برای اینکه کمپ ما بر قرار شود مجبور بودیم بار دیگر به پای دیوار یخ فرود آئیم و تمام بار را به بالا انتقال بدهیم ممکن دو، سه بار بالا و پایین شویم تا آنرا انجام بدهیم.

چون بعد از ظهر و ناوقت بود فردا تمام بار خانه ما به بالامی رسید . چنین تصمیم گرفتیم که شب را به اینجا بگذرانیم بعد به کمپ قرارگاه مرکزی رفته آنجا خوب غذا بخوریم و فردا بدون پشتواره و تکلیف به بالا صعود نمائیم . زیرا غذایی که با خود آورده بودیم ناکافی بود و ما را سیر نمی ساخت .

آهسته آهسته و بکمال احتیاط در بین تونل یخ داخل شدیم چون ریسمان را به بالا محکم نموده بودیم فرود آمدن ما آسانتر صورت گرفت فردا این ریسمان درحالی که بار سنگین را پشت حمل میکردیم خدمت خوبی انجام میداد . فرود آمدن در دیوار یخ تکلیف ده است لهذا به بسیار احتیاط زاغ نول را به یخ قایم می نمودیم . میکوشیدیم جای پا گذاشتن ما غلط نه شود .

در حصه درز بزرگ کوه ، زاغ نول و چکش کوهنوردی را گذاشتیم و جای آنرا به چوب دست سکی سپردیم .

آفتاب زرد شده بود که به کمپ مرکزی رسیدیم . رفقای ما تصور می کردند که شب را در کمپ نمبر (۱) می گذرانیم لهذا رسیدن آنی ما موجب بهت و حیرت شان گردید .

کمپ هوادار نمبر (۱) در ارتفاع ۵۴۰۰ متر

بوت های ما بسیار خراب معلوم می شد. پائین و بالا رفتن ما در بین یخ های نوك تیز هندوكش به بوت های ما صدمه شدیدی وارد کرده بود پاره گیهای چپ و راست نشانه این حقیقت بود ویزی چون اکثر بحيث پیش قراول حرکت می کرد بوت هایش فوق العاده نازك گردیده بود ما هم برای حفاظت و ترمیم بوت های خود اقدامی ننموده بودیم. و حالا درست موقع واریسی به بوت ها رسیده بود. در حالیکه رفقایم در مطبخ سر گرم پختن غذای لذیذ برای شب بودند من بوت ها را برس نموده روغن و پالش دادم.

صبحگاه با رفقای خود وداع، کردیم. زمیری وویکتور در همان صبحگاهی بازی شطرنج را چاق کرده بودند. بزودی به یخچال رسیدیم.

تمام وسایل پیشرفت مهیا بود وسایل ضروری ما به زیر دیوار یخ قرار داشت و بزودی پیشرفت کردیم چون هوا سرد بودو از طرف دیگر ما هم سروقت حرکت کرده بودیم برف و یخچال ما را بسیار زحمت نمیداد.

در ذخیره مواد ما ديك برج بزرگ پشتواره نما تشکیل شده بود. بهتر بود که تمام این مواد را به اندازه پشتواره متوسط بسته می نمودیم و آنرا دوبار از دیوار یخ می گذشتانیدیم سعی نمودیم که توازن را از دست ندهیم. بكمك زاغ نول و چکش کوهنوردی موازنه خود را حفظ می کردیم وزن ما از اندازه عادی يك حمال کوهنورد بیشتر بود یعنی مساوی به اندازه حمله يك حمال کوهنورد همالیا بود.

ویزی با پشتواره خود در تونل یخ بند ماند. خود را براست و چپ دور داد ولی بی نتیجه ماند. پشتواره بسبب بند افتادن او در تونل محکم شده بودو بیچاره وار می تپید. وقت زیاد ما ضایع شد تا توانستیم بوسیله کندن یخ های جانب

تونل ویزی را از تله نجات بدهیم . بالاخره او به تیغه کوه بلند رفت . در برج سنگی خود بکار آغاز نمودیم تا به زودی ممکنه محل استراحت مناسبی برای خود سازیم ویزی و سیمون یخ راهموار نمودند تا خیمه ما به سهولت بالای آن افراشته شده بتواند . هانس پیتر چندین یخ راشکست و در صدد جستجوی آب شد بالاخره به شگافتن یخ موفق گردید . پیدا شدن آب در ارتفاع ۵۵۰۰ متر يك امر عادی نیست بصورت عادی باید یخ و برف را بروی تاوه ذوب می نمودیم . من در يك سنگاله مطبخ را اعمار کردم .

یکی را بروی دیگر گذاشتیم و مطبخ مناسبی ساخته شد . بعد از يك ساعت در تیغه کوه خود را مستریح حسن می نمودیم این کمپ نمبر (۱) در قله اورگند بهترین کمپ مرتفع است که در حیات خود دیده بودم مزیت این کمپ در این بود که در يك برج تیغه کوه قرار داشتیم و از باد و اوضاع جوی محفوظ بودیم .

چهار نفر در دو خیمه دونفری

شبی آرام و خوش آیندی را سپری نمودیم بعد از يك ناشتای مختصر براه افتادیم سعی می کردیم که پس از برقرار نمودن يك کمپ دیگر به قله هفت هزار متری برسیم و این کار این معنی را داشت که ما باید با وسایل و لوازم يك کمپ دیگر هزار متر بلند برویم .

آهن کوهنوردی را به بوت ها نصب نموده کمپ نمبر (۱) را ترك دادیم هنوز تخمین نمی توانستیم که با چه نوع اراضی روبرو می شویم و نمی دانستیم که آیا بدون ریسمان و یا با ریسمان دار بازی نماییم . تیغه کوه ۳۰۰ متر طول داشت و به برج دوم بعد از تیغه مشکل یخ رسیدیم تیغه کوه باریك و به هر دو طرف چشمان ما سیاهی می کرد سنگلاخ آنقدر آسان

نبود مجبور بودیم آهن های مخصوص صعود بر کوه را از پای خود بکشیم تا آزادانه بر قراز تیغه کوه موازنه خود را نگهداشتیم .
بتوانیم .

برای اینکه در موقع پائین شدن سهولت رخ دهد ریسمان های نیلون را مستحکم نمودیم . يك سلسله بر جك های تیغه پی هم می آمد بلند و پائین شدن خسته کن بود دو ساعت بعد از حرکت تیغه کوه تمام شده و در پای هرم برف و یخ رسیدیم ، بخت با مایاری کرد که از بر جك های سنگی که در رأس تیغه واقع شده بود به سهولت گذشته توانستیم .

نوك آهن کوهنوردی ما به یخ های شیشه نما مجادله می کرد .

و واضحاً درك می کردیم که فصل خزان است یخ های نرم در بعضی حصص به ندرت وجود داشت در هر طرف یخ سخت برونك سبز و آبی زیر نور آفتاب می درخشید پشتواره وزین ما در موقع صعود مانع بلند رفتن ما می شد . با يك نواختی بلند می رفتیم و با احتیاط کامل قدم بر میداشتیم .

تیم ریسمانی تشکیل ندادیم و هر يك به سرعت پیاده حرکت می نمودیم از بستن باریسمان از جهتی صرف نظر کردیم که هنوز سختی به اندازه ای نبود که به ریسمان متوسل شویم و از طرف دیگر بستن به ریسمان از سرعت حرکت ما می کاست ساعت ها بالای یخ میلانی کوهنوردی کردیم قصداً آهسته و متین حرکت میکردیم زیرا انرژی و قوت خود را برای فردا نیز ضرورت داشتیم .

در حوالی ظهر حصه میلانی یخ را عبور کردیم و در يك ساحه پر برف استراحت نمودیم . یخ شفاف و لغزنده را گذشتانیدیم و در عوض باید احتیاط می نمودیم که بالای برف نرم و پودر نما حرکت می نمائیم زیر برف یخچال سابقه قرار داشت و این یخچال دارای درزهای خطرناك بود که برف نرم

روی آن را پوشانیده بود .

با اندك اهمال ممكن بود در بين يك درز بزرگ يخ غارت شويم . فقدان اكسيجن محسوس می شد . بسيار آهسته و كسل پيش می رفتيم بعد از هر پنج قدم می ايستاديم و عميقا تنفس می نموديم بعد از هر ۱۵ دقيقه رهنوردی ۵ دقيقه استراحت را ايجاب می كرد . بالای پشتواره های خود می نشستيم و از رفتار زحمت ده و تكلف آور نفسی به آرامی می كشيديم .

ميلان سطح يخ و برف سست قدم به قدم بيشتر می شد و آهسته آهسته به يك تيغه كوه سنگلاخی منتهی می گرديد بعد از ساعت ها طی طريق بالای يخ و برف ، صخره بازی و دار بازی لای سنگهای مهيب تبديل خوبی است اما طوفانی كه در اين ارتفاع ميوزيد برای ما خوش آيند نبود . باد شديد برف را در بين آستين و يخن مداخل می ساخت و عينك های ما را غبار برف مكدرد می نمود.

بعد از ظهر ناوقت به سرحد يخچال بزرگ رسيديم كه به قله منتهی می شد . درين منطقه صخره تيغه كوه به يك قله كوچك پيش آهنگ قله اصلی مبدل شده در بالای قله قبل از قله بزرگ محل خوبی برای توقف و استراحت خود دريافتيم . از اين ارتفاع ببعد بايد بلندی را تخمين نمائيم له شاه در مقابل ما قرار داشت وقتی با انگشت تخمين مسافه و تخمين سطح نموديم معلوم شد با سطح شاه هم سطح استيم . جایی را كه برای شب باش انتخاب نموده بوديم ، هموار نبود . با زحمات زياد سنگ و جفله سنگ ها را بيك سو نموديم تا محل همواری جهت افراشتن خيمه خود پيدا نمائيم .

طبيعت اين بار محل شب باش ضيق و كوچكي در اختيار ما گذاشت زاغ نول و چكش يخ شكن بفعالييت آغاز نمود و ميخهای يخی را به مشكل در ميان يخ و برف فرو برديم ريسمان های خيمه خود را به صورت صحيح بستيم تا باد شديد

و طوفان که سردچار ما بود خیمه را به هوا-ن سازد .
برای همه شور با پختم و چای آماده ساختم . هر کدام يك
ورق نازك گوشت و يكدانه کيله خشك برای تناول داشت گر
چه این مقدار زیاد نبود ولی کفایت می کرد بدون آن درین
ارتفاع زیاد باید معده سنگین نباشد در اخیر مقدار کافی چای
نوشیدیم بالاخره آب نوشیدنی تمام شد در حالیکه ما باید با
هر قطره آب صرفه می نمودیم .

سیمون اجاق را بدست گرفته از من تقاضا نمود که توته
های یخ را برایش جمع آوری نمایم .

غروب آفتاب منظره طبیعی و دلکشی را تشکیل داده بود .
افق لاله گون بود . ویزی وهانس پیتر با عجله کامل کمره
عکاسی را بفعالت آورده آن منظره مالیخولیائی و رومانٹیک را
عکاسی کردند باد شدید طوفانی از شدت خود کاست يك
لحظه عجیب را مواجه شدیم . به این معنی که درین ارتفاع
باغائب شدن آفتاب هوا گرمتر شد .

در پائین و در عمق دره ها تاریکی حکمفرما بود و ما از
ارتفاع بلند انجام روز را باکیفیت مخصوص آن تماشا می
کردیم . قله پوشیده از برف که مقابل ما قرار داشت در اول رنگ
سرخ را بخود گرفت . متعاقبا نارنجی و زرد و بعد از غروب
آفتاب سفید و آبی رنگ شد .

تا حد امکان سعی می نمودیم که با سردی مقاومت نموده
در زیر آسمان توقف نماییم هیچ یکی از ما در بین خیمه
نآرمیده بود . خوش داشتیم هوای سرد بدنهای ما را بلرزاند
ولی در خارج خیمه بنشینیم تا اینکه در محل تنگ و تاریک
داخل خیمه استراحت نمائیم . تازه بعد از قله شاه برای ما
ثابت شد که خیمه ما بسیار ضیق است .

بالاخره هوای بیرون فوق العاده سرد شد و یکی بعد دیگر
بداخل خریطه خواب خزیدیم هانس پیتر و ویزی اولتر بداخل

خریطة هاى خواب در آمدند . چون فيصله نمودیم كه هر چهار ما در يك خیمه بخوابیم سیمون و بالاخره من هم بداخل آن خیمه كوچك داخل شدیم به بسیار مشقت توانستیم بین دو نفر جایی برای خود پیدا نمایم راست و چپ دور خورده نمی توانستیم برای اینکه هر چهار ما خوب بخوابیم . یکی ما دست خود را بلند نگه داشتیم و برای اینکه دست ما خنك نخورد دست كش را پیدا و بدست نمودیم یافتن دست كش درین محل ضیق هم كار آسانی نبود . من نسبت به رفقای خود زود تر موفق به یافتن دستكش شدم چه دست كش و بوت هاى خود را بحيث بالشت به زیر سر گذاشته بودم . جای شب باش ما آرام و مستریح نبود لهذا هیچ کدام ما موفق نشدیدمى چشم بنهیم اصلاً گناه خود ما بود زیرا اگر يك دانه خیمه دیگر را با خود می آوردیم با چنین زحمتی گرفتار نمی شدیم .

اما از طرف دیگر مزیت محل تنگ این بود كه يكدیگر را گرم می نمودیم و در ارتفاعات بلند خنك نمی خوردیم . ویزی خرخر می كرد و آنقدر پهلوی می گشت كه در آن خیمه كوچك امکان پذیر نبود . و از حرکات او در خواب تمام خیمه تكان می خورد بیرون كاملاً روشن شده و مهتاب سر از عقب كوهسار بر آورده بود ویزی گفت در بین این خیمه نفسم به تنگ آمده می خواهم در زیر نور مهتاب به قله بلند بروم هیچكس صدای او را جواب نداد و بسگفتار خود ادامه داده افزود رفقا این مفكوره خوبی است دونفر مادر بین خیمه می خوابیم و دونفر دیگر كه فردا از قله برگشتیم خواب خود را جبران می نمایم باز هم کسی به جواب او نپرداخت ساعت نه شب بود ولی کسی باوی نرفت .

سیمون خود را براست و چپ می انداخت اما پوره نمی دانست چه بكند هانس پمتر و من سكوت اختیار نموده بودیم . اما قلاً آرزو می كردیم كه چه خوب میشد اگر این دونفر برای ما جایی خالی نمایند . آرزو می كردیم كه تقاضای

ویزی بهدر نرود ویکی ازرقفا با او همرا می نماید .
ویزی بوت های خود را به پانمود ولی ازسه نفر ما
حرکتی به ظهور نرسید . اما سیمون سرخود را بیک طرف
و طرف دیگر بالشت می گذاشت ویزی رفیق خوب ما بود .
نباید او را بصورت ناجوان مردانه تنها می گذاشتیم .
تصور می کردیم که سیمون مرا می خیزاند و بوت های خود را
می پوشد . ویزی بدور خیمه دور می زد آهسته آهسته سرفه
نمود و بعضی کلمات را زمزمه میکرد که معنی آن فهمیده
نمی شد بعداً به مقابل مدخل خیمه آمد من وهانس پیتز
یکدیگر توسط چشم اشاره نمودیم و انتظار داشتیم که مارا
مخاطب ساخته خواهد گفت که چه اشخاص تنبل و سگ
صفت هستیم ولی خلاف توقع بوتهای خود را دو باره
از پا برآورد .

چه هوا بد و سرد بود او گفت فکر می کنم درین هوای
سرد مریخ خواهد زد نوک بینی ام مانند یخ سرد شده است
خرخرکنان خود را داخل خیمه ساخت اما از خواب اثری نبود
درحوالی صبح دربین خیمه سردی غیرقابل تحملی پدید شد .
مخصوصاً ویزی وهانس پیتز که به جناح خیمه نزدیک بودند
برسردی لعنت می فرستادند . ازطرف من و سیمون پیشنهاد
شد که جای خود را عوض نمائیم اما این پیشنهاد ما مورد
قبول واقع نشد .

بالاخره ۶ صبح فرا رسید ویزی ترجیح داد که درسردی
شدید ازخیمه خارج شود سردی شدید اجاق مارا متاثر
ساخته لازم بود که این اجاق کوچک چند بار مورد لطف قرار
بگیرد . تا اینکه برای پختن آغاز نماید .

سردی را سی درجه تحت صفر تخمین نمودیم ضیاع
حرارت فوق العاده زیاد بود دوساعت را دربرگرفت تا بالاخره
یک اندازه آب گرم بدست آمد بایک محبت کامل اجاق را
بداخل خیمه آوردیم تازود تر به گرم نمودن آب موفق شویم
من مواظب نگهداری اجاق شدم این وظیفه چندان خوش آیند

نبود دودانه سنگ را به زیراجاق گذاشتم و به این صورت اجاق مستحکم در جای خود ماند.

هانس پیتز کاکاو و پودر شیر را با هم مخلوط نمود. متوجه هانس بودم که يك آب گرم از عقب سرازیر شد. اختراع من با گذاشتن دو سنگ زیراجاق بی فایده ثابت شد چون موظف این کار من بودم از طرف همه ملامت شدم راستی که چند قطره آبی که به زحمت دوساعته گرم شده بود از بین رفت خیمه ما کاملاً مرطوب شده بود و همه ما صاعقه وار خیمه را ترك دادیم در عوض اینکه این یخ های آب شده که بصدد زحمت بدست آمده حلقوم ما را تر نماید جمپره های کوهنوردی بوته ها و توشك را برای ما را مملو از آب ساخت. من نسبت بدیگران بیشتر صدمه دیده بودم و جزای عمل حق است زیرا من بودم که وظیفه خود را اهمال نموده بجای اینکه توسط دست اجاق را قایم بگیرم آن را به سنگ متکی ساخته بودم رفقایم چیزی نگفتند مگر يك خنده طعنه آمیز نمودند ویزی حاضر شد که کلاه احتیاطی خود را به اختیار من بگذارد بدون اظهار کلمه این موضوع در دفتر واقعات روزمره مادر ج گردید. و بالاخره نتیجه این فعالیت من منتج به دست دادن نداشتن و خیمه نمناك شد.

خیمه را به آفتاب واگذار شدیم تا خشك شود نداشتای خود را می خواستیم تجدید نماییم چون آفتاب طلوع نموده و هوا گرمتر شده بود جوشاندن آب زود تر صورت گرفت و ساعت نه صبح بعد از تناول يك قهوه خوشمزه بطرف قله روان شدیم.

طلا در صخره و درز ها در یخچال :

قدمهای اول مشکل ترین قدم هاست بدن نمی خواهد پیش برود و خوش دارد که جا بجا ایستاده شده استراحت نماید اما بایک عزم خود را تشجیع نمودیم باید گفت که در چنین موارد به کوهنورد دوحس مرموز پدید می شود و با جسم مجادله میکند یعنی عقل بطرف بالا میلان نموده و در صدد يك

فعالیت عمده می باشد و گوشت وزین خود را بطرف پایین می کشاند. قله بصورت واضح در برا بر ما قرار داشت و بصورت تخمین کوهنوردی صعود بر آن پنج الی شش ساعت را ایجاب می نمود صعود ما بخیر گذشت ولی پنجاه متر آخرین مشکل ترین همه بود.

و این اشکال را دیواری تولید کرده بود که این دیوار عبارت از یک دیوار بود که مستقیماً بخود قله منتهی میگردید. اگر ازین یخ عظیم الجثه نمیتوانستیم بالا رویم بعداً بطرف راست رفته از آنجا به تیغه کوه می توانستیم بالا شویم بعضی درز های یخ چال ازدور نمایان بود شاید این درز های بزرگ پل های برفی داشته باشد و ما را زحمت ندهد تا جاییکه ممکن بود می خواستیم بدون ریسمان پیش برویم زیرا درین ارتفاع زیاد وقت اکسیجن خود را پارسیمان بستن مشکل وزحمت ده بود.

بازی دیروز دوباره آغاز شد. با قدم های عاقل و خسته بلند می رفتیم. برف زیر پای مانرم و لغزنده بود بعضاً بوت های مادر بین برف فرو می رفت که دوباره بر آوردن آن تکلیف ده وزحمت افزا بود.

خوشبختانه پشتواره های ما سنگین نبود تا بعداً ازهر پنج دقیقه استراحت نماییم اما کسی که اشتباه نمی کرد ویزی بود که کله او را چون مقناطیس به طرف خود میکشاند. اساساً علاقه بکوه و کوهنوردی ویرا طوری تسخیر کرده بود که برخستگی و رقت هوا و قی نمی گذاشت و از طرفی دیگر هم با حلقوم خشک نیز نمی اندیشید. بلکه یگانه آرزویش بلند رفتن و صعود بر قله بود، مدتی بعد ازدور بحیث یک نقطه سیاه بچشم می خورد و مانند کسی بود که سحر شده باشد ماموضوع را ساده تر گرفتیم و نمیخواستیم بر خود فشار بیاوریم و آرزو می کردیم که بر قله تازه تر برسیم و نسبت به صبحگاه که از خیمه خارج شدیم تازه تر باشیم.

کمی بطرف شمال متمایل شدیم. زیرا چند قطعه سیاه بروی یخ برای مانوید مشاهده استراحت بود. از اثر تابش

آفتاب، این سنگ کمی گرم شده و بما موقع میداد که روی آن استراحت نمایم.

من سیمون وهانس پیتر را مخاطب ساخته گفتم این صخره مسخره را بین نقاط کوچک طلایی روی آن به سان طلا جلوه می کند .

یقیناً این رگ های نازک چارکنچ بروی سنگ ذرات فلز است. با چکش خود چند پارچه از مواد جلادار را جدا کردم تاخوبتر ودقیق تر مورد مطالعه قرار گیرد . وهانس پیتر افزود بخدا اگر از طلا فرقی داشته باشد حتماً این ورقهای جلادار طلا است .

بمثل برق فکری درمخیله ام خطور نمود. واضح است که این ورق ها طلا است زیرا دریای کوچکی مقدار طلارا باخود می آورد و جای تعجب نیست که این ورق ها توام باطلا باشد .

چه طالع عجیب، مابرای کوهنوردی به این ارتفاع آمدیم ودفعتاً مرتفع ترین معدن طلای جهان در بلندی ۶۶۰۰ متر را هم کشف نمودیم .

چند پارچه سنگ را جدا نمودیم وبخود گرفتیم تادر موقع مناسب توسط کدّم شخص مسلکی مورد غور ومطالعه قرار بدهیم درعالم خیال جنون سرشار مردم واخان زابرای بدست آوردن این فلز قیمتی تصور می کردیم کاروانهای متعدد غز گاورا در دامنه ویماج های صعب العبور این کوه در حال حرکت می دیدیم .

هر قدر بلندتر می رفتیم دورنمای ماعظیم وقوی تر می شد. ازهرم کوه شش هزار متره خود بلندتر رفتیم و وقتیکه می خواستیم قله ۶۵۵۰ متره خود را ببینیم بطرف پائین باید نظر می انداختیم. حرکت در کوه های بلند جهان چقدر ترسناک ومشکل است. لهذا عزم قوی که در اول مرا به کوهنوردی وادار ساخته بود همچنان رفیق راه من بود لهذا خود را استوار نگه می داشتیم. رفقای من عین وضعیت مرا داشتند باجبین پرچین از خود سوال می نمودند که چرا این همه مشقات بی معنی را برخود روادار شده اند. من برای این

سوال جواب مقنع نداشتیم و بصورت عجیبی بربروت های سیمون مینگریستم .

من گفتم مانند يك اتومات باید به تعقیب این بوت ها ادامه بدهی و تا آنوقت که قلب به شدت بزند و شش ها قدرت حرکت را نداشته باشد و علایم ضعف نشان باهد بازهم باید به بالا رفتن ادامه بدهی. بصورت ساده باید خود را به سیمون به پیوندی مانمی خواستیم بس کنیم بلکه آرزو داشتیم مجادله را تا آخر انجام بدهیم این مجادله در برابر کوه نه بلکه در برابر در برابر خود ماصورت می گرفت .

در برابر يك درز عریض و بزرگ یخچال ایستاده شدیم این درز سد راه ما بود. ولی معلوم می شد که بصورت کافی برف باریده است پل پای و یزی هم نشان میداد که بدون معطلی از آن گذشته است اصلاً باید خود را به ریسمان می بستیم زیرا پل پای و یزی دلیل محکم بودن برف رانمی کرد. اکثر اشخاص پل پای رفیق همسفر خود را دنبال کرده و در نتیجه در عمق یخچال ناپدید شده است .

سیمون صدا زد که پل مستحکم است ونمی خواهیم راجع به ریسمان چیزی بدانم سیمون به پل پای و یزی حرکت کرد و هانس پیتتر معطل شدیم ونخواستیم بیک بارگی بر پل برفی فشار بیاوریم در نصف این پل مورد سوال يك پای سیمون فرو رفت اما قدم دیگرش با سدی روبرو شد. سیمون در قبال آینده تاریکی قرار گرفت. بانگاه های سوال کننده بطرف ما می دید و منتظر رسیدن ریسمان شده بود. بعد از آنکه خود را بصورت مطمئن بست از جا بلند شد و لحظه ای بعد به زمین قابل اطمینان رسید. کمی بطرف چپ پل پای او من به تعقیب او از پل گذشتم درز زیر پا مهیب وعظیم بود. جرات نمی کردم بطرف پائین نگاه کنم از پل برفی می گذشتم و فکر نمودم که ویزی تنها مرد خوش شانس بود که ازین پل خطرناك به تنهایی بدون خطر گذشته است وقتیکه خوب نگاه کردم معبر برفی ما از يك نوع برف پودر مانند ساخته شده بود که طبعاً هر لحظه بیم سقوط آن میرفت .

بايك نگاه كنجاووانه به سوراخ پای خود نظر انداختم
 عمق سوراخ غير قابل تخمين بود. به سيمون صدا زدم كه
 ريسمان را خوب محكم بگيرد بعداً خودرا هموار بروی برف
 انداختم تا وزن بدنم بصورت مساوی بريك سطح بزرگتر
 تقسيم شود. به بستن ريسمان ارزش خوبی قايل بودم
 و يقين داشتم كه در صورت سقوط در بين درز بزرگ يخچال
 سيمون مرا محكم ميگيرد و از نابودی نجاتم ميدهد. اما آرزو
 نداشتم كه با وجود ريسمان خوب بداخل واعماق اين درز
 سقوط كنم چه فكر نمی كرديم كه سيمون وهانس پيتر مرا
 برآورده بتوانند. كمتر آرزو داشتم به ريسمان آویزان بمانم
 و مثل يك پارچه گوشت يخ زده برای ابد آویزان باشم.
 درچنين حالت درآلپ، كوهنورد در طرف ۲۰ دقيقه ازين
 می رود ولی ممكن درين ارتفاع وضع جدی تر باشد. با سينه
 و كمك دست و پا از روی درز بزرگ گذشتم و به رنگی كه
 من از روی اين مانع بزرگ می گذشتم ثقلت شديداً تخفيف
 می يافت. گرچه رياضي دان نيستم و به صورت دقيق نمی توانم
 بسنجم معيذاً بامشقت زياد به آن طرف گذشتم و به هانس پيتر
 پيشنهاد نمودم كه قوس بزرگی را طی نمايد و ازين درز
 خطرناك نگذرد.

به اين صورت ازيك تصادم خطرناك جلوگیری كرديم
 و از ضياع وقت خود داری نموديم. تا اينكه هانس پيتر از دوره
 طويل خود برگشت. ما خودرا از ريسمان رها كرديم و ريسمان
 هارا در بين پشتواره خود گذاشتيم.

گذشتن ازين درز بزرگ وقت زياد را صرف و هيچان
 زياد را بوجود آورد. درياهای خويش احساس ثقلت ميكرديم
 و آنها را نمشكل بلند کرده ميتوانستيم با وجود آن خودرا
 آهسته آهسته به قله نزديك نموديم. با وجود قدم های کوتاه
 پيشرفت نصيب ما می شد.

قله شاه از موقعيتی كه داشتيم پايانتر واقع شده بود
 زيرا مادر ارتفاعات هفت هزار متره قرار داشتيم بسيار جای
 افسوس بود كه ارتفاع سنج نداشتم خوشبختانه اوضاع جوی

بسیار خوب بود و برای يك از تفاع سنج چندان ضرورت
شدیدی حس نمی شد .

بر فراز قله هفت هزار متری

در يك نقطه بالایی ویزی نمایان شد این رفیق پیش
قرلول ما قله فتح نموده و دوباره بازگشته بود. جای تعجب
نبود که ویزی در جمله اشخاصی محسوب می شود که به قله
هشت هزار متری صعود نموده است و کوه های هفت هزار
متری پرایش مشکلی بار نمی آورد .

زنده باد سویس که چنین فرزندان را در آغوش خود
پرورده است .

از ویزی پرسیدم قله چطور بود .

ویزی در جوابم گفت :

— فوق العاده زیبا .

از اینکه تمام گروپ بیکبارگی بر قله نرسیدیم ناشی
از اشتباه بود. اما ویزی حق بجانب بود و لازم نبود که پیش
ازحد پوزش بطلبند. دوساعت کامل در نزدیکی قله منتظر ما
بود. بعد از دوساعت فکر کرد که ما از بلند رفتن بقله منصرف
و کوهنوردی را به روز دیگر ملتوی نموده ایم و چون شخصی
نهایت جدی بود. فکر کرد که بهتر است به تنهایی به قله ای
که در چند قدمی آن رسیده بود بلند رود و افتخار تمام عملیات
را کمایی نماید .

بدل می گفتم اگر باین سرعت که حالا پائین می شود
پائین شود بصورت قطع شب را به کمپ نمبر يك می گذرانند
و ما جای بیشتر برای خواب خود پیدا می توانیم .

برایش گفتم که بدرز یخ توجه کند و محتاطانه بگذرد
به تعجب به من نگریست و گفت کدام درز یخ حینیکه او
از بالای یخچال عبور نموده بود درز یخچالی وجود نداشت.
— لعنت بر شیطان حینیکه از درز یخچال می گذشتیم
نزدیک بود تلف شویم آنچه من پرایت می گویم حقیقت دارد
مواظب باش .

ویزی بما وعده داد که حین پائین شدن و مقابل شدن
به آن درز يك حلقه بزرگ را طی نموده و راست از بالای یخ
نخواهد گذشت .

توصیه نمودیم که تند نرود و احتیاط نماید. يك شب با آرام دیگر هم مارا تلف نمی‌سازد. بما گفت که ساعت ۷ شام از قرارگاه نمبر (۱) يك راکت سرخ را بقضا فیر می‌نمائیم و این اشاره معنی این را دارد که با کمال عافیت به کامپ (۱) رسیده ام اگر رویکتور و زمري در کمپ اول آمده بودند معنی این را دارد که می‌خواهند آنها نیز به صعود ادامه بدهند برای اینکه بدانید که زمري و رویکتور. میل صعود را بر قله هفت هزار متری دارند دوراكت سرخ فیر می‌نمایم .

ویزی با قدم های سریع از مادیور شد ما از پشتواره خود برخاستیم تا آخرین سنگ هارا بگذرانیم. در برابر ما برف سرجه شده بسیار خوب قرار داشت. هر کجا که قدم می‌گذاشتیم آهن های بوت ما بالای جسم محکم و ثابت اتکاء پیدا می‌کرد. بعد از ساعت ۱۰ مشکلات صخره بازی و صعود ماروی برف دلچسپ و خوش آیند بود. سیمون هم در راس همه حرکت می‌کرد و من خوش بودم که شخصی از من جلوتر می‌رود و محل پای او خط السیر مارا بصورت بهتر و عالیتر تثبیت می‌نماید. اگر من سر قراول می‌بودم بصورت متواتر استراحت می‌نمودم و این استراحت موجب نرسیدن ما به هدف می‌گردید .

برف سرجه شده، طول زیاد نداشت هنوز چند قدم از ساحه برف خارج نشده بودم که سیمون درجایش ایستاده ماند. ماعلت ایستادن او را حدس زدیم. نیم متر بعد در مقابل او بلندترین نقطه قله قرار داشت .

۷۰۳۸ متر و یا ۷۰۳۷٫۵۳ این هدف بلند ترین هدف تسخیر هیئت ما بود و از مدت ها آرزوی صعود بر قله هفت هزار متر را بدل می‌پرورانیديم .

تمام ما به یکجایی به بلند ترین نقطه بالا شدیم از اینکه با وجود مشکلات زیاد توانستیم به فتح قله نایل شویم بی نهایت مبسور بودیم . پنج ساعت تمام راه پیموده ایم و در ظرف این وقت صرف ۷۰۰ متر ارتفاع را طی نمودیم خوشحالی ما از ناحیه هانس پتر بیشتر از همه بود چه او در آخرین روز های مسافرت بنا بر علالت مزاج نتوانسته بود

در عملیات کوهنوردی باما شرکت نماید .
بالاخره باوجود مریضیها توانست درفتح این قله عظیم
وشامخ باما همراهی کند .

باد خفیفی می وزید . چند متر بطرف جنوب رفتیم بر فراز
يك خرسنگ استراحت نیز میسر شده میتوانست مگر با اندك
تحمل به قله هفت هزار متره رسیدیم باید ازفتح و ظفر خود
لذت ببریم ساعت ۲½ بعد ازظهر بود و موقع و فرصت
استراحت نیز میسر شده میتوانست ما پوره درسرحه قرار
داشتیم يك یخچال عظیم بطرف چترال سرازیر شده بود
سلسله کوها یکی بعد دیگر جلب نظر می کرد ونقطه آخر این
سلسله کوههارا کوههای همالیا تشکیل میداد . اکثر این
قلل تسخیر نشده وازین لحاظ نام ونشانی ندارند .

منظره رو بروی ما را قلال برفدار و یخچال تشکیل داده
بود . بطرف شرق دريك مسافه دورتر دربین ابرهای انبوه
و پراکنده قله مرتفع تانگا پاراپات دیده شد متصل به قله ما
اولین کوه تسخیر شده پولیندی ها موسوم به کوه تیسسی
۷۰۱۵ متر وجود داشت بطرف غرب وشمال بافق نظر آزاد
پامیر وسلسله کوهای واخانسکی زیر نگاه مابود . منظره
محاط ما فوق العاده عالی و دیدنی بود .

کوهای آسیای مرکزی شبیه يك دهکده ساکت دربین
سرحداث مختلف ممالك قرار داشت .

ویزی بحيث نشانه اولین صعود ما برین قله يك فانه
چوبی را دربین يك سنگ کوبید . وما بعد ازتجویز چند سنگ
را بطور یادگار روی هم گذاشتیم و آدمك سنگی ساختیم
و همچنان فانه چوبی را توسط سنگ ها بصورت بر جسته
درآوردیم . بعداً بیرقك سرخ راكه در بین صلیب سفیدرسم
شده بود ودر آن نوشته شده اولین هیئت کوهنوردی سویس
۱۹۶۳ درهندوكش بر فراز قله نصب کردیم اگر چه ویزی
قبل ازما بر قله رسیده بود ولی تاریخ را غلط نوشته بود .
تاریخی راكه ویزی نوشته بود اصلاح نمودیم واینکار

را برای اسلاف خود گذاشتیم. خوش نداشتیم که بزودی از قله فرود آئیم يك بار دیگر در بلندترین نقطه صخره نشستیم به هر طرف کامره خود را دور داده عکس برداشتیم با قلل سلسله کوه‌های آسیای مرکزی وداع نمودیم. شاید این وداع يك وداع ابدی باشد.

حین فرود آمدن صرت میلانی پر برف را به سهولت طی نمودیم. پنجال‌های آهنی بوت‌های ما برای ما نقطه اتکاء خوبی بود.

در يك نقطه دور و يك نقطه تاریك آبی رنگ خیمه خود را تشخیص دادیم از ویزی اثری دیده نمی شد ممکن ویزی تمام مسافه را طی نموده و در کمپ نمبر يك رسیده باشد اگر ویکتور به کمپ اول آمده باشد امشب غذای لذیذی صرف خواهد کرد. كمك و عجله در کوه‌نوردی هم ثمر بخش است.

ما در بین برف‌های سرجه شده بطرف پائین روان بودیم و افسوس می کردیم که چرا سکی خود را با خود نیاورده ایم. درز بزرگ یخچال را فراموش نکرده بودیم. و از بالا يك قوس بزرگ را طی کردیم زیرا این پرتگاه سیاه رنگ خاطره نافرمانی شدن در ذهن ما از خود باقی گذاشته بود.

آهن‌های بوت هانس پیتر خراب شده بود و به عوض اینکه در صدد ترمیم آن بر آید آهن‌های کوه‌نوردی و صخره بازی را از پا کشیده به پشتواره خود انداخت اما چند متر طی نکرده بود که روی يك یخ شفاف و لشم لغزید. و سیمون وارخطا معلوم میشد که درین فرصت بر علاوه زخم سوختگی و زخم‌های آفتاب پای خود رانه شکسته باشد. چند دقیقه بعد هانس پیتر از جا برخاست. خوشبختانه صدمه‌ای ندیده بود. يك ونیم ساعت بعد از شروع حرکت از قله به کمپ نمبر (۲) رسیدیم آفتاب خدمت خوبی کرده و تمام اثاث البیت ما را خشك نموده بود.

در آخرین اشعه آفتاب آخرین مواد سوخت خود را
مصرف نمودیم و يك چای گرم تهیه کردیم بعداً بداخل خیمه
خوابیدیم و از اینکه امشب مثل شب گذشته بجای ما تنگ
تبود مسرور بودیم .

نزدیک بود اشاره ویزی را فراموش نمایم به عجله
بر خواستم بوت ها را بپانموده بعد از طی چند توت به تیغه
کوه رسیدیم حینیکه من به تیغه کوه رسیدم هنوز ساعت ۷
نشده بود .

من به سمت دره با چراغ دستی خود اشاره دادم در پائین
هوا کاملاً تاریک شده بود در حالیکه به نزد ما شام گاو گم
بود با دقت به عمق دره متوجه شدیم اگر اشاره
را گت داده نمی شد معنی نا بودی رفیق ما را بود
من نمی خواستم چنین افکار شوم را در مخیله خود خطوردهم
بر فرض محال اگر اثری از اشاره ویزی دیده نمی شد درین
تاریکی شب کاری از دست ما ساخته نبود . و باید در روشنی
روز به جستجو می پرداختیم در حالیکه این افکار عجیب در
عالم خیال ما را تسخیر نموده بود و روشنی سرخ رنگ از پائین
دره به ملاحظه رسیده و صعود نمود . به تعقیب راکت دومی
صاعقه وار نمایان شد من بجواب آنها با چراغ جیبی اشاره
تفہیم دادم .

معلوم شد که ویزی سالم به کمپ اول رسیده و امشب
خواب آرامی خواهد نمود به رفقای خود گفتیم که ضرورت به
انتقال خیمه بطرف پائین دره نمی باشد چه ویکتور هم
بالا می آید و راکت اشاره دومی را واضحاً تشخیص دادیم
بسیار خوب حالا قله هفت هزار متره ما ثبت فلم می شود .
شب مستریچی را سپری نمودیم از فتوحات خود راضی
و خوشنود بودیم اگر ویکتور با کمک زمزی به قله می رسید ،

موفقیت مالدت بیشتر پیدا می کرد و خوشی ما حد نمی داشت
یخهای خطرناك با برج های برف و یخ بدون انسداد در برابر
ما قرار دارد و تیکه صحتیح و سالم به کمپ مرکزی رسیدیم انگه
باید جشن می گرفتیم ساعت ۹ صبح با پشتواره های سبکتر
براه افتادیم آنچه برای رفقای من يك اندازه مورد ضرورت
بود باو واگذار شدیم هر چند به پائین رفتن خوش بودیم ولی
با قلب هراسان با این قرار گاه كوچك و هوادار خود و داع
کردیم اما دوشب را که درین قرارگاه كوچك سپری نمودیم در
خاطره ما برای همیشه باقی می ماند . ضیق جی خواب و چپه
شدن آب جوش جای خاطره نافراموش شدنی است .

چنینکه بطرف پائین می رفتیم درز های كوچك روی
یخچال بیشتر شده بود و نظر به تجربه تلخ دیروزی هر درز
را ولو که كوچك می بود بصورت يك قوس طی می نمودیم . با
احتیاط کامل بطرف پائین حرکت می نمودیم باتیغه کوه که بطرف
پائین میلان داشته باشد صخره بازی و دار بازی نمودن کیف
مخصوصی دارد . و احساس گاز خوردن را بوجود می آورد
زیرا بطرف بالا و پائین چپ و راست خلا موجود است .

یگانه محل اتكاء آهن های نوک تیز بوت کوهنوردی باتیغه
کم غرض کوه می باشد . حین بالا شدن روی یخ زینه کننده
بودیم و اینک دره وقع فرود آمدن از آن استفاده نمودیم و در
بعضی نقاط پل پای ویزی بصورت ، واضح تشخیص می شد .
دو ساعت بعد از ترك خیمه خود تیغه یخ و یخچالی را
نمودیم از آخرین صخره ارتباط با کمپ نمبر (۱) بر قرار
است ما از ریسمان نیلون که آویزان گذاشته بودیم استفاده
خود پرداختیم . در اینجا به عمق کم در بین یخ های نوک
گذشتانیدیم و در پای يك برج صخره ئی به استراحت چاشت
تیز آب پیدا میشود .

جمناسستیک بر فراز برج های سنگی بسیار گوارا و دلکش

نمودیم زمیری ، ویکتور وویزی در مقابل خیمه نشسته بودند.
بعد از شنیدن صدا برای پذیرائی ما به صعود آغاز نمودند
چنین حرکات سریع برای قلب و شش بسیار خوب است .

رفقای ما به خوشحالی از ما استقبال نمودند و برای ما
جای و قهوه آماده ساختند ما به صرف چای و قهوه علاقه
خاصی داشتیم چای و قهوه درین خستگی همچو مرهمی در
حلقوم ما فرو می رفت . و ویکتور از بلند ترین قله ما خوش
شده و می خواست بهر قیمتی شود آنرا درج فلم خود نماید
هانس پیتر باو قول داد که درین سفر با او همراهی می کند.
ویزی نیز آمادگی خود را با ویکتور وانمود کرد و هانس پیتر
باو جواب منفی نداد . ما برای رفقای خود و اقدام دومی شان
جهت بلند رفتن موفقیت آرزو نمودیم و بطرف پائین در حرکت
افتادیم .

از اینجا ببعد پشتواره های ماوژین تر شده و سه رفیق
که بعد از ما خواهد آمد نیز بار سنگین را حمل می نمایند .

در چند روز کوتاهی که مادر کوه بودیم آب شدن یخ ها
پیشرفت قابل ملاحظه ای نموده باید اظهار کرد که با این
پائین شدن کسب افتخار تسخیر قله کوه هفت هزار متری
امروز روز چهل و یکمین سال تولدی یکی از رفقا بود و باید
با افتخار این دو مساله جشن خوبی گرفت هر طرف سیاه و آبی
شده بود بوت های آهنی مادر دیگر درست کار نمی کرد . مثل
اینکه روی تخم حرکت کنیم به احتیاط فرود می آمدیم و سعی
می کردیم که موازنه خود را حفظ نمائیم . ما با کف زدن و
سرور روز تولدی رفیق ما را برایش تبریک گفتیم و چاکلیت

کریم دار تناول نمودیم او خود را الاغ پیر نام نهاد او در حقیقت چنین نبود باسن زیادتر از دیگران بدون چون و چرا به کوه هفت هزار متری بالا رفت نه تنها بالا رفت بلکه درعین حال وظیفه نهایت مشکل و پرمشقت فلمبرداری را نیز انجام میداد .

آخرین روز ما درسینه هندوگش توام با آفتاب تابناک و فضهای آبی بود دیری نگذشت که رفقای باوفای واخانی ما درین ارتفاعات بلند آمدند و در حمل مواد با ما کمک نمودند . راه ما از بین جفله زار و سنگریزه های یخچالی می گذشت و به سبزه زار کوچک کنار جهیل منتهی می شد آخرین نگاه خود را وقف قله شاه نمودیم قلل اورگند بالا قله هفت هزار متری و دیگر قلل پر برف دره اورگند بالا جلب نظر ما را نمود . حوالی شام به نفس دره در کنار دریای آمو رسیدیم يك پتلون کوهنوردی خود را به احمد سعید بخشیدم بوت های کوهی زاغ نول در بین موتر جابجا نمودیم دوباره محبوس جاده و سرك شدیم و کوه های آزاد هندوگش جزو گذشته ها گردید گذشته ای که هر کدام میل بباز گشت آن داشتیم هر گاه جار و جنجال اروپا خسته کن شود بیاد این روزگار می افتیم .

صبحگاه مردم اورگند به دور پیش موتر ما آمدند تا با ما خدا حافظی نمایند . موتر ما با ناله بازگشت آغاز نمود . در قریه های اروپ لنگرو شاور اشخاصی که با ما کمک نموده اند سر راه ما ایستاده بودند و نمی خواستند وداع را قضا نمایند ما با صمیمیت با ایشان دست فشردیم . این مردم شریف و نجیب کوهنشین حمل ما نبودند این مردم رفیق و دوستان ما بودند که به ما از روی انسانیت و احساس بشر



دوستی همراهی کردند.

کوهای اطراف جلوه می کرد هندوکش در بین ابرها مستور
شده بود و مانند دیوار سیاه رنگ و در عین حال غیر مکدربا
عظمت کامل ایستاده و قله ها دارای عظمت و بلندی کامل
است یعنی بلندتر از ساحل پرواز عقاب .

د کتاب چاپولو د مؤسسې «۲۸» خپر



د چاپ حق محفوظ دی

کابل - دولتی مطبعه